

پاسخ به خاطرات واهی همفر، جاسوس بریتانیایی

(و کشف چهره واقعی کسی که این خاطرات را برای
تخریب دعوت محمد بن عبدالوهاب رحمته
و دولت سعودی اول ساخت).

تألیف:

سلیمان بن صالح الخراشی

۱۴۳۱هـ

ترجمه:

د. أبو فؤاد عبدالمنعم توحیدی

اردیبهشت ۱۳۹۵ش = رجب ۱۴۳۷هـ

پاسخ به خاطرات واهی همفر، جاسوس بریتانیایی

عنوان کتاب:

عنوان اصلی:

سلیمان بن صالح الخراشی

نویسنده:

د. أبو فؤاد عبدالمنعم توحیدی

مترجم:

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

تیر (سرطان) ۱۳۹۵ هـ ش - رمضان ۱۴۳۷ هـ ق

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه	١
برخی فریب‌خوردگان به خاطرات همفر	٧
مبحث اول: اسباب دروغ‌پردازی علیه شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت سلفی‌اش	١١
مبحث دوم: نمونه‌هایی از دروغ‌پردازی‌ها علیه دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب	١٧
مثال اول: دروغ کفار: «سفر صایغ حلبی مسیحی»	١٧
مثال دوم: دروغ سیاسی: کتاب «لمع الشهاب في سيرة الشيخ محمد بن عبدالوهاب»	٢٠
مثال سوم: دروغ علمای سوء و حسود: «افتراءات سلیمان بن سحیم»	٣٦
مثال چهارم: دروغ بدعت‌گزاران: «افتراءات احمد زینی دحلان»	٥٧
مثال پنجم: دروغ شیعیان رافضی: «خاطرات همفر»	٦٧
برخی شیوه‌های دروغ‌پردازی رافضی‌ها	٧٠
یکی از علمای روافض کتاب «المراجعات» را به دروغ ساخت	٧٦
بیان دکتر طارق عبدالحلیم بشری، یکی از نوادگان شیخ سلیم، در مورد کتاب «المراجعات»	٧٨
مبحث سوم: خلاصه خاطرات همفر	٨٣
مبحث چهارم: دلایل ساختگی بودن «خاطرات همفر»	٩٧

- دلیل اول: نبود منبع انگلیسی خاطرات ۹۷
- دلیل دوم: همفر، اسمی تخیلی و ناشناخته است ۹۷
- دلیل سوم: آیا عاقلانه به نظر می‌رسد که چنین خاطراتی به انگلیسی نوشته شود اما هیچ‌کس از آن مطلع نگردد؟ ۹۸
- دلیل چهارم: هیچ اطلاعاتی در مورد نسخه عربی خاطرات وجود ندارد ۹۸
- دلیل پنجم: مترجم خاطرات، مجهول است ۹۸
- دلیل ششم: تاریخ مذکور در صفحه پایانی کتاب ۹۹
- دلیل هفتم: این خاطرات تخیلی در تاریخ ذکر نشده است ۹۹
- دلیل هشتم: کتاب‌های شیخ محمد، خاطرات همفر را تکذیب می‌کند ۹۹
- دلیل نهم: توصیف بریتانیا به امپراطوری‌ای که خورشید در آن غروب نمی‌کند! ۹۹
- دلیل دهم: توصیف دولت عثمانی به مرد مریض! ۱۰۰
- دلیل یازدهم: نفی خاطرات از طریق واقعیت شیخ رحمته و دعوتش ۱۰۰
- دلیل دوازدهم: نفی خاطرات از طریق گواهی دشمنان شیخ ۱۰۰
- دلیل سیزدهم: ادعای همفر مبنی بر اینکه فرستاده وزارت مستعمرات بریتانیاست ۱۰۰
- دلیل چهاردهم: ادعای همفر مبنی بر دیدارش با شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته در سال ۱۷۱۳م ۱۰۱
- دلیل پانزدهم: توصیف شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته به آزاداندیشی ۱۰۲
- دلیل شانزدهم: ادعای دوستی شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته با مردی شیعی به نام عبدالرضا! ۱۰۲
- دلیل هفدهم: همفر بیان می‌کند که در بصره، سنی و شیعه مانند برادر با هم برخورد می‌کنند ۱۰۳
- دلیل هجدهم: ادعای نارضایتی شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته از حکومت عثمانی ۱۰۳

- دلیل نوزدهم: ادعای اهمیت ندادن شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه به مذاهب
 فقهی چهارگانه ۱۰۶
- دلیل بیستم: ادعای اهمیت ندادن شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه به آرای
 خلفای راشدین رضی الله عنهم! ۱۰۷
- دلیل بیست و یکم: سخن همفر در مورد جهاد ۱۰۹
- دلیل بیست و دوم: سخن همفر در مورد ازدواج موقت ۱۰۹
- دلیل بیست و سوم: سخن همفر در مورد شرب خمر ۱۱۰
- دلیل بیست و چهارم: ادعای سفر شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه به اصفهان و
 شیراز ۱۱۱
- دلیل بیست و پنجم: ادعای ایمان شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه به تقیه ۱۱۱
- دلیل بیست و ششم: ادعای تکفیر مسلمانان توسط شیخ محمد بن
 عبدالوهاب رحمته الله علیه ۱۱۲
- دلیل بیست و هفتم: سخن همفر در مورد قرآن تحریف شده! ۱۱۴
- دلیل بیست و هشتم: ادعای اظهار دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه در
 سال ۱۱۴۳ هـ ۱۱۵
- دلیل بیست و نهم: اشتباه همفر در بیان ارتباط امام محمد بن عبدالوهاب با
 امام محمد بن سعود - رحمهما الله - ۱۱۵
- دلیل سی ام: ادعای ایجاد دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه توسط بریتانیا
 ۱۱۶
- دلیل سی و یکم: دروغ همفر در مورد دولت سعودی اول ۱۲۰
- مبحث پنجم: دلایل شیعی بودن نویسندگان «خاطرات همفر»** ۱۲۳
- عنوان اول: ستودن و درخشان نشان دادن مذهب و بزرگان شیعه ۱۲۴
- عنوان دوم: استعمال عبارات و آثار شیعی ۱۳۱
- عنوان سوم: بدنام کردن اهل سنت و اشخاصی که شیعه با آنان دشمنی دارد
 ۱۳۴

عنوان چهارم: تلاش برای تحریک شیعه علیه وضع موجود..... ۱۳۷

عنوان پنجم: شوراندن مسلمانان علیه سلفیت و اینکه مذهب جدیدی است

..... ۱۳۸

سازنده «خاطرات همفر» چه کسی است؟ ۱۳۹

سخن پایانی ۱۴۳

تکمله: چکیده سفرهای علمی شیخ محمد بن عبدالوهاب ۱۴۴

سفر شیخ برای طلب علم: ۱۴۴

مقدمه

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^{١٠٢}
[آل عمران: ١٠٢].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله؛ آن گونه که شایسته ترسیدن از او است؛ بترسید، و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ١].

«ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید، و همسرش را (نیز) از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، و از پروردگاری که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید، و (هم‌چنین) از (گسستن) پیوند خویشاوندی بپرهیزید. بی‌گمان الله همواره بر شما مراقب (و نگهبان) است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۗ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ٧١-٧٠].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید، و سخن درست (و حق) بگویید. تا (الله) کارهایتان را برایتان اصلاح کند، و گناهانتان را بیامرزد، و هرکس از الله ﷻ و پیامبرش ﷺ اطاعت کند؛ یقیناً به کامیابی عظیمی رسیده است».

تخریب و بدنام کردن حق، هرچند با سخنان دروغ، روش دشمنان رسولان الهی ﷺ و پیروان‌شان است. این روش، از زمانی که الله ﷻ رسولان ﷺ را مبعوث گردانید،

جاری بوده و تا زمانی که زمین و هرچه بر روی آن است را به ارث ببرد، جاری خواهد بود؛ چنان که می فرماید:

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ، أَتَوَاصَوْا بِهِ، بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ [الذاریات: ۵۲-۵۳].

«همچنین بر پیشینیان آنان هیچ پیامبری نیامد، مگر اینکه گفتند: (او) جادوگر یا دیوانه است. آیا آنان یکدیگر را به آن سفارش کرده بودند؟ بلکه آنان مردمی طغیان‌گر هستند».

در مورد خاتم رسولان ﷺ نیز می فرماید:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الدِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ [الحجر: ۶].

«و (کافران) گفتند: ای کسی که قرآن بر تو نازل شده است، بی تردید تو دیوان‌های!».

بنابراین، کسی که بر راه رسولان ﷺ استقامت ورزیده و به هدایت آنان اقتدا می کند، باید خودش را در برابر بدگویی و ستیز دشمنان حقیقت آماده سازد؛ زیرا او نزد الله ﷻ، از رسولانش گرامی تر نیست. این امر نباید او را حتی یک گام از حرکت بازدارد تا اینکه شعاع نور حق بین حیرت‌زدگان منتشر شود؛ چون سنت الله ﷻ تبدیل و تغییر نمی پذیرد. الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدَاءُ﴾ [غافر: ۵۱].

«یقیناً ما پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان (برای گواهی) بر خیزند، یاری می کنیم».

این قیم می گوید:

والحق منصورٌ ومُتَحَنٌّ فلا تعجب فهذه سنة الرحمن

«حق، پیروز و آزموده شده است، پس تعجب نکن که این سنت الله بخشاینده و

مهربان است».

شیخ الاسلام و احیاگر دین، محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه نیز، اولین شخص در این امر نیست، سخنان دروغ و بهتان‌هایی که بر رسولان الله رحمته الله علیه وارد گشت، بر او نیز وارد شده است. وی از زمانی که دعوت توحید خالص را در جوامعی آغاز کرد که شرک و انحراف، تمام فضایش را فراگرفته بود، یا نزدیک بود چنین شود، زندگی در میان این واقعیت گمراه‌کننده، جریان داشت، با سیل عظیمی از اتهام‌ها و دروغ‌پردازی‌ها روبرو

شد تا دعوتش را تخریب کنند و مردم را از آن متنفر سازند. این اتهامات و سخنان دروغ، از جانب گروه‌های گوناگون و مکاتب مختلف و جدای از یکدیگر سرازیر شد، این فرموده‌ی الله متعال در مورد آنان صدق می‌کند: ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ﴾ [الحشر: ۱۴]؛ «تو آنان را متحد می‌پنداری، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است». وقتی صدای دعوت توحید را از شیخ‌الاسلام شنیدند، همگی، یک‌صدا بر خلاف او فریاد برآوردند؛ چنان‌که الله ﷻ از امثال آنان اینگونه خبر می‌دهد:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الزمر: ۴۵].

«و هنگامی که الله به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر (و بیزار) می‌شود، و هنگامی که کسانی غیر از او یاد شوند، آنگاه است که آنان شادمان می‌شوند».

﴿ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُونَ فَآلْحِكُمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ [غافر: ۱۲].

«(به آنان گفته می‌شود): این (عذاب) بدان سبب است که چون الله به تنهایی خوانده می‌شد، انکار می‌کردید، و اگر به او شرک آورده می‌شد ایمان می‌آوردید، پس (اینک) داوری از آن الله بلندمرتبه است».

حلقه‌های زنجیر بهتان و تهمت در عصر شیخ محمد ﷺ آغاز شد و ایشان در مقابل تمام این اتهامات، این فرموده‌ی الله متعال را در آثارش تکرار کرد: ﴿سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ﴾؛ «(الهی) تو منزهی! این بهتان بزرگی است».^۱

دشمنان و مخالفان شیخ را می‌توان در گروه‌های ذیل قرار داد:

۱- علمای حرام‌خواریکه که در دلشان نسبت به او حسد بود.

۲- حاکمان ستمگر.

۳- کافران یهود و نصاری.

۴- اهل بدعت و در رأس آنان: رافضی‌ها و صوفی‌ها.

گروه‌های مذکور، مصداق این فرموده‌ی الله متعال هستند که می‌فرماید:

۱- نک: مؤلفات شیخ، قسمت پنجم، الرسائل الشخصية، ص ۱۲.

﴿أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ [الذاریات: ۵۳].

«آیا آنان یکدیگر را به آن سفارش کرده بودند؟ بلکه آنان مردمی طغیان‌گر هستند». یکی از این دروغ‌پردازی‌ها در عصر حاضر، ساختن دروغی به نام «خاطرات همفر» است. همفر، شخصیتی تخیلی است که سازنده‌اش ادعا کرده جاسوس بریتانیایی بوده، او از جانب وزارت مستعمرات بریتانیا فرستاده شده بود تا در سرزمین‌های اسلامی به تجسس پرداخته، در راستای ایجاد تفرقه میان مسلمانان بکوشد و برای این کار، شیخ محمد بن عبدالوهاب را که در بصره با او دیدار کرد، به خدمت گرفته است. سپس همفر خاطراتش را که سرشار از سخنان بیهوده و نامفهوم است نوشت - چنان که در ادامه خواهد آمد -.

این خاطرات، دروغ محض است؛ یکی از شیاطین باطل آن را افترا بست و در ادامه، بعضی از مخالفان این دعوت سلفی - با وجود اختلاف مکاتب - آن را تصدیق کردند؛ زیرا با اغراضشان موافقت داشت و در دل‌های بیمارشان جاگیر شد، تا شاید دارویی باشد بر خشم و کینه‌ای که از دعوت سلفیت و صاحب آن در دل‌هایشان وجود دارد. الله ﷻ ما را از سرانجام امثال این مخالفان مغرض در برابر حق، آگاه فرموده است:

﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ﴾ [الحج: ۱۵].

«کسی که گمان می‌کند که الله او (= پیامبر) را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، (و بدین خاطر عصبانی است) پس ریسمانی به سقف (خان‌هاش) بیاویزد (و خود را حلق آویز کند) سپس آن را قطع کند، آنگاه بنگرد آیا (این) تدبیرش خشم او را از میان خواهد برد؟!».

ابن کثیر چنین می‌نویسد: «ابن عباس می‌گوید: کسی که گمان می‌کند الله ﷻ، محمد ﷺ را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد؛ ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ﴾ یعنی ریسمانی بیاویزد ﴿إِلَى السَّمَاءِ﴾ یعنی به سقف خان‌هاش ﴿ثُمَّ لِيَقْطَعْ﴾ سپس خود را با آن به دار آویزد. مجاهد، عکرمه، عطاء، أبوجوزاء، قتاده و دیگران نیز چنین گفته‌اند. عبدالرحمان بن زید بن اسلام می‌گوید: ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ﴾ یعنی تا به نزدیک آسمان برسد؛ زیرا محمد ﷺ فقط از آسمان یاری می‌شود ﴿ثُمَّ لِيَقْطَعْ﴾ آنگاه

اگر توانست، یاری را از آنجا قطع کند. قول ابن عباس و پیروانش، از نظر معنا، بهتر و آشکارتر و برای سرزنش کردن، رساتر است؛ زیرا معنا چنین می‌شود: کسی که گمان می‌کند الله ﷻ، یاری‌رسان محمد ﷺ و کتاب و دینش نیست، اگر این کار او را خشمگین و عصبانی می‌کند، خودش را بگشود؛ زیرا بدون تردید، الله به محمد یاری می‌رساند. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ ٱلْأَشْهُدَاءُ﴾ [غافر: ۵۱]؛ «یقیناً ما پیامبران خویش و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان (برای گواهی) برخیزند، یاری می‌کنیم». از این رو، فرمود: ﴿فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ﴾؛ «آنگاه بنگرد آیا (این) تدبیر او، خشمش را از میان خواهد برد؟!». ^۱

هرگز بر این دروغ‌های خام و ساده‌لوحانه با عنوان «خاطرات همفر» که - چنانچه در ادامه بیان خواهد شد - رافضی‌ها آن را ساختند و تصدیق کردند! و در محافل‌شان منتشر کرده و بدان شادمان هستند، اهمیتی قائل نیستیم؛ زیرا مانند این دروغ‌های ناپسند از جانب آنان، در طول تاریخ به ما رسیده است، به حق که آنان «آشیانه‌ی دروغ» هستند. اما انعکاس آوازه این دروغ رافضی‌ها را از دیگران شنیدم، یعنی کسانی که در میانشان هستند، افرادی که ادعا می‌شود از علما و به اصطلاح، دکتران فرهیخته و روشنفکر هستند! کسانی که علم و فرهنگشان، در برابر انتشار و شهرت «إفک» رافضه پناهگاه آنان نگردید، ایمانشان مانع شمول آنان به عنوان مصداق این قول الله متعال، درباره شنوندگان افک نشد، آنجا که می‌فرماید: ﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَاتُ بَأْنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ [النور: ۱۲]؛ «چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان خیر نبردند، و نگفتند: این تهمت (بزرگ و) آشکار است». تا اینکه وعید الله متعال شامل آنان شود، که می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ ٱلْإِثْمِ وَٱلَّذِى تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۱]؛ «برای هر کدام از آنان سهمی از گناه است که مرتکب شده است،

کسی از آنان که (بخش) بزرگی (و مهمی) از آن (تهمت) را به عهده داشته است، برای او عذاب عظیمی است».^۱

۱- این خاطرات، هنوز هم چاپ می‌شود و مورد استقبال گرم قرار می‌گیرد. یکی از آخرین چاپ‌هایش: چاپ دارالفنون للطباعة والنشر والتوزيع، ۲۰۰۵ م، تحت عنوان «مذکرات مستر همفر - سیطرة الإنكليز ودعمهم لمحمد بن عبد الوهاب» است!

برخی فریب‌خوردگان به خاطرات همفر

- ۱- استاد ایهاب عمر، مؤلف کتاب «الخلیج البریطانی»، که بر کتاب «خاطرات همفر» در تخریب شخصیت شیخ محمد بن عبدالوهاب تکیه کرده است.^۱
- ۲- دکتر محمد سعید رمضان البوطی^۲. هنگامی که در مورد دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب از وی سوال شد، اینگونه پاسخ داد: «جنبشی وهابی است که بریتانیا در ایجادش کمک کرد...»^۳!
- ۳- سامی ملیجی در کتاب «الوهابیة»، که کتاب خاطرات همفر را به عنوان پیوست می‌آورد! وی در مقدمه^۴ می‌گوید: «در اثنای تهیه کتاب، بر کتاب کوچکی تحت عنوان «خاطرات آقای همفر» دست یافتم که موضوع اصلی‌اش این است که دعوت وهابیت، ساخته سرویس اطلاعاتی بریتانیاست!»
- ۴- عبدالقدیم زلوم، رهبر حزب التحریر الثوری! پس از وفات مؤسس آن، تقی الدین نهبانی، در کتاب «کیف هُدمت الخلافة»^۵.
- ۵- خبرنگار فیصل قاسم، مقاله‌ای با عنوان «کلام اُترنت»^۶ نوشت که در آن چنین آمده است: «این اسناد ارزشمند، به محض قرار گرفتن در فضای

۱- نک: ص ۱۲-۲۶ کتاب مذکور.

۲- یکی از علمای معاصر سوریه. صوفی، اشعری و صاحب پست‌های اجرایی جنگ با دعوت سلفیت.
نک: «البيان بالدلیل لما فی نصیحة الرفاعی والبوطی من الکذب الواضح»، شیخ صالح الفوزان؛ «الرد علی الرفاعی والبوطی فی کذبها علی أهل السنة ودعوتها إلى البدع والضلال»، شیخ عبدالمحسن بن حمد العباد البدر.

۳- به نقل از پایگاه اینترنت وی.

۴- ص ۱۴.

۵- ص ۱۰-۱۱. برای اطلاع از پاسخ آن؛ نک: «الشیخ محمد بن عبدالوهاب فی مرآة علماء الشرق والغرب»، شیخ محمود آستانه‌هی، ص ۶۲-۶۶؛ «حزب التحریر وآراؤه الاعتقادیة- عرضًا و نقدًا»، شیخ موسی السلمی، ص ۴۲۹-۴۳۰.

۶- روزنامه الشرق القطریة، یکشنبه، ۲۵ مارس ۲۰۰۷م.

اینترنت، ارزش و جایگاه خود را از دست داده است؛ چه بسا اسناد و حقایقی که پس از انتشار در فضای مجازی، مقبولیت و دقت آن‌ها مورد تردید واقع می‌شود، حال آنکه در واقع، از اهمیت زیادی برخوردار هستند. مثلاً به محض اینکه وزارت خارجه بریتانیا، از سند مشهور آقای «همفر» که در آن قصه انتشار وهابیت در منطقه عربی روایت شده است، پرده برداشت، این سند، جایگاهش را از دست داد و پس از انتشار بر روی شبکه اینترنت، بسیاری، آن را تحریف و افترای محض بر مذهب وهابی دانستند، چنان‌که آتش هیزم را از بین می‌برد. اینک کسی نمی‌تواند صحت یا نفی این سند را اثبات کند، فقط به این دلیل که به ماده اینترنتی بی‌ارزشی تبدیل شده است!!

پاسخ: این سخن، دروغ ناپسندی از جانب این خبرنگار «دروزی»! است که هماهنگ با برادران رافضی‌اش - چنانچه در ادامه می‌آید - صورت گرفته و تلاشی است زیرکانه! تا این خاطرات دروغین و خیالی را با استعمال عبارت «وزارت خارجه بریتانیا پرده برداشت...»! در اذهان خوانندگان تثبیت کند؛ در حالی که می‌داند هیچگونه افشاسازی و پرده‌برداری در کار نیست! بلکه این امر، از بازی‌های خبرنگاران است و زمانیکه لغزش‌ها و خطاهای عقایدشان آشکار می‌شود، به این کار روی می‌آورند.

۶- دکتر احمد شوقی فنجری، کتابی با عنوان «جاسوس برطانی ینشر الوهابیة»^۱ نوشته است!

۷- نویسنده صوفی و شیعی شده، عبدالحلیم عزمی، در مقاله‌ای با عنوان «یا أمة الإسلام: أنقذوا كتاب الله من تحریف الوهابیة»^۲! به نقل از خاطرات همفر مبنی

۱- مجله روز الیوسف! ۱۵- ۲۱ / ۷ / ۲۰۰۶م. دکتر فهد السماری در مقاله‌ای با عنوان «همفر شخصیه مزیفه وصنیعة إعلامیة و سیاسیة» در همان مجله در تاریخ ۱ سپتامبر ۲۰۰۶م، شماره ۴۰۸۱، جواب دندان شکنی به او داده است.

۲- مجله «الإسلام وطن» وابسته به او و طریقت صوفی‌گری و شیعه شده‌اش، شماره ۲۵۸، صفر ۱۴۲۹هـ. شیخ عبدالله زیدان در شبکه اینترنت، با عنوان «إلی عبدالحلیم العزمی... إلا کتاب الله» پاسخ دندان شکنی به او داده است. هم‌چنین در مورد طریقت صوفی‌گری و شیعه شده‌اش؛ نک: مقاله «الطریقة العزمیة... قنطرة التشیع فی مصر؟»، استاد أسامه هتیمی، کانال اینترنتی «رسالة الإسلام».

بر اینکه او برای تحریف قرآن با شیخ محمد بن عبدالوهاب به توافق رسیده است!

۸- گروه احباش در لبنان، در مجله «منار الهدی» که دفتر رسان‌های انجمن آنان «المشاریع الخیریه الإسلامیه»^۱ آن را صادر می‌کند.

۹- دکتر حمزه کتانی، در مقدمه‌اش بر کتاب «الفجر الصادق المشرق المفلق فی إبطال ترهات الثرثار المتشدق المتفیهق»! از جعفر کتانی، آنجا که می‌گوید:^۲
«بر خاطرات مهمی منسوب به جاسوس بریتانیایی به نام همفر دست پیدا کردم...»- سپس مقداری از آن را برای تخریب دعوت سلفیت می‌آورد- متأسفانه بدون اینکه به ساختگی بودنش توجه کند.

۱۰- عباس جراری در مقاله‌ای با عنوان «أسباب تقدم المسلمین وتأخرهم» از طریق گزارش جاسوس بریتانیایی، هرچند اعتراف می‌کند مترجم این خاطرات «شخص مجهولی است»!^۳

پاسخ: انسان از شنوندگان این بهتان بزرگ رافضی علیه شیخ محمد رحمته و دعوت مبارک سلفی او به شگفت می‌آید؛ زیرا برای شناخت حقیقت دعوت و سیرت شیخ، مراجع مورد اعتماد و آثار و تألیفات او را که در سراسر دنیا منتشر شده و چیزی از آن مخفی نمانده است^۴ رها می‌کنند، به سخنان این کافر مسیحی^۵ و ناشناخته و مجهول، به نام «همفر»! پناه می‌برند. اوضاع آنان، مصداق این سخن شاعر است که می‌گوید:

۱- شماره ۲۸، رمضان ۱۴۱۵هـ. برای بیان عقاید و کینه‌شان نسبت به اهل سنت؛ نک: «فرقة الأحباش: نشأتها- عقائدها- آثارها»، دکتر سعد الشهرانی؛ و «موسوعة أهل السنة في نقد أصول فرقة الأحباش و من وافقهم في أصولهم»، شیخ عبدالرحمن دمشقی؛ و «الأحباش دعاة ضلالة فلیحذروا»، شیخ ابوبکر جزائری.

۲- ص ۵-۱۴.

۳- مجله دانشگاهی المغربیه، شماره ۲۵، ۲۰۰۸م.

۴- دانشگاه امام محمد بن سعود با عنوان «مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبدالوهاب» با نظارت کمیته‌ای علمی و تخصصی، آثار شیخ را به چاپ رسانیده است.

۵- اعتماد رافضه بر نصاری در تخریب دعوت قرآن و سنت، جای شگفتی ندارد؛ زیرا دین آنان از همان زمان که ابن سبأ یهودی آن را پایه‌گذاری کرد بر اساس دروغ بنا نهاده شده است. اما به تناقض یکی از مراجع بزرگشان در این عصر در مورد این مسأله اشاره می‌کنم، یعنی اعتماد بر کتاب نصاری «الثابتة فضلاً عن المختلفة»! که شیخ محسن الامین در کتاب «أعیان الشیعة» (۱)

وَمَنْ جَعَلَ الْغُرَابَ لَهُ دَلِيلاً يُمَرُّ بِهِ عَلَى جِيفِ الْكِلَابِ
 «هرکس کلاغ را راهنمای خویش قرار دهد، به طور قطع بر سر لاشه سگان حاضر خواهد شد».

تا- از این به بعد- خردمندان بدانند وجود این افراد که به شهوت‌رانان زیاد گوش می‌دهند، بیش و کم سرشار است، از خشم علیه دعوت توحید.

اللَّهُ ﷻ ما را از حال آنان سلامت بدارد.

با توجه به مطالب فوق، کتاب پیش رو بر اساس مباحث زیر مرتب شده است:

مبحث اول: اسباب دروغ‌پردازی علیه دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب.

مبحث دوم: نمونه‌های گوناگونی از این دروغ‌پردازی‌ها.

مبحث سوم: خلاصه خاطرات همفر.

مبحث چهارم: دلایل جعلی بودن خاطرات همفر.

مبحث پنجم: دلایل شیعی مذهب بودن سازنده خاطرات همفر.

از الله ﷻ تقاضا دارم تا آنچه نوشتیم را سودمند گرداند؛ و هر گاه گفتگویی در مورد این موضوع صورت گرفت، کتاب پیش رو، کمکی باشد برای دفع خاطرات تخیلی و جعلی همفر.

و در پایان لازم می‌دانم، از برادرم شیخ محمد بن حمد النمی تشکر کنم؛ به من لطف کرد و قبل از چاپ این کتاب، آن را خواند و کمک کرد تا نکات ارزشمندی بر آن بیفزایم، خدا ﷻ به او پاداش خیر دهد و بر عمر و علمش بیفزاید. والله الموفق، وصلی الله علی نبینا محمد و آله وصحبه وسلم.

سلیمان بن صالح الخراشی

۴۱۹) بر امیر شکیب ارسلان که بر سخن راستی از رینان، فیلسوف فرانسوی که قیام سیاسی شیعیان ایران را مورد انتقاد قرار می‌دهد، اعتماد کرده، چنین پاسخ می‌دهد: «بسی جای تأسف و شرمساری است که انحطاط، مسلمانان را به جایی رسانده که تاریخ و فلسفه دین‌شان را از فرنگ می‌گیرند، گویی هیچ مورخ و فیلسوفی در اسلام وجود ندارد تا تاریخ و فلسفه دینمان را از او بگیریم، به خدا سوگند هرگز چنین نیست، ما به مورخ امریکایی و فیلسوف فرانسوی نیازی نداریم...!» می‌گویم: چرا این موضوع را به قوم دروغگویت یادآوری نمی‌کنی؟!

مبحث اول:

اسباب دروغ‌پردازی علیه شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت

سلفی‌اش^۱

از طریق اطلاع بر مواضع و کتب دشمنان دعوت سلفی شیخ محمد بن عبدالوهاب، می‌توان بارزترین انگیزه‌ها و اسبابی را که منجر به دشمنی و حمله به دعوت سلفیت و در پی آن، دروغ‌پردازی و بهتان زدن بر او شده است، به قرار ذیل خلاصه کرد:

۱- پذیرش حقیقت برای برخی افراد که بر واقعیت منحرف و امیال گوناگون‌شان تکیه کرده‌اند، سنگین است؛ چنان‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ﴾ [الزخرف: ۷۸]؛ «به راستی ما حق را برای شما آوردیم، و اما بیشترتان از حق کراهت داشتید». و این سخن پیامبرش صالح علیه السلام را بازگو می‌فرماید که گفت: ﴿وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحِينَ﴾ [الأعراف: ۷۹]؛ «و برای شما خیرخواهی کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید». بنابراین، پیروی از حق، آنگاه که آشکار شود، - پس از توفیق الله - به افرادی نیاز دارد که عقبه (گردنه رهایی از شقاوت و رسیدن به سعادت) را در راه پایبندی به حق و رهایی از فتنه شبهات و شهواتی که بر آن است، پشت سر بگذارند. افراد کمی توان انجام این کار را دارند، اما کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، حق را نمی‌پسندد و با وسایل مختلف برای کتمان آن می‌کوشد.

۲- یکی دیگر از این اسباب، حسادتی است که برخی مدعیان علم در عصر شیخ بدان مبتلا بودند؛ کسانی که - به هر سببی - در برابر بدعت‌ها و منکراتی که

۱- با اختصار و تصرف از «دعای المناوئین»، دکتر عبدالعزیز آل عبداللطیف، ص ۷۰-۷۶؛ «إسلامية لا وهابية»، دکتر ناصر العقل، ص ۱۵۹-۱۶۵؛ «انتشار دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب خارج الجزيرة العربية»، استاد محمد کمال جمعه، ص ۵۲-۵۴ با اضافات.

در عصر شیخ انجام می‌شد، سکوت کردند و از اموال مردم می‌خوردند. اما هنگامی که شیخ دعوتش را آشکار کرد و حکم شرعی در مورد آن منکرات و آن مالی را که برخی دعوتگران علم از عوام می‌گرفتند، بیان داشت؛ بر فضیلتی که خدا ﷻ به شیخ اختصاص داده بود حسادت ورزیدند، حسادشان را به کینه‌ای که به سبب کشف حال آنان توسط شیخ رحمته انجام شده بود، درهم آمیختند و به تخریب دعوت شیخ و افترا بستن بر آن روی آوردند- چنان که چند نمونه در ادامه می‌آید-.

۳- سبب دیگر، گمراهی و بیراهه‌رفتن از صراط مستقیم بود، برخی دشمنان و برخی منتسبان به اسلام، قبل از دعوت شیخ بدان گرفتار بودند؛ تا آنجا که در اعتقاد باطل، به عمیق‌ترین چاه‌ها فرورفتند. جهل و طغیان فراگیر شده بود؛ غالب مسلمانان، پروردگارشان را بدون علم و بدون هدایت و بدون کتابی روشنگر می‌پرستیدند. در نتیجه، انواع مختلف بدعت‌ها و شرکيات آشکار گشت؛ این امور شرکی و بدعت‌های نوین، به اموری عادی و مرسوم تبدیل شد، انسان بالغ با آن امور پیر و فرتوت می‌شد و نابالغ با آن بالغ می‌گشت، تا اینکه موازین وارونه و حقایق دگرگون شد، حق به باطل و باطل به حق تبدیل گردید. ابن غنام، وضعیت ناپسند، اعتقاد باطل، کفر زیاد و بدعت‌گزاری مسلمانان در سرزمین‌های مختلف را چنین توضیح می‌دهد: «در عصر او، بیشتر مردم به پلیدی‌ها (گناهان) و نجاست‌ها آلوده بودند، تا جایی که پس از متلاشی کردن کامل سنت پاک و خاموش کردن کامل نور هدایت، بسیار شرک ورزیدند؛ در نتیجه، به عبادت اولیا و صالحان روی آوردند و از فرمانبرداری و حکم توحید و دین خارج شدند، در یاری گرفتن از اولیا و صالحان در هنگام بلایا و حوادث کوشیدند... به سبب کفر و فجور و شرک، به عبادت مردگان و صرف دعا و نذر بر آنان روی آوردند».^۱

آنگاه که الله ﷻ، این دعوت سلفی را به دست احیاگر دین، شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته آشکار کرد، فرومایگان و داعیان علم و عوام، آن را انکار کردند؛ زیرا مخالف بدعت‌های مرسوم و رایجی بود که با آن‌ها انس گرفته بودند. هنگامی که شیخ آنان را به وجوب یگانگی الله متعال، در عبادت و اینکه فقط باید خدا ﷻ را بخوانند و

فقط از او مدد بخواهند، اما از اولیا و انبیا مدد نجویند و آنان را نخوانند؛ آن جاهلان، این حقیقت را انکار نموده و ادعا کردند که این امر، کم‌شمردن مقام انبیا و اولیا است؛ در نتیجه، با وجود آنکه حق آشکار شده و ادله و براهینش بیان و واضح شده بود، با آن به مخالفت برخاستند، بعضی از آنان وقتی نور حق که قادر به مقابله با آن نبودند، بر آنان درخشید؛ به ساختن سخنان دروغ و بهتان و افترا روی آوردند.

۴- یکی دیگر از این اسباب، نزاع‌های سیاسی و جنگ‌هایی است که میان پیروان دعوت سلفی و میان ترک‌ها از یک سو، میان پیروان این دعوت و حاکمان حجاز از سوی دیگر در جریان بود، در پشت تمام آن‌ها انگلیس قرار داشت که نمی‌پسندید مسلمانان به دین صحیح خود بازگردند؛ چون در این صورت، عزت و عظمتشان بازگشته و در برابر کسی که به دیار و اموالشان تجاوز کند، قیام می‌کنند.

برخی پژوهشگران به این عامل خطرناک سیاسی و طعنه‌ها و افتراءات و شبهاتی که بر آن مترتب می‌شود، اشاره کرده‌اند.

به نقل از یک نویسنده، شیخ محب الدین خطیب رحمته در مورد سیاست می‌گوید: «چون سیاست به تحریف حقایق و اظهار شیء بر خلاف آنچه که هست نیاز دارد، تمام اسباب را برای این منظور بکار می‌گیرد، از کسانی که منافع شخصی در پشت حمایتش دارند یاری می‌گیرد، به این ترتیب، تا زمان مشخصی بر پوشانیدن حق بر بسیاری از مردم موفق می‌گردد. از این قبیل، معرفی دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته، با عنوان (وهابیت) است که در صد سال گذشته به گوش مردم مصر، شام، عراق و سایر سرزمین‌های خاور نزدیک خوانده می‌شود، تا شیخ را متهم کند که مذهب جدیدی آورده است»^۱.

محمد عبدالله ماضی، از عواملی که منجر به تخریب و بدگفتن از دعوت شیخ شده سخن گفته و با یادآوری عامل سیاسی می‌گوید: «عامل سیاسی، به اختلافی که بین آل سعود و دولت عثمانی واقع بود، برمی‌گردد... همان اختلافی که سبب جنگ نجدی مصری بین محمدعلی و یاران دعوت شد، اختلافی که اسباب و انگیزه‌های

۱- مجلة الزهراء، صفر ۱۳۵۴هـ، ص ۸۴-۸۵. مسعود ندوی در کتاب خویش با عنوان «محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتري عليه»، ص ۱۴۷ بدان اشاره کرده است.

زیادی ضدیت آنان و معرفی کردنشان به عنوان نماد متجاوز بر دین و خروج کننده از آموزه‌هایش، به وجود آورد، تا مقاومت در برابر آنان آسان شده و زمینه نابودی‌شان فراهم گردد.

هم‌چنین اختلاف سیاسی بین آل سعود و اشراف مکه، سپس بین آنان و بزرگان محلی نجد^۱.

شیخ محمد رشید رضا رحمته الله علیه، آثار دشمنی سیاسی با آغاز دولت سعودی سوم و آنچه را که حاکمان حجاز بر ضد دعوت سلفی انجام دادند توضیح می‌دهد. بخشی از سخنان وی چنین است: «روزنامه القبله - لسان الملک حسن آن زمان - اتهامات و سخنان دروغین بر این دعوت سلفی وارد می‌کرد.

ملک حسین، با صدور چند فرمان در روزنامه القبله سال ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ هـ به یاران این دعوت سلفی، نسبت کفر داد و آنان را به تکفیر اهل سنت و بدگویی از رسول صلی الله علیه و آله متهم کرد... برخی از مردم دمشق و بیروت برای چاپ آثاری در تکفیر و اتهامشان به اکاذیب، به اشراف نزدیک شدند؛ در ادامه، این امر به مصر سرایت کرد و تاثیر آن در برخی روزنامه‌ها آشکار گشت»^۲.

«در ابتدا، علت اتهام وارد نمودن به یاران این دعوت سلفی، سیاسی محض بود تا مسلمانان را از آنان دور کنند؛ تا مبدا بر حجاز حاکم شوند، این برای ترساندن ترک‌ها از برپایی حکومتی عربی بود؛ از این رو، مردم به تبعیت از خشم دولت، بر آنان برمی‌انگیختند و هر گاه باد سیاست می‌ایستاد، آنان نیز خاموش می‌شدند»^۳.

۵- یکی دیگر از این اسباب، دفاع دشمنان دعوت - بخصوص صوفی‌ها و رافضی‌ها - از اعتقادات فاسد و آرای باطلشان بود. زیرا وقتی که ظهور شرکیات و انتشار بدعات، بزرگ‌شمردن خرافات و غلو در حق مردگان، مددخواستن از آن‌ها، ساختن گنبدها و زیارتگاه‌ها بر روی قبور و آراستن و تزئینشان با هزینه فراوان، بر بسیاری از مسلمانان غلبه یافت، صوفی‌ها و رافضی‌ها، در این واقعیت گنبدیده، مرتعی بارور برای پاشیدن سموم عقده‌های خویش یافتند.

۱ - النهضات الحديثة في جزيرة العرب، ص ۵۹.

۲ - المنار، م ۲۴، ج ۸، ص ۵۸۴، با تصرف.

۳ - همان.

وقتی انوار این دعوت آشکار شد، تاریکی‌های بسیار ستمگری را آشکار ساخت و چرک و نجاسات شرک را از بین برد، مردم را برای تحقق توحید پاک و خالص فراخواند. دشمنان دریافتند که ظهور این دعوت سلفی، هشدار است برای نابودی عقاید باطلشان؛ از این رو، نیروهایشان را گردآوردند و در بدگفتن از این دعوت و یارانش شتافتند، در کنار آن، اعتقادات صوفی یا رافضی - و غیر این دو را - یادآوری کرده و آن را برای مردم می‌آراستند و ادعا می‌کردند که حقیقت، همان است^۱. موارد فوق، تعدادی از اسباب آشکار شدت دشمنی علیه دعوت سلفیت و تلاش برای بدنام کردن آن از طریق دروغ‌پردازی و بستن افترا بود.

۱- از طریق استقرا در کتب دشمنان، مشخص می‌شود که اغلب آنان، صوفی یا رافضی هستند.

مبحث دوم:

نمونه‌هایی از دروغ‌پردازی‌ها علیه دعوت شیخ محمد بن

عبدالوهاب

دروغگویان بر دعوت شیخ محمد، اهداف مختلفی دارند؛ اما در تخریب و بدنام کردن این دعوت مبارک سلفی که اسلام صحیح را در برابر کفر، بدعت‌ها و شهوات‌شان نشان می‌دهد، هدف واحدی را دنبال می‌کنند. اینک نمونه‌هایی از این دروغ‌پردازی‌های گوناگون و فراوان بیان می‌شود. با وجود سیل عظیم دروغ و بهتان‌ها، الله ﷻ به حکمت و فضل خویش، نور این دعوت را آشکار کرد، هرچند دشمنان و ستیزه‌جویان نپسندند.

مثال اول: دروغ کفار: «سفر صایغ حلبی مسیحی»

جوانی بیست ساله و مسیحی به نام «فتح الله الصایغ الحلبی»^۱، ادعا می‌کند که در زمان امام سعود بن عبدالعزیز، به درعیه سفر کرده است. شیخ احمد بن حسن بن رُشید حنبلی (ت ۱۲۵۷هـ) این سفر را مورد تردید قرار داده است. شیخ احمد یکی از علمای متأثر از دعوت سلفیت است^۲، او از درعیه و مردمش شناخت دارد، چون هنگام سقوط آن به دست طاغوت ابراهیم پاشا، مقیم آنجا بود، سپس به قاهره منتقل شد و تدریس در این قلعه و الأزهر را بر عهده گرفت، وی تا زمان وفات در قاهره ماند. وقتی که شیخ احمد از سخنان این حلبی در مورد درعیه و امام سعود آگاه شد؛ در پاسخ آن چنین نوشت: «از جانب بنده فقیر به مولای بلند مرتبه‌اش - احمد بن رُشید حنبلی -، آن را نگاه کردم و دانستم که صاحب این سفرنامه در هیچ یک از خبرهایش راست نگفته است، نه در توصیف سعود و نه در مورد کلام و افعالش، نه در توصیف درعیه، نه عادات و رسوم رایج گروه‌های سعود، نه اسامی وزرا، نه ابومسلم و نه حضرموتی و نه

۱- برای مطالعه شرح حال وی؛ نک: الأعلام، ۵/ ۱۳۴.

۲- برای مطالعه شرح حال وی؛ نک: علماء نجد، لبسام، ۱/ ۴۵۷.

هیدل، و نه در مورد خویشاوندان و فرزندان سعود، نه در مورد مال الحجره - چهل شتر که فقط جواهرات را حمل می‌کنند -، نه این سخنان را که می‌گوید: هر چهارشنبه، اهل مدینه و مکه و یمن برای بازار و خروج زنان به درعیه می‌آیند. این مرد را جز دروغگویی فریبکار، و متکبری سرکش نمی‌بینم. دوستی از بزرگان درعیه به نام ابراهیم، پسر شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب داریم که اکنون مهمان آقای خدیوی است^۱، وی استادی فروتن و عالمی بسیار عبادت‌گزار می‌باشد. هنگامی که کلام این مسیحی را بر او عرضه کردم، مانند من نظر داد و مثل من او را تکذیب کرد و خبر داد که، دُرعیی به درعیه نیامده است، نه در دوران سعود و نه در دوران پدرش عبدالعزیز و نه در دوران پسرش. در این نوشته به صورت مختصر به تکذیب او اشاره کرده‌ام. وحسبنا الله ونعم الوکیل، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم»^۲.

شیخ احمد، در ادامه، تعدادی از دروغ‌های این مسیحی را به صورت مختصر بیان کرده است.

دکتر عبدالله مطوع می‌گوید: «مسافری سوری به نام فتح الله الصایغ الحلبی ادعا کرده در حدود سال ۱۲۲۸هـ از درعیه بازدید کرده است، اما در سخنانش، هیچ یادی از هیچ یک از قبایل درعیه نکرده است، با وجود اینکه از آنجا بازدید کرده است. اگر این ادعا صحیح باشد. در دوران امام سعود بن عبدالعزیز، یعنی در عصر طلائئ‌اش. پذیرش این سفر صایغ، بخصوص بخش مربوط به بازدید از درعیه، دچار اشکال است و برای ثابت کردن این اشکال، به سه مثال بسنده می‌کنیم:

۱- بیان کرده که حاکم درعیه در زمان بازدید او از آنجا، امام عبدالله بن سعود بود، چنان‌که این امر از نامه‌ای آشکار می‌گردد که ادعا می‌کند این امام آن را نوشته است، صایغ آن را حرف به حرف نقل کرده، یا چنان‌که گفته: «فقط

۱- همان، ۴۱۷/۱.

۲- رحلة فتح الله الصایغ الحلبی، تحقیق: دکتر یوسف شلحد، پیوست، ص ۲۹۰-۲۹۱. دکتر شلحد (ص ۱۸) - با وجود تلاش برای مستند کردن سفر حلبی - اعتراف کرده است که «منتقد حق دارد در صحت اقوالش شک کند و شماری از آنها را به تخیل نسبت دهد». نیز؛ نک: مجلة العرب، ج ۳، ۴، ۱۹، ۱۴۰۴هـ. این عبارت که می‌گوید: «للسیخ الوهابی» برای کوتاه آمدن در برابر کسانی است که با آنان سخن می‌گویند، و گرنه او را با عبارت «شیخ الاسلام» توصیف کرده است.

همین الفاظ بود». اما اطلاعاتی را که بیان می‌کند، بر این امر دلالت دارند که بازدید او از درعیه، به فرض اینکه صحیح باشد، در دوران امام سعود بن عبدالعزیز بوده است!

۲- بیان می‌کند که شام را همراه امیر عسیر عبدالوهاب ابونقطه صرف کرده است، در حالی که مشخص است، ابونقطه پیشتر در سال ۱۲۲۴هـ در جنگ وادی کشته شده بود!

۳- تناقض دیگری که از مطالب صایغ برمی‌آید، آن است که می‌گوید: وقتی همراه دوستانش برای ترک درعیه آماده می‌شد: «پیکی رسید که از خروج تمام تجهیزات و نیروهای محمد علی از ینبع به سوی مدینه برای تصاحب آنجا خبر داد»، در حالی که مشهور است، رسیدن نیروهای طوسون پاشا به آن ساحل در سال ۱۲۲۶هـ بوده است، یعنی در همان سالی که جنگ سبکی یا چنان که به نام جنگ وادی صفراء نامیده شده است، به رهبری امیر عبدالله بن سعود - یعنی سه سال قبل از وفات پدرش - صورت گرفته است.

بنابراین، چنین اشتباهات و تناقضاتی از جانب شخصی که ادعا می‌کند از درعیه بازدید کرده و چند روز در آنجا مانده، قابل پذیرش نیست. همین اندازه کفایت می‌کند که او اسم هیچ یک از قبایل درعیه، بخصوص دو قبیله مشهور (طریف و بجیری) را بیان نمی‌کند. بر اساس نکاتی که - از باب مثال نه حصر - نقل کردیم، به نظر می‌رسد که صایغ به سرزمین درعیه پا ننهاده است، بلکه در مورد آن شنیده و اطلاعاتی از تاجران و افراد دیگری که میان سرزمین شام و نجد در رفت و آمد بوده‌اند، جمع‌آوری کرده است»^۱.

یکی از دروغ‌های حقیرانه و ناپسند این حلبی، تلاش برای بدنام کردن دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته، با این سخن ناپسند در مورد امام سعود است: «در مورد نماز، همانند مسلمانان وضو گرفته و نماز می‌گزارد... جز اینکه مانند مسلمانان، به سمت مکه رو نمی‌آورد... اما در مورد محمد، نه از او خشمگین است و نه او را دوست می‌دارد»^۲!!

۱- مجتمع الدرعية في عهد الدولة السعودية الأولى، ص ۲۹-۳۲، با اندکی تصرف.

۲- رحلة الصایغ الحلبي، ص ۲۶۵-۲۶۶. شیخ حمد الجاسر در حاشیه توضیحی داده که این دروغ ناشایست را که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست، آشکار می‌سازد.

مثال دوم: دروغ سیاسی: کتاب «لمع الشهاب في سيرة الشيخ محمد بن عبد الوهاب»

شیخ عبدالرحمان بن عبداللطیف آل شیخ رحمته، در مقدمه تحقیقش بر این کتاب می‌گوید: الحمد لله وكفى، والصلاة والسلام على نبيه المصطفى و على آله وأصحابه أهل الصدق والوفاء. کتاب (لمع الشهاب في سيرة الشيخ محمد بن عبد الوهاب) را شخصی ناشناس در حدود سال ۱۲۳۳ هـ نوشته است، با توجه به آنچه در پایان کتاب آمده، چنین به دست می‌آید که این کتاب با خط شخصی که حسن بن جمال بن احمد ریگی نامیده می‌شود، نوشته شده است. این نویسنده، می‌تواند همان مولف باشد و به نظر، ناشناس و مجهول است، چنان‌که شاعر می‌گوید:

سألنا عم ثُمالة كل حى فقال القائلون ومن ثُمالة؟
فقلنا محمد بن يزيد منهم فقالوا الآن زدت به جهالة!

«از هر قبیله‌ای در مورد ثُماله پرسیدیم، آن‌ها پاسخ دادند که ثُماله کیست؟ گفتیم ثُماله محمد بن یزید، گفتند اینک او را ناشناس‌تر کردی!»

این کتاب به صورت نسخه خطی، در سال ۱۸۶۰ م، به موزه بریتانیا در لندن رسیده است، با گذشت روزها و سال‌ها، هنوز در این موزه باقی مانده است. سپس دار الثقافة بیروت با دستگاه‌های چاپ جدید (بیبلوس) در ماه مه سال ۱۹۶۷ م آن را منتشر کرده و به انتشارات جهان فرستاده است. هنگامی که مسؤولان انتشارات ملک عبدالعزیز و در رأس آنان، جناب شیخ حسن ابن شیخ عبدالله آل شیخ، بر آن دست یافتند و از اتهامات واهی و دروغ‌هایی که در آن بر شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب زده شده بود، آگاه شدند، اینگونه پنداشتند که وظیفه دینی و تاریخی ایجاب می‌کند که دوباره به چاپ برسد و توضیحاتی در آن داده شود تا دروغ مولفش آشکار شود؛ و سخنان باطل آن با دلیل و برهان پاسخ داده شود؛ بدین منظور، انتشارات ملک عبدالعزیز با نمایندگی شخص جناب شیخ حسن ابن شیخ عبدالله، به من دستور داد تا آن را توضیح داده و به افتراءات و دروغ‌هایش پاسخ دهم؛ من نیز با سپاس از جناب ایشان به خاطر این اعتماد علمی، این امر را اطاعت کردم، با این امید که به یاری و توفیق الله جل جلاله حقیقت را آشکار سازم.

این کار را شروع کردم و کتاب مذکور را از ابتدا تا پایان خواندم، آن را سراسر دروغ و سرشار از بهتان و شامل یاوه‌گویی‌هایی مانند یاوه‌گویی‌های دیوانگان و کودکان یافتیم. تمام آنچه را که مولف در مورد شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب بیان کرده بود، خیال‌بافی و افترای آشکار یافتیم، مولف منحرف آن را در قالب اخبار ریخته و رنگ تاریخی بدان داده است، گاهی نکوهشی را که در ظاهر شبیه به مدح است آورده تا گمراهی و انتشار آن را بر خلاف واقعیت، جلوه دهد. آنگاه از خدا عز و جل یاری خواستم و بر آن تعلیق نوشتیم، تا جهلش آشکار و باطلش با دلیل و برهان رد شود. الله می‌داند که من با تنوع این مولف در بهتان و شور و هیجان در یاوه‌گویی که بدون ضابطه بوده و دریایی است بی ساحل، با تلاش و رنج زیاد روبرو شدم، دنبال کردن هر هذیان و کم‌خردی صاحبش بر من دشوار آمد؛ بنابراین، تلاشم را در پاسخ به دروغ‌هایش که بر شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب بسته بود، متمرکز کردم، غیر از آن، به اشتباهات وحشتناک و سخنان ناپسندش، جز به ندرت، نپرداختم^۱.

برای احاطه کلی بر محتویات این کتاب، مولف آن، ریگی، در مقدمه کتاب^۲ چنین بیان کرده است: «در پنج باب و یک خاتمه مرتب شده است:

باب اول: آغاز کار شیخ نجدی، بیان احوالش و آنچه که قبل از ابتداء^۳ بر آن بوده و اظهار نسب و جایگاهش.

۱- مقدمه «لمع الشهاب»، (ه- و).

۲- ص ۳-۴.

۳- شیخ عبدالرحمن آل‌الشیخ می‌گوید: این مولف منحرف با بیان عبارت (ابتداء) و نیز عبارت (در بیان بدعتش)، قصد تحریف حقایق و بدنام کردن دعوت اسلام صحیح را که شیخ محمد بن عبدالوهاب آن را احیا کرد دارد، و گرنه شیخ محمد پیرو است نه بدعت‌گزار، در زمان خویش مردم را به همان چیزی فرامی‌خواند که پیامبر محمد صلی الله علیه و آله بدان فرامی‌خواند؛ یعنی اخلاص عبادت برای الله، و ترک شرک و بدعت‌ها و سایر محرّمات. افراد منصف در تمام زمین دانستند که دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب، همان حقیقتی است که هیچ شکی در آن راه ندارد، عین همان چیزی است که رسولان بدان فراخواندند و کتاب‌ها بدان نازل شدند؛ بنابراین، یاوه‌گویی‌های این مولف منحرف ارزشی ندارد، خدا با عدالتش با او معامله کند، به شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمت فرستد و به خاطر اظهار حق و ارشاد مردم بهترین پاداش را نصیبش گرداند؛ که او بسیار شنوا و استجاب‌کننده است.

باب دوم: بیان بدعت او و سبب گسترش آن در سرزمین نجد و موافقت محمد بن سعود با او در ابتدای کار.

باب سوم: نسب و جایگاه محمد بن سعود و آیین او قبل از پیروی از محمد بن عبدالوهاب.

باب چهارم: حکومت محمد بن سعود و پسرش عبدالعزیز و دو پسر وی: سعود و عبدالله بن سعود بعد از او، و ابتدای حکومتشان در نجد و نواحی بادیه‌نشین و شهرنشین آن، اسامی قبایلی که در آنجا بودند، بیان تسخیر سرزمین‌های بنی خالد، أحساء، قطیف، بحرین، قطر و عُمان الصیر و بعضی شهرهای معروف و غیر معروف عمان، جنگ‌ها و حملات آنان به اطراف عراق و شام و حلب.

باب پنجم: حکومت آنان بر حجاز و تهامه و سرزمین‌های یمن، مرزهای سرزمین نجد، حجاز، تهامه، یمن، سرزمین بنی خالد، قطر و عمان، و موارد مربوط به آن از اسامی قبایل حجاز، تهامه، یمن و عمان، و اسامی ایل‌های بنی خالد و ریاستی که قبل از ظهور محمد بن سعود بر آن بودند.

خاتمه^۱: بیان تعدادی از فروع و بعضی اصول مذهب محمد بن عبدالوهاب.»

شیخ عبدالرحمن آل شیخ رحمته از طریق توضیحات علمی، به خوبی به افتراات این کتاب پاسخ داده است. پس از او، دکتر عبدالله عثیمین چنین کاری کرد که به تازگی

۱- شیخ عبدالرحمن آل شیخ می‌گوید: اینکه می‌گوید: (خاتمه در بیان تعدادی از فروع و بعضی اصول مذهب محمد بن عبدالوهاب است)، خیانت و کتمان حقیقت و عوام‌فریبی است؛ زیرا شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته، هرگز به مذهبی دعوت نداد، بلکه فقط به سوی عمل به کتاب الله جل جلاله و سنت رسولش صلی الله علیه و آله و آنچه که نسل اول صحابه و تابعان رضوان الله علیهم اجمعین بر آن بودند فراخواند. شیخ محمد در فروع احکام اجتهادی بر مذهب امام گرامی، احمد بن حنبل رحمته بود، بدون اینکه تعصبی به او داشته باشد و قول امام احمد را بر قول تقویت شده با دلیل، مقدم نمی‌کرد. در باب اسما و صفات و القاب الله نیز بر آن چیزی بود که سلف صالح مانند امام احمد بن حنبل و سایر علمای سلف بر آن بودند؛ چنانکه الله خویش را در کتابش و بر زبان رسولش محمد توصیف کرده است، بدون تحریف و تکلیف و تشبیه و تعطیل و تأویل و تمثیل؛ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]؛ «هیچ چیز همانند او نیست، و او شنوای بیناست.»

این کتاب را تحقیق کرده است.^۱ اینک بخشی از افتراءات ریگی را همراه پاسخ دکتر محمد سکاسر در ضمن کتاب «الإمام محمد بن عبدالوهاب-حیاته- آثاره- دعوتة السلفية»^۲ نقل می‌شود. دکتر سکاسر-وفقه الله- می‌گوید:

«افتراءات مؤلف کتاب «لمع الشهاب في سيرة محمد بن عبدالوهاب» و پاسخ آن»:

مؤلف این کتاب، به صورت یقینی تاکنون شناخته نشده است. نهایت چیزی که وجود دارد این است که در صفحه پایانی کتاب به صورت دست‌خط، متن زیر نوشته شده است:

«نوشتن این کتاب در روز شنبه، بیست و ششم ماه محرم الحرام سال ۱۲۳۳ به پایان رسید، گناهکار حسن بن جمال بن احمد ریگی آن را نوشت»^۳.

بنابراین، مشخص نیست که آیا این نویسنده، همان مؤلف است یا اینکه کاتب نسخه‌های خطی بوده است، چنان‌که کاتبان نسخ خطی عادت دارند که اسم خود را در زیر نوشته‌هایشان می‌نویسند؟

این کتاب، دو بار تحقیق شده است؛ یک مرتبه توسط دکتر احمد مصطفی ابوحاکمه، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه اردن، که توسط دارالثقافه بیروت در سال ۱۹۶۷ به چاپ رسیده است.

تحقیق دیگر، توسط شیخ عبدالرحمن بن عبداللطیف بن عبدالله آل شیخ صورت گرفت که انتشارات الملک عبدالعزيز در ریاض، سال ۱۳۹۴ آن را به چاپ رساند. اما ابوحاکمه چیزی در مورد شخصیت مؤلف کتاب ذکر نکرده و شاید چیزی بر او آشکار نشده است که بر این امر دلالت کند؛ از این رو، از آن صرف نظر کرده و به خود کتاب، یعنی به اصل و اساس، پرداخته است.

اما محقق دوم یعنی شیخ عبدالرحمن بن عبداللطیف، عبارت «مؤلف ناشناخته است» را بسیار تکرار کرده است. در مقدمه تحقیق وی، چنین آمده است:

«این کتاب (لمع الشهاب في سيرة محمد بن عبدالوهاب) را شخص ناشناسی در حدود سال ۱۲۳۳هـ تألیف کرده است. مطلب پایانی کتاب، این امر را می‌رساند که با

۱- شیخ عبدالله بن خمیس در مورد کتاب ریگی می‌گوید: «مجموعه‌ای از تخیلات است». نک:

جهاد قلم، ص ۳۵-۴۴.

۲- ص ۱۸۵-۲۰۱.

۳- لمع الشهاب، تحقیق: احمد ابوحاکمه، ص ۱۹۹.

خط شخصی که حسن بن جمال بن احمد ریگی نامیده می‌شود، نوشته شده است. این نویسنده، می‌تواند همان مولف باشد و به نظر، ناشناس و مجهول است»^۱.

اما به نظر شیخ حمد الجاسر، حسن جمال ریگی، همان مولف است. وی می‌گوید: «این کتاب در حدود سال ۱۲۳۳ هـ تألیف شده است و شخصی که حسن بن جمال بن احمد ریگی منسوب به ریک یا ریق یا ریج نامیده می‌شود آن را نوشته است»، چنان که به نظر او، ریگی این کتاب را در پذیرش خواسته‌ی یکی از کارمندان انگلیس در خلیج نوشت. وی چنین استدلال می‌کند که این کتاب، شامل ستایش انگلیس در خلیج و توصیف دشمنان عرب آنان در شارجه و غیر آن با اوصافی که کارمندان انگلیس در آن دوران به آنان اطلاق می‌کردند است نوشته شده است، در حالی که این امر، صحیح نیست»^۲.

این کتاب، آنگونه که در عنوانش آمده است، فقط در مورد شیخ محمد بن عبدالوهاب صحبت نمی‌کند، بلکه به بعضی اوضاع دولت سعودی اول و جنگ‌هایش و بیان گوشه‌ای از زندگی شیخ محمد بن عبدالوهاب پرداخته است که اکثر مطالبش، ناصحیح است.

چنان که این کتاب، شامل مرزها و قبایل نجد و خلق و خوی و معاش مردم آنجاست، همچنین در مورد حجاز، یمن و بادیه‌نشینان آنها و انساب‌شان و در مورد سرزمین‌های خلیج عربی و قبایلشان سخن می‌گوید.

بنابراین، این کتاب به طور کلی تاریخ و مردمان جزیره العرب را بیان می‌کند، نه سیرت شیخ محمد بن عبدالوهاب را.

آنچه که در این کتاب، توجه ما را به خود جلب کرد، شبهات و افتراءاتی بود که مولف در پایان کتاب بر شیخ محمد بسته بود؛ زیرا در خاتمه کتاب، مجموعه‌ای از انتقادات آمده و ادعا کرده است که شیخ محمد آنها را نو آورده و در آنها با علمای مسلمانان مخالفت کرده است. وی این انتقادات را به دو بخش تقسیم کرده است:

بخش اول: انتقادات مربوط به اصول عقیده که هشت مسأله را در آن مطرح کرده و هر مسأله را به طور جداگانه مورد مناقشه قرار داده است.

۱- لمع الشهاب، تحقیق: شیخ عبدالرحمن بن عبداللطیف، ص هـ.

۲- مجلة العرب، ج ۱۰، ص ۹۴۰، ۱۳۹۰ هـ.

سخن وی در مورد تمام مسائل، سفسطه‌گری و استدلال غلط است، انعکاس‌دهنده عدم شناخت وی از اصول دین اسلامی و کلام سلف و خلف این حرفه است. توهم و تصور اشتباه وی در این مورد، آشکار و واضح است.

شیخ عبدالرحمن بن عبداللطیف آل‌الشیخ، محقق این کتاب، در پاسخ به این مسائل به خوبی عمل کرده است.

بخش دوم: انتقاداتی است که مولف ادعا کرده مربوط به فروعی است که شیخ محمد بن عبدالوهاب بر غیر مذهب امام احمد بن حنبل، بر اساس آن حرکت کرده است و این بخش را در چهار مسأله قرار داده است.

با وجود اینکه شیخ عبدالرحمن در ضمن تحقیق کتاب، به بیشتر این مسائل، توضیح و پاسخ داده است؛ در اینجا نیز برای تکمیل فایده، با کمی تفصیل بدان اشاره می‌کنیم تا اگر کسی بدان دست یافت، بدان فریب نخورد؛ زیرا این کتاب را کسی نقل می‌کند که حقیقت دعوت سلفیت را نمی‌شناسد، گمان می‌کند که مطالبش صحیح است، در حالی که خطایی محض و دروغی آشکار است.

در مورد مسأله اول می‌گوید: از جمله مواردی که محمد بن عبدالوهاب آن را بر مردم، فرض عین می‌داند، نماز جماعت است، در حالی که این حکم نه از مذهب امام احمد نقل شده است و نه از دیگران.

مورد دیگر که به آن فتوا داده، تحریم توتون است و برای آن حدی در شرع، به مقدار چهل ضربه شلاق یا کمتر از آن؛ یا تراشیدن ریش یا سرزنش کردن او، بر اساس صلاح‌دید قاضی، وضع کرده است.

در پاسخ به این دو مسأله می‌گوییم:

وجوب نماز جماعت، رأی مخصوص شیخ محمد بن عبدالوهاب نیست، بلکه رای جمهور علماست؛ فراتر از آن، برخی علما جماعت را در صورت توانایی، شرط صحت نماز می‌دانند و در این حکم، به نصوص صریحی از کتاب الله ﷻ و سنت رسولش ﷺ استدلال کرده‌اند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ مَّعَكَ﴾ [النساء: ۱۰۲].

«و چون (وقت خوف) در میان آنان باشی، و برای آنان نماز بر پا کردی، باید دسته‌ای از آنان با تو (به نماز) بایستند».

مسلمانان هنگام رویارویی با دشمن که در شدیدترین حالت ترس قرار دارند، مأمور به برپایی نماز جماعت شده‌اند؛ پس در حالت امنیت و استقرار، به طریق اولی بر انجام این کار مأمور خواهند بود؛ بنابراین، نماز جماعت، از مؤکدترین واجبات و بزرگترین طاعات است.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: «برای وجوب نماز جماعت به درستی به این آیه استدلال شده است، زیرا افعال زیادی به خاطر جماعت بخشیده می‌شود؛ پس اگر جماعت واجب نبود، این امر هم جایز نبود...»^۱.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «والذي نفسي بيده، لقد هممتُ أن أمرَ بحَطَبِ فيحطَب، ثم أمرَ بالصلاة فيؤذَن لها، ثم أمرَ رجلاً فيؤمَّ الناس، ثم أخالف إلى رجال لا يشهدون الصلاة، فأحرَّق عليهم بيوتهم بالثار»^۲.

«سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست تصمیم گرفتم دستور دهم تا هیزم آماده کنند، و پس از اذان، کسی را برای امامت مردم بگمارم و خود، نزد کسانی بروم که در خانه‌ها نشسته و در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند، پس آنان را با خانه‌هایشان آتش بزنم».

ابن ام مکتوم که نابینا بود نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! من نابینا هستم و خانه‌ام دور است، کسی هم ندارم که مرا به مسجد برساند؛ آیا اجازه می‌دهی در خانه‌ام نماز بگزارم؟ رسول الله به او اجازه داد. اما وقتی ابن مکتوم پشت کرد که برود، او را صدا زد و فرمود: «هل تسمعُ النداءَ بِالصَّلَاةِ؟» «آیا صدای اذان را می‌شنوی؟» عرض کرد: آری. آنگاه فرمود: «فأجِب»؛ «پس پاسخ اذان را بده [نماز را با جماعت ادا کن]. در روایتی چنین آمده است: «فإني لا أجد لك رخصة»؛ «بنابراین دلیلی نمی‌یابم که برایت اجازه دهم»^۳.

از ابن عباس در مورد مردی سوال شد که شب را نماز می‌گزارد و روز را روزه می‌گیرد، اما در نماز جماعت شرکت نمی‌کند. در پاسخ گفت: «او در آتش است»^۴.

۱- تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۵۷۴.

۲- بخاری، ش ۶۴۴.

۳- مسلم، ش ۶۵۳.

۴- تنبيه الغافلین، سمرقندی، ص ۱۰۲.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «هرکس با دقت در قرآن و سنت و دیدگاه سلف، تأمل کند، درمی‌یابد که گزاردن نماز در مسجد، جز در صورت وجود عذر، فرض عین است»^۱.

این دلایل صحیح، بر وجوب نماز جماعت و اینکه نماز جماعت از بزرگ‌ترین شعائر آشکار اسلام است، صراحت دارند، پس آیا وجوب نماز جماعت رأیی مختص شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته بوده؟ یا مورد اعتقاد سلف و خلف امت اسلامی است؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «علما بر این اتفاق دارند که نماز جماعت، از موکدترین عبادات و بزرگترین طاعات و بزرگترین شعائر اسلام است»^۲.

اما این قول معترض که می‌گوید: این حکم نه از مذهب امام احمد و نه از دیگران نقل نشده است؛ بهتان محض است؛ زیرا امیر محمد بن اسماعیل صنعانی، علامه یمن، اختلاف در این مسأله را نقل کرده و می‌گوید: «عطا، اوزاعی، احمد، ابو ثور، ابن خزیمه و... بر آنند که نماز جماعت فرض عین است...»^۳.

امام بخاری در صحیح خویش، بابی با عنوان «باب وجوب صلاة الجماعة»^۴ آورده است.

از یکی از ائمه دعوت سلفیت در مورد وجوب نماز جماعت سوال شد؛ ایشان چنین پاسخ داد: «علما در وجوب آن اختلاف دارند... مشهور از احمد و دیگر فقهای حدیث آن است که برای مردان مکلف، در محل اقامت و در سفر، واجب است»^۵.

از این نصوص صریح و صحیح، آشکار می‌شود که دلیل وجوب نماز جماعت نمازهای پنجگانه، قرآن و سنت و آثار منقول از بزرگان ائمه و عمل مسلمانان تا به امروز است، نه آنگونه که این معترض گمان برده است.

اگر بحث در باره این مورد آشکار از شعائر اسلام را بسط دهیم، تمام مطالبی را که در مورد آن و فضائلش وارد شده است بیان کنیم، زمان زیادی را می‌گیرد و کتاب بزرگی فراهم می‌آید.

۱- مجموع فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ۲۳/۲۲۵.

۲- همان، ۲۳/۲۲.

۳- سبل السلام، ۱۹/۲.

۴- فتح الباری، ۲/۲۶۶.

۵- الدرر السنية، ۴/۱۹۰.

اما در مورد مسأله دوم که می‌گوید:

«از جمله مواردی که به آن فتوا داده، تحریم توتون است و برای آن حدی در شرع، به مقدار چهل ضربه شلاق وضع کرده است....» تا پایان.

اینگونه پاسخ داده می‌شود که: هرگز فتوایی در مورد حکم استفاده از توتون به تفصیلی که این معترض بیان کرده، از شیخ محمد رحمته نقل نشده است، بلکه وقتی به او خبر رسید که برخی از دشمنان اسلام می‌گویند: او به سبب ارتکاب گناهان تکفیر می‌کند؛ اینگونه پاسخ داد: «برخی از دشمنان اسلام در مورد ما گفته‌اند که به سبب گناهایی مانند استفاده از توتون و شرب خمر و زنا و سایر گناهان کبیره، تکفیر می‌کنیم، از این سخن، به الله متعال پناه می‌بریم»^۱.

بنابراین، شیخ تکفیر به سبب این گناهان را نفی کرد.

اما استفاده از توتون، چنان‌که مرتکبان به آن نیز اعتراف دارند، عادتی خبیث و کاری پست است و خسارات جسمی و مالی آشکاری دارد.

شارع از تمام آنچه که بر بدن و مال زیان برساند نهی فرموده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹].

«و خودتان را نکشید، زیرا الله (نسبت) به شما مهربان است.»

ضرر توتون بر بدن آشکار است؛ چنانکه پزشکان مورد اعتمادی تاکید کرده‌اند که استفاده از توتون، سبب ابتلا به سل ریوی و بیماری‌های تنفسی می‌شود.

اما ضرر توتون بر اموال، مصرف آن بدون هیچگونه فایده و منفعتی است؛ بنابراین تبذیر و اسراف است که از آن نهی شده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۶].

«و هرگز اسراف (و تبذیر) نکن.»

بعلاوه، توتون سبب ضعف و سستی بدن نیز می‌شود، رسول الله صلی الله علیه و آله از هر ضعیف‌کننده‌ای نهی فرموده است. امام احمد از ام سلمه روایت کرده که گفته: «رسول الله از هر مست‌کننده و ضعیف‌کننده‌ای نهی کرد»^۲.

۱- همان، ۲۰۷/۸.

۲- المسند امام احمد، ۲۶۶۷۶؛ أبو داود، ۳۶۸۶. آلبانی این روایت را ضعیف دانسته است.

اگر از استفاده کننده از توتون سوال شود که توتون از پاکیزه‌هاست یا از پلیدی‌ها؟ در حالی که تو را تصدیق می‌کند، می‌گوید: پلید است. حال آنکه پلیدی‌ها، به نص قرآن حرام هستند:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند؛ و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند». بر اساس این ادله، علمای متأخر حکم توتون را مورد بحث و مناقشه قرار داده‌اند؛ چون در قرن شانزدهم میلادی در کشورهای غربی شیوع یافته و سپس به سرزمین‌های شرقی رسیده است.

استفاده از توتون، بدعتی سیئه است که تحریم آن از چهار وجه صحیح است:

۱- به گزارش پزشکان معتبر، مضر سلامتی است.

۲- جزء مواد مخدر و ضعیف کننده است.

۳- بوی ناخوشایندی دارد که دیگران را می‌آزارد.

۴- سبب اسراف و تبذیر مال است.

شیخ عبدالله بن شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله می‌گوید: «به سبب آنچه از کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و کلام علما بیان کردیم؛ تحریم توتون که امروزه زیاد مصرف می‌شود، مشخص می‌گردد»^۱.

دکتر صالح بن عبدالعزیز کتابی^۲ در مورد حکم استفاده از توتون دارد که در آن دلایل و کلام علما بر تحریم استفاده از توتون را آورده است.

از دیگر کسانی که بر تحریم استفاده از توتون تصریح کرده، مفتی وقت کشور سعودی، جناب شیخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف آل شیخ است که در این مورد کتابی تألیف کرده، وی اقوال علما را در مورد آن آورده است.

آرای علمای اسلام در مورد حکم استفاده از توتون بیان شد، دانستیم که تمام آنان بر تحریم آن اتفاق داشتند؛ پس اگر امام دعوت، شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله به تحریم توتون فتوا دهد، چه ایرادی بر او وارد است؟ در حال که جز آنچه را که بیان شد، به زبان نیاورده است.

۱- الدرر السنية، ۶/ ۴۵۳.

۲- با عنوان: الدخان في نظر الإسلام.

شیخ عبدالرحمن بن عبداللطیف بن عبدالله آل شیخ، محقق کتاب «لمع الشهاب» می‌گوید: «کوشیدم تا بر کلام شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب در مورد توتون یا مشابه آن دست یابم، اما در این مورد، چیزی از او نیافتیم»^۱.

پس وقتی که از جانب شیخ محمد، فتوایی در مورد استفاده از توتون صادر نشده است، چگونه حدی در شرع برایش قرار می‌دهد؟ آنگونه که این معترض ادعا می‌کند! حتی اگر از باب جدل، فرض کنیم که شیخ محمد رحمته، برای استفاده کننده از توتون، چهل ضربه شلاق به عنوان حد قرار داده باشد، از باب قیاس بر حد استفاده کننده از خمر صحیح است؛ به دلیل وجود علت اسکار و سست گردانیدن، چون نصی شرعی در حکم استفاده کننده از توتون به دلیل جدید بودن پیدایش و مصرف آن، وجود ندارد.

اما عقل سلیم خالی از هوی و هوس، تراشیدن ریش استفاده کننده از توتون را آنگونه که این تهمت‌زن ادعا می‌کند، نمی‌پذیرد؛ زیرا چگونه از کار جدیدی نهی می‌شود و گناهی که به نص کلام رسول الله ﷺ حرام است - تراشیدن ریش -، به عنوان مجازات آن تعیین می‌گردد؟

رسول خدا ﷺ در حدیث شریف می‌فرماید: « اَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى »^۲؛ «سبیل‌هایتان را کوتاه کنید و ریش‌هایتان را بگذارید».

بعلاوه، شریعت حکم کرده هر انسانی که بر ریش دیگری تجاوز کند، به گونه‌ای که آن را از بین ببرد و امید دوباره رویدنش نباشد، باید دیه کامل بپردازد.^۳ اگر ریش، از نظر شریعت جایگاهی نداشت، دیه کامل را برایش تعیین نمی‌کرد و آن را در مقابل تمام بدن قرار نمی‌داد، پس چگونه شیخ محمد، استفاده کننده از توتون را با تراشیدن ریش مجازات می‌کند؟ این امر، کاملاً بعید است، اما این افترا زننده همانند افراد تب‌دار، هذیان می‌بافد و نمی‌داند که چه می‌گوید.

مسأله سوم: مؤلف لمع الشهاب می‌گوید: «بر مردم واجب می‌کرد که زکات اموال باطنی‌شان مانند نقود و اموال تجارتي را به امام یا سلطان مسلمانان بپردازند، تا او آن

۱- لمع الشهاب، تحقیق شیخ عبدالرحمن بن عبداللطیف آل شیخ، ص ۲۱۵.

۲- مسلم، ۲۵۹.

۳- نک: المغنی، ابن قدامه، ۱۱۸/۱۲؛ الفتاوی السعدیة، شیخ عبدالرحمن سعدی، ۱/۱۲۵.

را میان مستحقانش تقسیم کند. هم‌چنین در مورد اموال باطنی مردم امر به تجسس می‌کرد؛ تا امام زکاتش را به زور از آنان بگیرد، در حالی که این کار در مذهب احمد ناشناخته است...» تا پایان.

در پاسخ این مسأله می‌گوییم: همانا الله ﷻ در کتاب استوارش فرموده است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۰۳]

«از اموال آنان صدقه (و زکات) بگیر، تا بوسیله آن آنان را پاک سازی و تزکیه‌شان کنی، و برایشان دعا کن، یقیناً دعای تو مایه آرامش برایشان است، و الله شنوای داناست.»

بنابراین، الله متعال در این آیه کریمه به رسولش ﷺ فرمان می‌دهد: زکات اموال ثروتمندان را بگیرد و آن را در مصارف هشتگانه‌ای که به صورت واضح بیان فرموده است، توزیع کند.

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ [التوبة: ۶۰].

«صدقات (و زکات‌ها) مخصوص فقراء و مساکین و کار گزاران (جمع آوری) آن، و دلجوئی شدگان (نو مسلمانان) و برای (آزاد کردن) بردگان، و (ادای وام) بدهکاران، و در راه الله، و به راه ماندگان، (است، این) فریضه‌ای (مقرر شده) از جانب الله است، و الله دانای حکیم است.»

آیه اول با عبارت ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ بر این امر دلالت دارد که رسول الله ﷺ در زمان حیات خویش و ائمه مسلمانان که بعد از وی می‌آیند، حق گرفتن زکات اموال را دارند، در این مورد، میان اموال ظاهری مانند حبوبات و میوه‌ها و چهارپایان و بین اموال باطنی مانند طلا و نقره و کالاهای تجارتي تفاوتی قائل نشده است.

از این رو، حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «برخی قبایل عرب، مانعین زکات، بر این باور بودند که زکات به امام پرداخت نمی‌شود، بلکه این حق مخصوص رسول است و برای اثبات این سخن به عبارت ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾؛ «از اموال آنان صدقه (و زکات) بگیر.» استدلال کرده‌اند. اما ابوبکر صدیق و سایر صحابه ﷺ این تأویل و فهم فاسد را مردود دانستند، با آنان جنگیدند تا اینکه زکات را به خلیفه

پرداختند، همانگونه که آن را به رسول می‌پرداختند، تا جایی که صدیق گفت: به خدا سوگند! اگر بزغاله ماده- و در روایتی شتر ماده نوجوانی- را که به رسول می‌دادند از من منع کنند، با آنان خواهم جنگید...»^۱.

روایت است که شخصی نزد رسول ﷺ آمد و عرض کرد: اگر زکات را به فرستاده‌ات بپردازم، آیا نزد الله ﷻ و رسولش ﷺ از آن بری شده‌ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نَعَمْ إِذَا أَدَّيْتَهَا إِلَى رَسُولِي فَقَدْ بَرَّئْتَ مِنْهَا وَلَكَ أَجْرُهَا وَإِثْمُهَا عَلَيَّ مَنْ بَدَّلَهَا»^۲ «آری اگر آن را به فرستاده‌ام بپردازی، نزد الله و رسولش ﷺ بری شده‌ای؛ در این صورت، مزدش برای توست و گنااهش بر عهده کسی است که آن را تغییر دهد».

صحابه ﷺ از این ادله، مشروعیت پرداخت زکات به ولی امر را برای اینکه آن را در بین فقرا و در مصالح مسلمانان توزیع کند، فهمیده‌اند، در بین اموال ظاهری و باطنی تفاوتی قائل نشده‌اند.

روایت شده که ابن ابی شیبه گفته: به ابن عمر گفتم: من مالی دارم، زکاتش را به چه کسی بپردازم؟ گفت: آن را به این قوم- یعنی امرا- بپرداز... گفتم: در این صورت، با آن لباس و عطر می‌خرند. گفت: اگر چه این کار را بکنند^۳.

از سعد بن ابی وقاص و ابوهریره رضی الله عنهما در مورد پرداخت زکات به سلطان سوال شد، گفتند: آن را به سلطان بپرداز، سوال‌کننده گفت: این سلطان کارهایی انجام می‌دهد که می‌بینید، آیا زکاتم را به او بپردازم؟ گفتند: آری^۴.

با درک این مطلب که این مسأله محل مناقشه بین علمای سلف و خلف است، چرا در این مورد بر شیخ محمد اعتراض وارد می‌شود!؟

برای دستیابی بر کلام شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه در این مسأله تلاش کردم، اما سخنی از وی در این مورد ندیدم، جز اینکه بر کلام دو پسرش عبدالله و حسین- رحمهما الله- دست یافتم.

۱- تفسیرابن کثیر، ۲/ ۳۸۵-۳۸۶.

۲- المسند، امام احمد، ۱۲۴۱۷. آلبانی در تخریج مشکلة الفقر، ص ۷۱ این حدیث را ضعیف دانسته است.

۳- همان، ۴/ ۱۷۵.

۴- همان، ۴/ ۱۷۴.

این دو در پاسخ به این سؤال که: آیا امام می‌تواند زکات را از اموال باطنی طلب کند؟ اینگونه پاسخ داده‌اند: «علما در مورد این مسأله با هم اختلاف دارند، برخی از آنان می‌گویند: امام می‌تواند زکات را از اموال باطنی همانند اموال ظاهری بگیرد؛ و پرداخت آن به امام واجب است، این قول مالک و قولی در مذهب احمد است... و اتفاق دارند- یعنی ائمه چهارگانه- بر اینکه امام می‌تواند زکات اموال ظاهری و باطنی را طلب کند، اختلاف فقط در وجوب پرداخت به اوست، همچنین در این است که آیا از جانب صاحبش کفایت می‌کند که آن را به امام بپردازد یا نه؟»^۱.

پس چگونه این معترض ادعا می‌کند که شیخ مردم را به پرداخت زکات اموال باطنی‌شان به امام ملزم می‌کرد؟ اگر چنین مطلبی از ایشان وجود می‌داشت، به طور قطع شناخته و نوشته می‌شد؛ زیرا آثار و فتاوی‌اش، واگذار و منتشر شده و شامل امور فقهی زیادی است؛ بنابراین، اگر سخنی در مورد این مسأله از ایشان وجود داشت، به طور قطع مشهور و شناخته می‌شد، اما چنین چیزی هرگز وجود ندارد.

حتی اگر از باب جدل، فرض کنیم که شیخ محمد چنین سخنی گفته است، او تنها کسی نخواهد بود که چنین فتوایی داده است؛ بلکه قبل از او، صحابه بزرگوار^{رضی الله عنهم} و علمایی که بر منهج آنان حرکت کردند، این فتوا را داده‌اند که روایات و اقوال‌شان در مورد این مسأله بیان شد.

اما این ادعای وی که شیخ به تجسس در اموال باطنی مردم امر می‌کرد تا امام زکات آن اموال را به زور از آنان بگیرد؛ افترای محض و بستن دروغ بر شیخ محمد^{رضی الله عنه} است؛ زیرا این مطلب با دلیل صحیحی هرگز ثابت نشده است، هیچ یک از مورخان و ائمه دعوت و علمای نجد که بعد از او آمدند و بحمدالله زیاد هم هستند، چنین چیزی نگفته‌اند.

شیخ محمد، دارای اخلاق والا و عزت نفس بود؛ مردم را به نیکی و تقوا فرامی‌خواند، به تمسک به کتاب الله^{عز وجل} و سنت رسولش^{صلی الله علیه و آله} تشویق می‌کرد. نهی شدیدی از تجسس و غیبت آمده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا﴾ [الحجرات: ۱۲].

«و (در امور دیگران) تجسس (و کنجکاوی) نکنید، و بعضی از شما بعضی دیگر را غیبت نکنند».

با ورود این نهی شدید، آیا هرگز عاقلانه است که شیخ رحمته چنین کاری کرده باشد. شاعر^۱ می‌گوید:

لا تنه عن خلق، وتأتی مثله عازراً علیک إذا فعلت عظیم

«دیگران را از آنچه خود مانند آن را انجام می‌دهی نهی مکن، که اگر چنین کنی، ننگی بزرگ بر خویش نهاده‌ای».

هم‌چنین، این ادعای معترض، مبنی بر اینکه گرفتن زکات اموال باطنی و پرداخت آن به سلطان، در مذهب امام احمد رحمته شناخته شده نیست، سخنی ناصحیح است؛ زیرا مشهور در مذهب امام احمد، جواز این کار است. شیخ منصور بهوتی در کتاب «شرح منتهی الإرادات» می‌گوید: «ائمه مذهب در این امر اختلاف ندارند که پرداخت زکات به امام جایز است، چه عادل باشد یا غیر عادل، و چه از اموال ظاهری باشد یا باطنی»^۲.

مسأله چهارم: صاحب لمع الشهاب می‌گوید: «- شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته - به تحریم ذبیحه کسی که لا إله إلا الله بگوید، حکم کرده است؛ در حالی که احمد بن حنبل رحمته آن را به سبب اکتفا بر ظاهر اسلام، حلال دانسته است...»^۳:

پاسخ این اعتراض چنین است: شیخ محمد رحمته به تحریم ذبیحه کسی که لا إله إلا الله محمد رسول الله بگوید و به مقتضای این شهادت عمل کند، حکم نکرده است؛ اما ذبیحه کسانی را حرام دانسته که با وجود گواهی بر کلمه لا إله إلا الله محمد رسول الله، اعمال شرک را برپا دارند و مردگان را بخوانند و قبرهایشان را جهت تبرک زیارت کنند، قضای حاجات و دفع مضرات را از آنان بطلبند؛ چنان‌که قبل از دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب، برخی این کار را انجام می‌دادند؛ زیرا اینان توحید را خالص نکرده و عبادت را فقط برای الله جل جلاله قرار نداده‌اند.

مشهور نزد علما این است که ذبح‌کنندگان سه گروه هستند:

۱- أبو ذؤیب الهمذلی.

۲- شرح منتهی الإرادات، ص ۴۱۸.

۳- لمع الشهاب، تحقیق: شیخ عبدالرحمن بن عبداللطیف، ص ۲۱۶.

گروهی که علما بر صحت ذبح آنان اتفاق دارند؛ یعنی کسانی که پنج شرط زیر در آن‌ها وجود داشته باشد:

اسلام، مرد بودن، بلوغ، عقل و مراقبت بر شعائر اسلام مانند نماز، زکات، روزه و مانند آن.

گروهی که علما بر عدم صحت ذبح آنان اتفاق دارند؛ یعنی مشرکان که بت‌ها را عبادت می‌کنند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا ذُبِحَ عَلَى التُّصْبِ﴾؛ «و آنچه برای بت‌ها ذبح شده». ﴿وَمَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ [المائدة: ۳]؛ «و آنچه (هنگام ذبح) نام غیر الله بر آن برده شود».

اما در جواز ذبح گروه سوم اختلاف است؛ یعنی اهل کتاب اگر در هنگام ذبح اسم الله را بر زبان آورند.

از شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله در مورد حکم کسی که برای دفع شر جن ذبح کند، سوال شده است. ایشان چنین پاسخ داده است: «هنگامی که این را دانستی، بدان که - علما- بر این تصریح کرده‌اند که ذبح برای [دفع شر] جن، ارتدادی است که سبب خروج از اسلام می‌شود و گفته‌اند: این ذبیحه حرام است حتی اگر اسم الله بر آن برده شود؛ زیرا دو مانع در آن جمع است: مانع اول اینکه از جمله مواردی است که به غیر نام الله ذبح شده است، دوم اینکه ذبیحه مرتدی است که ذبیحه‌اش حلال نیست، هرچند آن را برای خوردن ذبح کند و نام الله را در هنگام ذبح گفته باشد»^۱. چنانکه از شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن آل شیخ رحمته الله، در مورد حکم ذبیحه بت‌پرست و مرتد سوال شد، اینگونه پاسخ داد:

«کسی که بر ذبیحه بت‌پرست و مرتد به آیه ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ﴾ [الأنعام: ۱۱۸]؛ «پس از (گوشت) آنچه نام الله (هنگام ذبح) بر آن برده شده، بخورید» استدلال کرده است، از جاهل‌ترین مردم به کتاب الله صلوات الله و سنت رسولش صلوات الله و اجماع امت است... اما آنچه را که برای تقرب به غیر الله ذبح می‌کنند؛ حرام است، هرچند هنگام ذبح، نام الله بر آن برده شده باشد»^۲.

۱- الدرر السنية، ۴۶۷/۶.

۲- همان، ۶۸/۶.

آنچه بیان شد، گوشه‌ای از اقوال برخی ائمه دعوت در مورد این مسأله است؛ بنابراین، دانستیم که شیخ محمد رحمته هرگز ذبیحه کسی را که به کلمه لا إله إلا الله محمد رسول الله شهادت دهد و به مقتضای این شهادت عمل کند، غیر خدا جل جلاله را نخواند و جز بر الله متوسل نشود، جز به نام الله ذبح نکند، تحریم نکرده است. اما شیخ، ذبیحه کسانی را تحریم کرده که به مردگان توسل می‌جویند و قضای حاجات و برطرف کردن اندوه‌ها را از آنان می‌خواهند، با ذبح و نذر برایشان، به آنان تقرب می‌جویند؛ زیرا به غیر نام خدا جل جلاله ذبح کرده‌اند. این حکم را فقط شیخ نداده است، بلکه عقیده اهل سنت و جماعت و در رأس آنان، امام احمد بن حنبل رحمته و سایر ائمه سلف و خلف است.»

مثال سوم: دروغ علمای سوء و حسود: «افتراءات سلیمان بن سحیم»

سلیمان بن سحیم، یکی از بزرگترین دشمنان دعوت شیخ رحمته در ابتدای ظهورش است، وی فریبکاری کرده و در راه تخریب این دعوت و تحریک مردم - در داخل و خارج - علیه آن کوشیده است؛ به عنوان مثال، نامه مشهورش را به اطراف و اکناف دنیا فرستاد، وی می‌خواست با سخنان دروغ، از دعوت سلفی جلوگیری کند. من نامه او را آنگونه که در «تاریخ ابن غنام» آمده، به همراه پاسخ شیخ محمد رحمته می‌آورم:

ابن غنام می‌گوید: «از جمله: نامه‌ای است که آن را شیخ محمد رحمه الله در پاسخ عبدالله بن سحیم، از اهالی مجمعه نوشته است، عبدالله سحیم در مورد نامه‌ای که دشمن الله، سلیمان بن محمد بن سحیم از اهالی ریاض فرستاده بود، از شیخ رحمه الله سوال کرده است، همان نامه‌ای که سلیمان بن محمد آن را برای اهالی بصره و حسا فرستاده بود، در آن با دروغ و بهتان و به ناحق و سخنان باطل، از شیخ بدگویی کرده بود. هدف وی از این کار آن بود که: برای ابطال توحید، اخلاص دعوت برای الله جل جلاله، نابودی ارکان شرک، ابطال مناهج گمراهی و بهتان که شیخ آن‌ها را آشکار کرده بود، از آنان یاری بگیرد. این اتهام و سخنان ناروا را گفت تا به اسبابی دست یابد و هر دشمن ستیزه‌جویی را فراخواند؛ اما الله متعال به فضل خویش، پوشش و پرده را

کنار زده است و زنگار و پوشش‌های دل‌های تاریک را آشکار کرده است. متن نامه پاسخ داده‌شده به شرح ذیل است^۱:

از فقیرِ اِلیِ الله سلیمان بن محمد بن سحیم، به هریک از علمای مسلمان و خادمان شریعتِ سرور فرزندان آدم ﷺ، از اولین تا آخرین، هر کس که این نامه به دستش می‌رسد، سلام علیکم و رحمة الله وبرکاته، اما بعد.....

آگاهی دارید در کشور ما مردی بدعت‌گزار، جاهل، گمراه‌کننده و گمراه، عاری از بضاعت علم و تقوی ظاهر شده است، کارهای ناپسند و زشتی از او سرزده، بخشی از آن شایع و پخش شده و گوش‌ها را پُر کرده است، بخشی از آن هنوز از اماکن ما تجاوز نکرده است؛ از این رو، بر آن شدیم که این خبر را میان علمای مسلمان و وارثان سرور رسولان ﷺ گسترش دهیم، تا همانگونه که شاهین‌های آزاد، پرندگان شرور را شکار می‌کنند، این بدعت‌گزار را شکار کنند و بدعت‌ها و گمراهی‌ها و جهل و لغزش‌هایش را رد کنند. هدف از این کار، قیام برای الله ﷻ و رسولش ﷺ و نصرت دین است، الله ﷻ ما و شما را از کسانی قرار دهد که بر نیکی و تقوا به یکدیگر یاری می‌رسانند.

از جمله بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که به قبرستان شهدای اصحاب رسول الله ﷺ در جبيله یعنی قبر زید بن خطاب و اصحابش رفته، قبرهای آنان را زیر و رو کرده است، چون در سنگ قرار داشتند و نتوانستند آنجا را حفر کنند؛ از این رو، به اندازه یک ذراع خاک بر قبرهایشان گذاشتند تا مانع بوی اجساد و جلب درندگان شوند؛ در حالی که دفن‌کننده آنان، خالد بن ولید و اصحاب رسول الله ﷺ بوده‌اند.

هم‌چنین قصد تخریب مسجدی در آنجا را کرده است، در حالی که هیچ انگیزه شرعی‌ای جز شهوترانی در این مورد وجود ندارد.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که «دلائل الخیرات»^۲ را به این دلیل سوزاند که مولف آن گفته: سیدنا و مولانا.

۱- این از انصاف شیخ ابن غنام رحمته الله است؛ زیرا به کتاب این دشمن دعوت سلفیت که بیشتر آن، افتراءات محضی است که سزاوار التفات نیست، پاسخ می‌دهد.

۲- از محمد بن سلیمان جزولی (ت ۸۷۰هـ)، فقیه و صوفی از اهل سوسه مغرب، این کتابش عبارت است از «صلوات مبتدعة علی النبی ﷺ». «برای بیان انحرافات که در آن آمده؛ نک: «تنبيهات

«روض الریاحین»^۱ را نیز سوزانده و گفته: این روض الشیاطین است.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌هایش این است که می‌گوید: اگر بر حجره رسول ﷺ دست یابم، آن را تخریب خواهم کرد، اگر بر بیت شریف دست یابم، ناودانش را برمی‌کنم و به جایش ناودان طلا قرار می‌دهم. آیا این قول الله متعال را نشنیده است که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُعْظِمِ شَعْبِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲].

«و کسی که شعائر الهی را بزرگ دارد، پس بی‌گمان این (کار) از پرهیزگاری دل‌هاست!»!

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های وی این است که می‌گوید: مردم ششصد سال بر چیزی نبودند. تصدیق این مطلب آن است که نوشته‌ای به من رسیده که در آن می‌گوید: اقرار کنید که قبل از من جاهل و گمراه بوده‌اید.

از بزرگ‌ترین گمراهی‌هایش این است که: اگر کسی با تمام آنچه که او می‌گوید موافق نباشد و شهادت ندهد که حقیقت است، به طور قطعی او را کافر می‌داند! به هرکس که با او در تمام آنچه که می‌گوید موافقت کرده و او را تصدیق نماید، می‌گوید: تو یکتاپرست هستی، حتی اگر فاسقی محض یا ستمکاری سرسخت باشد! بنابراین، آشکار می‌شود که او به توحید خودش و نه به توحید الله فرامی‌خواند.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌هایش این است که: کتابی به خط خویش همراه برخی دعوتگرانش به شهرهایمان فرستاده و در آن به الله سوگند یاد کرده که این علمش را استادانی که از آنان اخذ علم کرده هرگز نشناخته‌اند. این سخن را خودش ادعا می‌کند، گرچه استادانی نداشته و نه پدرش به او آموزش داده و نه اهالی عارض. بسیار شگفت است که نه استادی به او علم آموزش داده، نه پدرش و نه اهالی سرزمینش، پس علم وی از کجا آمده! از چه کسی آن را اخذ کرده است؟! آیا بر او وحی شده، یا آن را در خواب دیده، یا شیطان به او آموزش داده است؟! این سوگندش باعث شده که تمام مردم عارض به او روی آورند.

علی ما فی دلائل الخیرات من شطحات»، احمد سلمی، در کتاب «ثلاث رسائل فی الدفاع عن العقیده»، ص ۲۷۷-۳۳۴۵. علمایی را که به کتابش پاسخ داده‌اند نیز ذکر کرده است.»

۱- روض الریاحین فی حکایات الصالحین»، صوفی یمنی عبدالله بن اسعد یافعی (ت ۷۶۸هـ). کتابش را با خرافات و غلو پر کرده است. نک: کتب حذر منها العلماء، شیخ مشهور سلمان، ۱۹۸/۲.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که: ابن فارض و ابن عربی را به طور قطع تکفیر می‌کند.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که: سادات آل رسول ﷺ در نظر ما را به طور قطع تکفیر می‌کند؛ با این استدلال که آنان نذر را می‌گیرند و هرکس که به کفر آنان شهادت ندهد، به اعتقاد او کافر است.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که وقتی به او گفته شد: اختلاف ائمه رحمت است، در پاسخ گفت: اختلاف آنان عقوبت است.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که: به طور قطع و یقین قائل به فساد وقف است، وی این سخن را تکذیب می‌کند که از رسول الله ﷺ و اصحابش روایت است که آنان وقف کرده‌اند.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های وی، ابطال جعاله بر حج است.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که تمجید سلطان در خطبه را ترک کرده و می‌گوید: سلطان فاسق است و تمجیدش جایز نیست.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که می‌گوید: صلوات بر رسول الله ﷺ در روز و شب جمعه، بدعت و گمراهی‌ای است که شخص را به سوی آتش می‌کشاند.

بدعت و گمراهی دیگر او این است که می‌گوید: آنچه که قاضی‌ها، قبل و بعد از پست قضاوت می‌گیرند، اگر به حق میان طرفین دعوا قضاوت کنند و بیت المال و نفقه‌ای نداشته باشند، رشوه است. این قول، بر خلاف نص تمام امت است که می‌گویند رشوه مالی است که برای ابطال حق یا احقاق باطل گرفته می‌شود، قاضی حق دارد به طرفین دعوا بگوید: میان شما قضاوت نمی‌کنم، مگر اینکه مزدی برایم پرداخت کنید.

از دیگر بدعت‌ها و گمراهی‌های این است که: به طور قطع و یقین قائل به کفر کسی است که ذبیحه‌ای را ذبح می‌کند و نام الله ﷻ را بر آن می‌برد، آن را برای الله متعال قرار می‌دهد و با این وجود، آن را برای دفع شر جن قرار می‌دهد. می‌گوید: این عمل کفر است و آن گوشت حرام است. اما آنچه را که علما در این مورد ذکر کرده‌اند این است که فقط از آن نهی شده است و آن در حاشیه «المنتهی» ذکر شده است.

خداوند ﷻ به شما رحمت کند، این امر را به عوام مساکینی که امر بر آنان مشتبه شده، اعتقاد صحیح بر آنان باطل شده است، توضیح دهید، اگر دیدید قول وی صحیح است، آن را برای ما توضیح دهید، ما به قولش برمی‌گردیم. اگر آن را خطا دیدید پس او

را بازدارید و منع کنید، خطایش را بر مردم روشن سازید؛ زیرا بسیاری از مردم سرزمین ما به سبب آن به فتنه افتاده‌اند. خدا به شما رحمت کند، این امر را جبران کنید قبل از آنکه در جان‌ها رسوخ کند، زیرا پاسخ بر کسانی که نسبت به حکم الله و رسولش ﷺ آگاهی دارند، مشخص است؛ چون این کار اظهار حق هنگام خفای آن و از بین بردن باطل است. پایان کلام صاحب نامه.

شیخ ابن غنام می‌گوید: الله ﷻ برای شیخ میسر کرد تا به این نامه دست یابد، پس بر خود لازم دید که به آن پاسخ داده و خود را از بسیاری مطالبش تبرئه کند، یعنی سخنان حقیقش را آشکار کند و سخنان دروغ و ناحقی را که جاهلان به او افترا بسته بودند، آشکار سازد. متن نامه شیخ به قرار ذیل است:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد بن عبدالوهاب به عبدالله بن سحیم، و بعد:

نامه تو و آنچه را در آن از خودت نوشتی و آنچه را که به تو رسیده است، موجب شگفتی و تعجب ما شد. بر تو پوشیده نیست، مسائل بیست و چهار گانه‌ای را که در نامه بیان کردی، از عارض نزد شما رسیده است؛ بعضی از آن‌ها حقیقت و بعضی از آن‌ها بهتان و دروغ است، قبل از سخن گفتن در مورد آن لازم است که اصل ارائه شود. اصل آن است که هنگامی که علما اختلاف و جاهلان نزاع کنند، اشخاصی مثل من و شما در مسأله‌ای اختلاف کنیم؛ آیا پیروی از امر الله ﷻ و رسولش ﷺ و علما واجب است، یا پیروی از رسوم و عادات زمانی که مردم را بر آن درمی‌یابیم هرچند مخالف اقوال علما باشد؟

این مطلب را هرچند واضح بود، بیان کردم تا بدانی بعضی مسائلی را که بیان کرده‌ای من آن‌ها را گفته‌ام، موافق بیان علمای حنابله و دیگر علما در کتاب‌هایشان است، اما مخالف عادت مردمی است که اینگونه تربیت و بزرگ شده‌اند؛ از این رو، برخی آن را به دلیل مخالفت با عادت بر من ایراد گرفتند، گرنه آن را در کتاب‌هایشان به طور واضح مشاهده نموده و تأیید کرده و گواهی داده‌اند که سخنم حقیقت است؛ اما آنان به همان امری مبتلا شده‌اند که کسانی بدان مبتلا شدند که الله ﷻ در مورد آنان می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۸۹]؛ «پس چون آنچه را که (از قبل) شناخته بودند، نزدشان آمد، به او کافر شدند، پس لعنت

الله بر کافران باد». ما دقیقاً در چنین وضعیتی قرار داریم؛ زیرا کسی که این نامه را به شما فرستاده، همان دشمن الله، ابن سحیم است، و من آن را برایش بیان کرده بودم و او آن را تأیید کرد. نوشته‌های متعددی از او داریم که سخن ما حقیقت است و چند سال بر این عقیده‌اش ماند، اما پایان کار به چند سبب بر آن اعتراض کرد. بزرگترین این اسباب، حسادت است، از اینکه الله ﷻ فضل خویش را بر هریک از بندگان که بخواهد فرو می‌فرستد؛ از این رو، عامه به او و امثالش گفتند: اگر حقیقت همین است، پس چرا ما را از عبادت شمس و امثالش نهی نکردید؟ بهانه آوردند که شما از ما نپرسیدید. گفتند: آیا نیازی بود که پرسیم، در حالی که پیش شما شرک می‌ورزیدیم و شما ما را منع نمی‌کردید؟! گمان بردند که این امر برایشان کمبود می‌آورد و سبب شرف دیگران می‌شود. هم‌چنین هنگامی که خوردن سحت و رشوه و سایر امور را بر آنان ایراد گرفتیم، شروه به بهتان زدن در نزد شما و دیگران کرد، در حالی که الله دینش را یاری می‌رساند، هر چند برای مشرکان ناخوشایند باشد.

مخالفت علما با حقایقی که برخلاف عادات باشند، چه رسد به عوام، را دست کم نگیر. برای روشن‌شدن موضوع، مثال می‌آورم: استنجا کردن با سنگ در سه مرتبه یا بیشتر بدون استخوان و سرگین از نظر ائمه چهارگانه و دیگران در صورت وجود آب، کافی است، بدون اختلاف، امت بر این امر اجماع دارد؛ با این وجود، اگر کسی این کار را انجام دهد، از نظر مردم کار بسیار بدی را مرتکب شده است، به طور قطع از خواندن نماز پشت سر او نهی خواهند کرد و او را بدعت‌گزار خواهند نامید، هر چند به این کار اقرار دارند، اما به خاطر عادت چنین قضاوتی می‌کنند.

حال که این مسأله برای مشخص شدن، بدان برخی مسائلی که آن‌ها را زشت شمرده است، بهتان آشکار است؛ یعنی این سخنانش که گفته است: من [شیخ محمد] باطل‌کننده کتب مذاهب هستم. اینکه من گفته‌ام مردم ششصد سال بر چیزی نبودند، اینکه من ادعای اجتهاد دارم، این سخن که من از تقلید خارج هستم، اینکه من می‌گویم اختلاف علما، عقوبت است، این سخن که من هر کس را که به صالحان توسل جوید تکفیر می‌کنم، اینکه من بوضیعی را به این دلیل که گفته است «یا اَکْرَمَ الْخَلْقِ» تکفیر می‌کنم، این سخنان که من گفته‌ام اگر بر حجره رسول ﷺ قدرت یابم آن را ویران می‌سازم، اگر بر کعبه قدرت یابم، ناودانش را برمی‌کنم و ناودانی طلایی به جایش قرار می‌دهم، این سخنان که من بر زیارت قبر پیامبر ﷺ ایراد می‌گیرم، اینکه بر

زیارت قبر والدین و دیگران ایراد می‌گیرم، اینکه می‌گویند من هرکس را به غیر الله سوگند یاد کند تکفیر می‌کنم.

در پاسخ به این دوازده مسأله می‌گویم: ﴿سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتٰنٌ عَظِيْمٌ﴾ [النور: ۱۶]؛ «(الهی) تو منزهی! این بهتان بزرگی است». اما پیش از او، کسانی بر پیامبر محمد ﷺ تهمت زدند که بر عیسی بن مریم علیه السلام و صالحان ناسزا می‌گفتند! دل‌های اینان شبیه دل‌های آنان است، بر او تهمت زدند که ادعا می‌کند فرشتگان و عیسی و عزیز در آتش هستند. الله جل جلاله در این مورد فرمود:

﴿اِنَّ الَّذِيْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّمَّا الْحُسْنٰى اُولٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُوْنَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۱].

«به راستی کسانی که پیشتر از سوی ما (وعده‌ای) نیکو برایشان مقرر شده است، آنان از آن (= جهنم) دور نگاه داشته می‌شوند».

اما در مورد مسائل دیگری که می‌گوید: من گفته‌ام: اسلام انسان کامل نمی‌شود مگر زمانی که معنای «لا إله إلا الله» را بداند؛ اینکه من معنای این کلمه را بهتر می‌دانم؛ اینکه من می‌گویم: اله همان کسی است که در او سر است. اینکه من کسی را که جهت تقرب به غیر الله نذر کند و کسی را که این نذر را بگیرد تکفیر می‌کنم. اینکه ذبح برای دفع شر جن کفر است و اگر ذبیحه‌ای برای جن ذبح شود حرام است هرچند نام الله بر آن برده شده باشد؟.

تمام این پنج مسأله حقیقت است و من آن را گفته‌ام. سخن را در مورد این مسائل آغاز می‌کنیم، چون مسائل اصلی هستند، اما قبل از آن، معنای «لا إله إلا الله» بیان می‌شود:

توحید دو نوع است: توحید ربوبیت، یعنی اینکه خداوند جل جلاله در آفریدن و تدبیر، بی‌همتا و مستقل از فرشتگان و پیامبران علیهم السلام و دیگران است، این حقی است اجتناب‌ناپذیر، اما انسان را در اسلام داخل نمی‌کند؛ زیرا اکثر مردم بر آن اقرار دارند، الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَّرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيَّتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيَّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يَدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۳۱].

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ کیست که مالک شنوایی و بینایی‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده بیرون

می‌آورد؟ و چه کسی کار (جهان) را تدبیر می‌کند؟ پس بی‌درنگ خواهند گفت: الله. پس بگو: آیا (از او) نمی‌ترسید؟!».

اما توحیدی که انسان را در اسلام داخل می‌کند، توحید الوهیت است که عبارت است از: اینکه انسان فقط الله ﷻ را عبادت کند، نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل را. زیرا پیامبر ﷺ در حالی مبعوث شد که اهل جاهلیت، اشیایی را همراه الله عبادت می‌کردند؛ برخی از آنان، بت‌ها را می‌پرستیدند، برخی عیسی و برخی فرشتگان را می‌خواندند. پیامبر ﷺ آنان را از این کار نهی کرد و به آنان خبر داد که الله او را فرستاده تا به خدای یکتا ایمان آورده شود و هیچ‌کس به جای او خوانده نشود، نه فرشتگان و نه پیامبران علیهم‌السلام؛ پس هرکس از او پیروی کند و به یگانگی الله ایمان آورد، در حقیقت به لا اله الا الله گواهی داده است، هرکس از او نافرمانی کند و عیسی التلیک و فرشتگان را بخواند، از آنان مدد بخواهد و به آنان پناه ببرد، او کسی است که «لا اله الا الله» را انکار می‌کند، هرچند اقرار داشته باشد که فقط الله می‌آفریند و روزی می‌دهد. این موضوع، بحثی طولانی را می‌طلبد، اما خلاصه‌اش آن است که مورد اجماع علما است، آنچه را پیامبر اسلام ﷺ از آن خبر داده بود، در این امت اتفاق افتاده است، آنجا که فرمود: «لَتَتَّبِعَنَّ سُنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ صَبَّ لَدَخَلْتُمُوهُ»^۱. «شما گام به گام از روش پیشینیان، پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند شما نیز وارد آن خواهید شد». پیشینیان آنان نیز چنین بودند؛ چنان که الله ﷻ در مورد آنان می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ» [التوبة: ۳۱]؛ «(آنان) دانشمندان و رهبان خویش را معبودانی به جای الله گرفتند». برخی از گمراهان در سختی و آسایش، برخی از صالحان مانند عبدالقادر گیلانی، احمد بدوی، عدی بن مسافر و امثال آنان را که عابد و نیکوکار بودند، می‌خوانند؛ علمای تمام مذاهب چهارگانه در سایر کشورها و سرزمین‌ها به شدیدترین وجه بر آنان اعتراض کردند، از این کار به شدیدترین وجه، برحذر داشتند و ترساندند؛ اما به این کار پایان ندادند، بلکه تا انتها آن را ادامه دادند. صالحانی که این کار را

ناپسند می‌دانستند از آن بیزاری جستند، علما بیان کردند که امثال این کار، همان شرک اکبر است.

حال تو در نوشته‌ات چنین آورده‌ای: چه می‌گویی ای برادرم، به الله سوگند دلیلی جز کلام علما نداریم.

من کلام علما را می‌گویم و آن را برای نقل می‌کنم و تو را بر آن راهنمایی می‌نمایم، پس در آن تفکر کن و ساعتی به خاطر خدا بنشین، در حالی که بیننده و مناظره‌کننده هستی، تنها یا با دیگران، آنگاه اگر دانستی که سخن من صحیح است و امروزه دین اسلام از ناشناخته‌ترین چیزهاست، منظورم دین اسلام ناب است که با شرک و بدعت‌ها آمیخته نشده باشد، اما اسلامی که کفر، ضدش است، بدون شک امت محمد آخرین امت‌هاست و قیامت بر آن برپا می‌گردد، پس اگر دانستی که سخن من، حقیقت است، برای خودت عمل کن و بدان که این امر، بسیار مهم و حساس است؛ پس اگر به مشکلی برخوردی، سفر تو به مغرب، برای رسیدن به پاسخ و حل آن مشکل، کار زیادی نیست.

برای خودت تفکر کن، آنجا که در آنچه گذشت به من نوشتی این همان حقی است که شکی در آن راه ندارد، اما قادر به تغییر نیستیم و سخن نیکویی گفتی، اما هنگامی که خدا تو را با فرزند مویس مورد آزمایش قرار داد، او امر را بر تو مشتبه ساخت و به مردم وشم نوشت که او توحید را مسخره می‌کند و ادعا می‌کند که بدعت است، اینکه از خراسان خارج شد و به دین الله و رسولش ناسزا می‌گوید، به جهل و بزرگی گناهِش پی نبردی و گمان کردی که سخنم در این مورد از باب دفاع شخصی است، این سخنم تو را تغییر نداد؛ زیرا منظور من این بود که بدانی امر بسیار حساسی است، اکابر علما این را می‌دانند و در آن اشتباه می‌کنند، چه رسد به ما و امثال ما، باشد که اگر امر بر تو مشتبه شد با من روبرو شوی، این در صورتی است که بدانی سخن من حق است. اما هنگامی که عبارات علما را برای نقل کردم، اگر دانستی که معنایش را نفهمیده‌ام و کسانی که کلامشان را برای نقل کردم به اشتباه رفته‌اند، یکی از علما با آنان مخالفت کرده است، مرا به حقیقت راهنمایی کن، ان شاء الله من به آن بازمی‌گردم، پس می‌گویم:

شیخ تقی الدین می‌گوید: گروهی از صاحب‌نظران و عبادت‌گزاران در مفهوم توحید اشتباه کرده‌اند، تا جایی که حقیقتش را تحریف کردند؛ گروهی گمان کرده که توحید

همان نفی صفات است، گروهی گمان برده‌اند که توحید، اقرار به توحید ربوبیت است، برخی از آنان بیان این موضوع را به درازا کشانده و گمان کرده‌اند که، با این کار به وحدانیت اقرار کرده‌اند و اینکه الوهیت، همان قدرت بر اختراع و مانند آن است، نمی‌دانند که مشرکان عرب، به این نوع توحید اقرار داشته‌اند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^{۸۴} سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ^{۸۵} قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ^{۸۶} سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ^{۸۷} قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ^{۸۸} سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ

فَأَنَّى تُسْحَرُونَ^{۸۹} ﴿[المؤمنون: ۸۴-۸۹]؛ «(ای پیامبر!) بگو: «اگر می‌دانید، زمین و هرکه در آن است از آن کیست؟!». به زودی خواهند گفت: «(همه) از آن الله است» بگو: «آیا پند نمی‌گیرید؟!». بگو: «چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟!» خواهند گفت: «(همه) از آن الله است» بگو: «آیا (از الله) نمی‌ترسید؟!». بگو: «اگر می‌دانید، چه کسی فرمانروایی تمام موجودات را در دست دارد، و او پناه می‌دهد، و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود؟! خواهند گفت: «از آن الله است» بگو: «پس چگونه جادو می‌شوید؟!». این امر، حقیقت است، اما با آن، از شریک‌قراردادن برای الله که الله آن را نمی‌بخشد، رهایی حاصل نمی‌شود، بلکه باید دین برای الله خالص گردد، یعنی فقط خدا عز وجل عبادت شود تا دین انسان برای الله باشد، إله همان عبادت‌شده‌ای است که دل‌ها او را عبادت می‌کنند^۱. سخن شیخ رحمته الله به صورت طولانی ادامه دارد.

هم‌چنین در «الرسالة السنیه» که آن را برای گروهی از عابدان که به برخی صالحان منتسب هستند و در آن غلو می‌کنند، حدیث خوارج را ذکر کرده و در ادامه گفته:

از آنجا که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین وی رضی الله عنهم، کسانی بودند که منتسب به اسلام بودند، اما با وجود عبادت زیاد، از اسلام خارج شدند، باید دانست که منتسب به اسلام احتمال دارد به چند امر از دین خارج شود:

از جمله این امور، غلو است که الله عز وجل آن را سرزنش نموده است، مانند غلو در حق عدی بن مسافر یا دیگران، حتی غلو در حق علی بن ابی طالب و غلو در حق مسیح و مانند او. پس هرکس که در حق پیامبری یا صحابی‌ای یا مردی صالح غلو کند و نوعی از الوهیت را در آن قرار دهد، مثل اینکه بگوید: یا فلان! سرورم یاریم کن، یا: أنا فی

حسبک (من در خیال تو هستم) و مانند آن، چنین شخصی کافری است که توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد رها شده و گرنه کشته می‌شود؛ زیرا الله رسولان علیهم‌السلام را فرستاد و کتاب‌ها را نازل کرد، تا عبادت شود و معبود دیگری همراهش خوانده نشود، کسانی که همراه خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، معبودان دیگری مثل خورشید و ماه و صالحان و تندیس‌ها را می‌خواندند، هرگز بر این اعتقاد نبودند که این خدایان، باران را فرو می‌فرستند یا گیاهان را می‌رویاندند، بلکه آنان فقط فرشتگان و صالحان را عبادت کرده و می‌گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]؛ «این‌ها (= بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند». بنابراین، الله رسولان علیهم‌السلام را برانگیخت و کتاب‌ها را فرو فرستاد تا از این کار که کسی به جای او خوانده شود؛ چه به عنوان عبادت و چه به عنوان مدد خواستن جلوگیری نمایند^۱. کلام شیخ به صورت طولانی ادامه دارد. پس بنگر در کلام وی در مورد صاحب‌نظران معاصرش که ادعای علم داشتند و عابدانی که ادعای اصلاح داشتند چه فرموده است.

در «الإقناع» در ابتدای باب حکم مرتد می‌گوید:

هرکس به الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شرک ورزد، یا ربوبیت یا یگانگی‌اش را انکار کند... یا الله یا رسولانش علیهم‌السلام را تمسخر کند... یا از رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا از آنچه که به اتفاق آن را آورده است متنفر باشد، یا بین خود و بین الله واسطه‌هایی قرار دهد، آنان را بخواند و بر آنان توکل کند و از آنان مدد بخواهد... یا شهادتین یا یکی از آن دو را انکار کند، به اجماع کافر شده است^۲.

پس با تمام وجود در این سخن بیندیش و بیندیش؛ آیا این سخن را در مواردی گفته‌اند که در زمانشان مشاهده شده و به شدت بر اهلش انکار کرده‌اند، یا در حالی که اتفاق نیفتاده آن را گفته‌اند؟ در تفاوت میان انکار ربوبیت و وحدانیت و نفرت نسبت به آنچه رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورد نیز بنگر.

در اثنای این باب، می‌گوید: هرکس اعتقاد داشته باشد که برای کسی راهی به سوی خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم غیر از پیروی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود دارد، یا پیروی از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر او واجب نیست، یا اینکه دیگری می‌تواند از پیروی از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خارج شود یا بگوید: من در علم ظاهر نه

۱- مجموع الفتاوی، ۳/ ۳۸۳-۳۹۶.

۲- الإقناع، ۴/ ۲۹۷.

در علم باطن به آن محتاج هستم، یا در علم شریعت بدون علم حقیقت، یا بگوید: از علما کسی هست که می‌تواند از شریعت محمد ﷺ خارج شود، چنان‌که خضر عليه السلام توانست از شریعت موسی خارج شود، در تمام این موارد کفر ورزیده است.^۱

اگر بدانی این سخن را چه کسی گفته و به طور قاطع کفرشان را اظهار داشته، از زهد و عبادتی که بر آن بوده‌اند و اینکه نزد اکثر مردم زمان خویش از بزرگترین اولیا بوده‌اند آگاه شوی، شگفت‌زده خواهی شد.

در این باب، هم‌چنین می‌گوید:

هرکس به صحابه رضی الله عنهم ناسزا بگوید و در کنار آن، مدعی شود که علی رضی الله عنه معبود یا پیامبری است، یا جبریل عليه السلام اشتباه کرده است، بدون تردید کفر ورزیده است، بلکه در کفر کسی که در تکفیر چنین شخصی درنگ کند، تردیدی نیست.^۲

پس در این امر بیندیش، وقتی در مورد علی رضی الله عنه چنین سخنی بگوید، پس در مورد کسی که ادعا کند، ابن عربی یا عبدالقادر، معبود هستند چه خواهد گفت! و بیندیش در سخن شیخ در معنای معبودی که دل‌ها آن را می‌پرستند.

همچنین بدان که مشرکان زمان ما از کفار زمان پیامبر ﷺ نیز پا را فراتر نهاده‌اند؛ زیرا اولیا و صالحان را در گشایش و سختی می‌خوانند، دفع اندوه‌ها و قضای حاجات را از آنان می‌طلبند؛ اما کفار زمان پیامبر ﷺ هرچند فرشتگان و صالحان را می‌خواندند، شفاعت و تقرب به آنان را می‌خواستند، اما بر این اقرار داشتند که امر به دست خدا ﷻ است؛ از این رو، فقط در گشایش، فرشتگان و صالحان و در سختی‌ها، فقط خدا را می‌خواندند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾ [الإسراء: ۶۷].

«و هنگامی که در دریا سختی به شما برسد، جز او تمام کسانی را که می‌خوانید؛ فراموش می‌کنید، پس چون شما را به خشکی نجات دهد؛ روی می‌گردانید، و انسان بسیار ناسپاس است.»

هم‌چنین در «الإقناع» در همین باب می‌گوید:

۱- مجموع الفتاوی، ۳۶۳/۱۱ و ۵۹/۲۷.

۲- الإقناع، ۲۹۹/۴.

فراگرفتن و یاد دادن و انجام سحر حرام است. سحر، عَقْد و رقیه و کلامی است که گفته یا نوشته می‌شود، یا کاری انجام می‌شود که در بدن یا قلب یا عقل مسحور اثر می‌گذارد، نوعی از آن نیز می‌گردد، نوعی از آن بیمار می‌کند، نوعی از آن مرد را از زنش می‌گیرد به گونه‌ای که نمی‌تواند با او نزدیکی کند، نوعی از آن زن و شوهر را از یکدیگر متنفر می‌سازد، نوعی در بین دو نفر محبت ایجاد می‌کند. انسان با آموختن و انجام آن کافر می‌شود، چه به تحریم آن اعتقاد داشته باشد چه به جواز آن^۱.

پس در این کلام بیندیش، سپس بر اعمال مردم بخصوص صرف و عطف، دقت کن. آنگاه خواهی دانست که کفر دور نیست. در این باب از «الإقناع» و شرح آن به دقت تأمل کن و در مواضع مشکل درنگ و یادداشت‌برداری کن، چنانکه در باب وقف و اجاره انجام می‌دهی؛ آنگاه برایت آشکار خواهد شد که امر بسیار مهم و حساسی است، ان شاء الله.

اما حنفیه، شیخ قاسم در «شرح درر البحار» می‌گوید:

نذری که اکثر عوام مرتکب می‌شوند، آن است که شخصی نزد قبر یکی از صالحان آمده و می‌گوید: ای سرورم فلانی، اگر گم‌شده‌ام برگردد، یا بیمارم شفا یابد، یا حاجتم برآورده شود، این و آن برایت باشد. این، به اجماع باطل است؛ به دلایلی: دلیل اول اینکه: نذر برای مخلوق جایز نیست. دلیل دیگر اینکه: گمان می‌کند که میت در کار تصرف می‌کند، در حالی که کافران چنین اعتقادی دارند^۲. تا آنجا که می‌گوید: حال که حکم این موضوع مشخص شد، پس پول‌ها و شمع‌ها و روغن‌ها و مانند این‌ها که به قبور اولیا برده می‌شود، به اجماع مسلمانان حرام است، حال آنکه مردم به این کار مبتلا هستند، بخصوص در تولد احمد بدوی^۳.

پس در سخن صاحب «النهر» که می‌گوید: «از اکثر مردم»، بیندیش؛ در حالی که او در مصر و مَقَرِّ علما بوده است، چگونه بین مردم مصر چیزی شایع شده که علما نتوانستند آن را دفع کنند! آیا گمان می‌کنی که پس از او، زمان اصلاح شده است!

اما مالکیه، طرطوشی در کتاب «الحوادث والبدع» می‌گوید:

۱- همان، ۴/۳۰۷.

۲- البحر الرائق، ۲/۳۲۰-۳۲۱.

۳- حاشیة ابن عابدین، ۲/۳۳۹-۴۴۰.

بخاری^۱ از ابوواقد لیثی روایت می‌کند که گفته: «در حالی که تازه مسلمان شده بودیم با رسول الله ﷺ، به سوی حنین می‌رفتیم. مشرکان آن دیار، درخت سدري داشتند که آن را عبادت کرده و سلاح‌های خود را جهت تبرک به آن آویزان می‌نمودند. آن درخت، معروف به ذات انواط بود. ما به رسول الله ﷺ گفتیم: برای ما نیز ذات انواطی مقرر کن، همان‌گونه که آنان ذات انواط دارند. فرمود: الله اکبر! این سخن مانند سخنی است که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند. آن‌ها به موسی گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]؛ «برای ما (نیز) معبودی قرار ده، همان‌گونه که آنان معبودهای دارند». آنگاه رسول خدا ﷺ افزود: «لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»^۲؛ «شما نیز از روش‌های کسانی که قبل از شما بودند پیروی خواهید کرد». پس خدا به شما رحمت فرستد، بنگرید هر جا که سدري یافتید که مردم نزدش رفته و تکه‌های پارچه را بر آن آویزان می‌کنند، همان ذات انواط است، پس آن را قطع کنید. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در جایی دیگر می‌فرماید:

«بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء؛ الذين يصلحون إذا فسد

الناس»^۳

«اسلام با غربت آغاز شد و در آینده نیز، مانند آغازش، غریب خواهد شد؛ خوشا به حال غریبان؛ کسانی که وقتی مردم فاسد شوند، به اصلاح بپردازند».

مفهوم حدیث مذکور آن است که: وقتی الله ﷻ اسلام را آورد، اگر شخصی در میان قبیله‌اش، غریبانه و مخفیانه اسلام می‌آورد، افراد قبیله به او جفا می‌کردند، در نتیجه خوار و ترسان در میانشان قرار داشت، سپس به دلیل کثرت خواهشات گمراه‌کننده و مذاهب مختلف، غریب می‌شد، تا اینکه پیروان حق به دلیل کم‌بودن افراد و ترس از خویشتن، در میان مردم غریب می‌شدند.

۱- بخاری آن را روایت نکرده است. در (مختصر الحوادث والبدع، ص ۱۸). (احمد آن را روایت کرده است).

۲- ترمذی، ۲۱۸۰؛ امام احمد، ۵ / ۲۱۸. شیخ آلبنی در ظلال الجنة، ص ۷۶ آن را صحیح دانسته است.

۳- ترمذی، ۲۶۳۰. شیخ آلبنی، ضعیف الجامع، ۱۴۴۱ آن را ضعیف دانسته است.

بخاری از ام درداء، از ابودرداء، روایت می‌کند که گفته: به خدا سوگند! از سنت محمد ﷺ چیزی در میان آنان سراغ ندارم، جز اینکه نماز را به جماعت ادا می‌کنند^۱. این بدان خاطر بود که او اکثر اعمال مردم عصرش را نمی‌پسندید.

زهری می‌گوید: در دمشق، در حالی بر انس بن مالک وارد شدم که وی گریه می‌کرد، گفتم: چه چیز تو را به گریه انداخته است؟ گفت: چیزی در آنان نمی‌شناسم از آنچه درک کردم، جز این نماز که آن هم تباه شده است^۲. پایان کلام طرطوشی^۳.

پس ای خردمند! در این احادیث و اینکه در چه زمان و در چه مکانی گفته شده و اینکه آیا یکی از علما آن را انکار کرده است، ببیندیش!

این احادیث فواید زیادی دارد، اما در اینجا آن چیزی منظور است که از جانب صحابه رضی الله عنهم اتفاق افتاده است، این سخن صادق مصدوق است که سخن کسانی را که الله ﷻ آنان را به خاطر پیامبرشان بر جهانیان برتری داد، این گونه مثال زد: ﴿أَجْعَل لَّنَا إِلَهًا﴾؛ «برای ما (نیز) معبودی قرار ده». شگفتا وقتی این امر از آن بزرگان سر می‌زند، چگونه این سخن ما نفی می‌شود که یکی از متأخران در این قولش که می‌گوید «یا أكرم الخلق» اشتباه کرده است! چگونه از سخن من در مورد او تعجب می‌کنید و او را بهتر و داناتر از صحابه رضی الله عنهم می‌دانید!

اما شما از این امور دانشی ندارید و گمان می‌کنید که هرکس شرک یا کفری را توصیف کند، همان کفر اکبری است که سبب خروج از اسلام می‌شود. اما این سخنت کجا و آن نوشته‌ات را که برایم فرستادی کجا، قبل از آنکه الله ﷻ تو را با والی شام مورد آزمایش قرار دهد. به یاد آور و گواهی بده که حق همین است، بپذیر که قادر بر انکار نیستی! کلام طرطوشی در مورد شرک به درخت را که در زمانش رخ داده است، بیان کردم، با وجود اینکه در دوران قاضی ابویعلی بوده است، آیا گمان می‌کنی که پس از او، زمان اصلاح شده است؟

اما کلام شافعیه، امام محدث شام، ابوشامه در کتاب «الباعث علی إنکار البدع والحوادث» که در عصر شارح و ابن حمدان زندگی می‌کرد، می‌گوید:

۱- بخاری، ۶۵۰.

۲- همان، ۵۳۰.

۳- مختصر الحوادث والبدع، ص ۱۸-۱۹.

از اعتقاد گروهی از ترک‌کنندگان شریعت اسلام، منسوب به فقر که حقیقتش عدم ایمان است، به بزرگان گمراه و گمراه‌کننده‌شان واقع شده است؛ آنان در این قول الله متعال داخل هستند که می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱]؛ «آیا (مشرکان) معبودانی دارند که بدون اجازه الله آیینی برای آنان مقرر داشته‌اند؟!» به این طریق و امثال آن، مبادی ظهور کفر عبادت بت‌ها و سایر انواع کفر بنا شد.

از همین قسم است، فراگیری تزیین شیطان از برپا کردن دیوارها و ستون‌ها، و روشن‌ساختن اماکنی بر سر هر راهی که قصه‌گویی برای مردم نقل می‌کند که یکی از صالحان را در خواب دیده است. این کار را انجام داده و گمان می‌کنند که به سوی الله ﷻ تقرب می‌جویند. سپس از این امر فراتر رفته و برای اینکه تأثیر این اماکن در دل‌های مردم بیشتر شود، برای بیماری‌هایشان از این قبور طلب شفا و برای برآورده‌ساختن حاجاتشان برای آنان نذر می‌کنند. این اعمال برای بعضی چشمه‌ها و درخت‌ها و دیوارها و سنگ‌ها صورت می‌گیرد. در دمشق، که الله این مکان را از آن اعمال مصون نگه دارد، مواضع متعددی است: مانند عوینة الحمی و الشجرة الملعونة بیرون باب النصر، الله بریدنش را آسان سازد که بسیار شبیه ذات أنواط است^۱. سپس کلامی طولانی را بیان می‌کند، تا آنجا که می‌گوید: از الله کریم تقاضا دارم که ما را از هر آنچه که مخالف خشنودی‌اش است، حفظ کند؛ و ما را از کسانی قرار ندهد که آنان را گمراه ساخته و آنان شهوات نفسانی خویش را معبودشان برگزیده‌اند^۲.

پس بیندیش در اینکه این نوع را ترک شریعت اسلام و خروج از ایمان ذکر کرد، سپس بیان کرد که در شام فراگیر شده است، پس به والی‌تان بگو: این علمای مذاهب چهارگانه بیان کرده‌اند که ابتلا به این شرک و غیر آن همگانی شده، پیروانش را از چهار طرف دنیا صدا زدند و بیان کردند که دین غریب شد، پس او فقط می‌تواند یکی از این دو امر را انتخاب کند: یا اینکه بگوید: تمام این علما، جاهل و گمراه و گمراه‌کننده و قانون‌شکن هستند. یا اینکه ادعا کند، بعد از آن، زمان او و زمان بزرگان‌ش اصلاح شده است.

۱- الباعث علی إنکار البدع والحوادث، ۱/ ۲۵-۲۶.

۲- همان.

بر تو پوشیده نیست که من بر اوراقی نزد ابن عزاز دست یافتم که در آن اجزاتی برای او از جانب استادانش وجود داشت، استاد استادانش، مردی است که «عبدالغنی»^۱ نامیده می‌شود، در اوراقشان او را ستایش می‌کنند و «العارف بالله» می‌نامند. این شخص مشهور است به اینکه بر دین ابن عربی [کسی که علما او را از فرعون کافرتر دانسته‌اند] بوده است، تا آنجا که ابن مُقَرِّی شافعی می‌گوید: هرکس در کفر طائفه ابن عربی شک کند، کافر است. حال اگر امام دینی ابن عربی باشد و دعوتگر به سوی آن، استاد مذکورشان باشد که برای ستودنش، او را العارف بالله می‌نامند، امر چگونه خواهد بود؟! اما بزرگتر از تمام این موارد، آن چیزی است که از ابودردا و انس ارائه شده است، در حالی که در شام بودند، آن سخن در این مورد بسیار حساس و مهم است، علما بدان استدلال کرده‌اند بر اینکه اوضاع زمانشان حساس‌تر است، پس زمان ما چگونه خواهد بود!

ابن قیّم رحمته در «الهدی النبوی» در بیان نکات قصه هیأت نمایندگان طائف، آنگاه که اسلام آوردند و از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که لات را برایشان رها کند و یک سال آن را تخریب نسازد، می‌گوید:

از آن جمله: ابقای مواضع شرک و طاغوتیان، بعد از قدرت بر تخریب و ابطالش حتی در مدت یک روز جایز نیست؛ زیرا از شعائر شرک و کفر، یعنی از بزرگترین منکرات است؛ بنابراین، تأیید آن در صورت وجود قدرت، به طور قطع جایز نیست. همین حکم در مورد گنبدهایی است که بر روی قبور بنا می‌شوند، این کار می‌شود تا بت‌هایی قرار گیرند که به جای خداوند جل جلاله عبادت شوند، سنگ‌هایی که به منظور تبرک و نذر و بوسیدن در آنجا قرار داده می‌شوند. در صورت وجود قدرت بر نابودی آن‌ها، ابقای هیچ یک از این موارد بر روی زمین جایز نیست، بسیاری از این‌ها، به منزله لات و عزی و منات هستند، بلکه نزد آن‌ها و برای آن‌ها اعمال شرک‌آمیز بزرگتری واقع می‌شود، والله المستعان. هیچ یک از بت پرستان در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بر این اعتقاد نبوده‌اند که بت‌ها می‌آفرینند و روزی می‌دهند، بلکه فقط نزد آن‌ها و برای آن‌ها همان اعمالی را انجام می‌دادند که برادران مشرک امروزی آنان، نزد طواغیت خود انجام می‌دهند،

۱- همان صوفی مشهور نقشبندی: عبدالغنی نابلسی (ت ۱۱۴۳هـ) است. برای پاسخ به انحرافات وی؛ نک: تقدیس الأشخاص في الفكر الصوفي، دکتر محمد احمد لوح، ۱/ ۵۴۴-۵۴۹.

یعنی اینان از روش پیشینیان خود پیروی می‌کنند، و جب به جب و گام به گام به راه آنان می‌روند، دقیقاً در رد پای آنان قدم برداشته و شرک بر اکثر افراد غلبه یافته است؛ بر اثر غلبه جهل و خفای علم، معروف منکر شده و منکر معروف گشته است! سنت بدعت شده و بدعت سنت گشته است! صغیر در آن پیر شد و کبیر بر آن سالخورده و فرتوت گشت، نجیبان ناپدید شدند و غربت اسلام شدت یافت، علما اندک شدند و سبک‌سران غلبه یافتند، کار دشوار شد و سختی شدت یافت، فساد در خشکی و دریا به سبب اعمال مردم، آشکار گشت^۱. پایان کلام ابن قیم.

همچنین در اثنای بیان این قصه، هنگامی که بیان می‌کند پیامبر ﷺ ثروت لات را گرفت و آن را در مصالح مسلمانان هزینه کرد، می‌گوید:

از آن جمله: امام می‌تواند اموالی را که به این طواغیت می‌رسد در راه جهاد و مصالح مسلمانان به مصرف برساند؛ یعنی: امام باید اموال این طواغیت را که به سوی آنها آورده می‌شود بگیرد و آن را برای مصارف لشکر و جنگ و مصالح اسلام هزینه کند؛ چنان‌که پیامبر ﷺ ثروت لات را گرفت. همین حکم در مورد وقف چنین اموالی نیز جاری است؛ یعنی وقف بر طواغیت باطل است، مال بدون صاحبی است که در مصالح مسلمانان هزینه می‌شود؛ زیرا وقف فقط به شرط قربت و طاعت الله ﷻ و رسولش ﷺ صحیح می‌شود؛ پس وقف بر مقبره و قبری که بر آن چراغ روشن می‌شود و بزرگ داشته می‌شود، برایش نذر شده و به جای الله عبادت می‌شود، صحیح نیست. هیچ یک از ائمه دین و پیروانشان، مخالف این مطلب نیست^۲. پایان کلام ابن قیم.

اینک در کلام این مرد که از علما و اهل شام است بیندیش که تصریح می‌کند: این امر در زمانش آشکار شده، در میان مسلمانانی که در شام بودند، عبادت قبور و مقبره‌ها و درختان و سنگ‌ها در بین آنان شایع شده بوده است، کاری که خطرناک‌تر از عبادت لات و عزی یا مانند آن است! وی می‌گوید این امر به صورت گسترده‌ای آشکار گشته است، تا آنجا که شرک بر اکثر مردم غلبه یافته و اسلام غریب شده و غربتش شدت یافته است! این سخن کجا و آن سخن والی شما در مورد اهل وشم در کتابش کجا؟! هنگامی که به او گفتند: در شهرهای شما کمی شرک وجود دارد. او گفت: الله ابا دارد

۱- زادالمعاد، ۳/ ۴۴۳.

۲- همان.

از اینکه این کار در میان مسلمانان انجام شود! سخن ائمه مذاهب اربعه، بزرگتر و سنگین‌تر از سخن ابن عیدان و دوستش در مورد مردم معاصرشان است. آیا به نظر تو این علما، بهتان بزرگ و سخن عظیمی زده‌اند!

الله میسر کرد تا مطالب مذکور با عجله از کلام علما نقل شود، پس با پناه‌بردن به خدا عزوجلله از پیروی شهوات نفسانی، به خاطر خدا به دقت بیندیش و عجله نکن.

آنگاه اگر سخن من صحیح و سنجیده بود، و اینکه شامی شما معنای «لا إله إلا الله» و عقیده امام احمد و عقیده کسانی که او را شلاق زدند نمی‌داند، پس او را بشناس که نسبت به دیگران جاهل‌تر است، بدان که این امر، بسیار مهم و حساس است. اما اگر سخنم باطل بود و یکی از علما را در این امور بزرگ، به دروغ و بهتان نسبت دادم، در این حالت نیز بسیار مهم و حساس است، اما از تمام آن چشم پوشیدی و نامه‌ای در موضوعی دیگر برایم نوشتی.

اگر منظورت، پیروی از هوای نفس است، از آن به الله پناه می‌بریم، تو با فرزند موسی چگونه بودی، جواب را رها کن؛ زیرا برخی مردم در مورد تو می‌گویند: به خاطر امور دنیایی به سوی او میل کردی. اما اگر حق با توست، تو را از تأمل در این سخنم و سخن اولم و عرضه این دو به کلام علما و تهذیب نیکوی آن دو، سپس بیان حق معذور نمی‌دانم.

با مشخص‌شدن مطلب فوق؛ پاسخ پنج مسأله‌ای که ارائه کردم در کلام علماست. اینک مسأله ششم را به آن‌ها می‌افزایم و آن فتوایم به کفر شمسان و فرزندانش و افراد مانند ایشان است که آنان را «طاواعت» نامیدم؛ زیرا آنان مردم را به جای عبادت خدا عزوجلله به عبادت خودشان و به مراتب بزرگتر از عبادت لات و عزی می‌خوانند. در این سخنم گزافه‌گویی نیست، بلکه حقیقت است؛ زیرا عبادت‌کنندگان لات و عزی، در گشایش آن‌ها را می‌خواندند و در سختی فقط خدا را می‌خواندند؛ اما عبادت اینان، خطرناک‌تر از عبادت آنان است، زیرا این‌ها را در سختی‌های خشکی و دریا به فریاد می‌خوانند؛ پس اگر الله عزوجلله، شناخت حق و گردن‌نهادن بر آن و کفر به طاغوت و تبزی از مخالفان این اصول را، هرچند پدر یا برادرت باشد، در دلت افکند، به من اطلاع بده تا خرسند شوم؛ زیرا این امر، مانند خطا در فروع نیست، بلکه جهل در این مورد وجود ندارد، چه رسد به انکارش، مانند زنا و دزدی، بلکه این امر خطرناک‌تر از آن است که تصور شود.

اما اگر در قلبت اشکالی واقع شد، به درگاه مقلب‌القلوب تضرع و زاری کن تا تو را بر دینش و دین پیامبرش ﷺ رهنمون سازد.

اما جواب بقیه مسائل پس از پایان بحث شهادت لا إله إلا الله، در بین ما و شما کلام علما داوری می‌کند، اما این سخن تو مایه شگفتی است که گفتی: من ویرانگر قبور صحابه رضی الله عنهم هستم، در حالی که عبارت «الإقناع» در مورد جنائز چنین است: تخریب گنبدهای روی قبرها واجب است؛ چون بر معصیت رسول صلی الله علیه و آله بنا شده است^۱. از پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت صحیح ثابت است که علی رضی الله عنه را برای تخریب قبور فرستاد.

به عنوان مثال: اگر کسی نامه‌ای برای شما بنویسد که ابن عبدالوهاب بدعت‌گزار است؛ چون ازدواج مرد با خواهرش را رد می‌کند! شگفت است که چگونه سخنش در این مورد در میان شما متداول می‌گردد!

اما در مورد این سخنم: معبودی که در آن سر است. مشخص است که از لغات تعبیر مختلفی می‌توان داشت؛ چنان‌که معبود نزد عرب، و الهی که عوام ما آن را «سید، شیخ، و کسی که در او سر است» می‌نامند و عرب نخستین، الوهیت را آن چیزی می‌نامیدند که عوام ما «سر» می‌نامند؛ زیرا سر نزد آنان همان قدرت بر نفع و ضرر است، این صلاحیت را دارد که خوانده شود و بدان امید بسته شود، از او ترسیده شود و بر او توکل گردد؛ چنان‌که هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب»^۲؛ «کسی که سوره فاتحه را نخواند نمازش صحیح نیست». یکی عامی پرسید: فاتحة الكتاب چیست؟ پس به زبان بومی خود او برایش تفسیر کرد؛ چنان‌که، هم فاتحة الكتاب نامیده می‌شود، هم أم القرآن و هم الحمد. یا شبیه این عبارات که معنای واحدی دارند. اما اگر سر در زبان عوام ما، چنین نیست و همان معبود در کلام علما نیست، جای انکار دارد، پس آن را برایمان بیان کنید.

اما سخن ابن سحیم در اول نامه‌اش که می‌گوید: او به قبرستان شهدای اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در جبيله، یعنی قبور زید بن خطاب و اصحابش رفته و قبرهایشان را زیر و رو کرده است، چون در سنگ قرار داشتند و نتوانستند آنجا را حفر کنند؛ از این رو، به اندازه یک ذراع خاک بر قبرهایشان گذاشتند تا مانع بوی اجساد و دفع درندگان

۱- الإقناع، ۱/ ۲۳۳، به نقل از ابن قیم.

۲- بخاری، ۷۵۶؛ مسلم، ۳۹۴.

شود؛ در حالی که دفن‌کننده آنان، خالد بن ولید و اصحاب رسول الله ﷺ بوده‌اند. هم‌چنین مسجد آنجا را ویران ساخته است... تا پایان.

در این سخن، هم حقیقت و راستی وجود دارد و هم دروغ و بهتان. اینکه گفته شده، شیخ رحمته و پیروانش، بنای روی این قبور و مسجد بناشده روی قبری که ادعا می‌کنند قبر زید بن خطاب است را تخریب نموده، این امر دروغ آشکاری است، زیرا محل قبر زید و شهدای همراهش مشخص نیست، بلکه بنا بر مشهور، این شهدا از اصحاب رسول الله ﷺ در دوران مسیلمه در این وادی کشته شدند، محل قبر آنان از محل قبر غیرشان مشخص نیست. قبر زید از قبر دیگران نیز مشخص نیست. برخی شیاطین این دروغ را بستند و به مردم گفتند: این قبر زید است. مردم نیز در این فتنه افتادند و از تمام سرزمین‌ها برای زیارت به آنجا می‌روند، جمع زیادی آنجا گرد آمده و رفع نیاز و دفع غم و اندوه‌هایشان را از او می‌خواهند. اما اینکه گنبد بر روی قبر را خراب کرده، این حقیقت دارد. به این دلیل، شیخ آن بنای روی قبر و آن مسجد روی مقبره را ویران ساخت، تا از فرمان الله و رسولش ﷺ در هموار کردن قبرها و نهی سخت و شدید در ساختن مسجد بر آن پیروی کرده باشد، زیرا کسی که کمترین بهره معرفتی و علمی داشته باشد، صحت این حکم را می‌داند.

اما این سخن وی که می‌گوید: قبرهایشان را زیر و رو کرده است، چون در سنگ قرار داشتند و نتوانستند آنجا را حفر کنند؛ از این رو، به اندازه یک ذراع بر قبرهایشان گذاشتند تا مانع بو و دفع درندگان شوند. تمام این سخن، دروغ و ناحق و بدنام کردن شیخ نزد مردم از طریق دروغ‌پردازی و تبهکاری است. شواهد این سخنش را تکذیب می‌کند؛ زیرا محلی که آن قبور در آنجا قرار دارند، زمینی نرم و سست است و در آن قبر حفر می‌گردد، مردم عیبینه و جُبیلَه و سایر شهرهای عارض، مردگان‌شان را در آن مقبره‌ها دفن می‌کنند، چون زمین نرم و بدون سنگی است، اما شمال و جنوب آنجا، سنگی و سفت است. اما این دشمن و امثالش، شیخ را با این امور ناگوار و هراسناک بسیار زشت مورد اتهام قرار می‌دهند، تا شنوندگان از دخول در دین الله عزوجل دوری کنند. این امر، کاری جدید از جانب شیطان و حزبش نیست، والحمد لله رب العالمین.

پایان نامه

وصلی الله علی محمد وآله وسلم.

مثال چهارم: دروغ بدعت‌گزاران: «افتراءات احمد زینی دحلان»

این صوفی متوفای سال (۱۳۰۴هـ)^۱، کتابی با عنوان «الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه»^۲ نوشت، آن را با افتراءات بر دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته پُر نمود، برخی از حاکمان مخالف دولت سعودی، در دوره‌ای که به سرآمد، از آن حمایت کردند. شیخ رشید رضا در مورد سبب انتشار رساله دحلان می‌گوید: «اولین چاپخانه در مکه مکرمه، در زمان این مرد ایجاد شد، وی رساله و دیگر تألیفاتش را در این چاپخانه به چاپ رساند، وی با کمک امیران مکه و رجال دولتی، آن‌ها را میان حاجیان کشورها توزیع می‌کرد؛ بنابراین، به صورت فراگیر منتشر شد و مردم دروغ‌بافی‌ها و سخنان زرق و برق‌دار آن را در تمام سرزمین‌ها منتقل کردند، عوام و بسیاری از خواص آن را تصدیق کردند؛ چنان‌که مبتدعه و حشویه به عنوان دلیل بر رد دعوت‌گران مصلح سنت، از روایات افسانه‌ای و قصه‌های دروغین و واهی و ناشناخته و تحریف روایات صحیح کار گرفتند»^۳. شیخ فوزان سابق در مورد او می‌گوید: «بعضی علمای فاضل مکه می‌گویند: آثار دحلان مانند مرداری است که جز شخص مضطر آن را نمی‌خورد، بسیاری از علمای هند و عراق و نجد به آن‌ها پاسخ داده‌اند؛ چنان‌که او را رسوا ساخته و گمراهی‌اش را آشکار کردند. از بعضی از علمای موثق شنیدم که گفتند: این دحلان، رافضی است، اما مذهبش را پنهان کرده و خود را مقلد یکی از ائمه چهارگانه معرفی نموده است، وی می‌خواسته با این کارش بر روی مقاصد پلیدش، سرپوش بگذارد و به مناصبی که از آن می‌خورد برسد؛ از بهترین دلایل بر رافضی بودن این خبیث، تألیف کتاب «أسنی المطالب فی نجاته أبی طالب» است که به سبب پیروی از هوای نفسش، نصوص متواتر قرآن و سنت صحیح را در آن انکار می‌کند»^۴.

۱- برای اطلاع از زندگی‌نامه وی؛ نک: الأعلام، ۱/ ۱۲۹؛ حلیة البشر، ۱/ ۱۸۱؛ الأعلام الشرقیة، ۲/ ۷۵؛ سیر و تراجم، عمر عبدالجبار، ص ۶۷.

۲- چندین بار چاپ شده است. آن را در کتاب دیگرش به نام «خلاصة الكلام فی بیان أمراء البلد الحرام»، ص ۲۲۷- ۲۵۸ نیز گنجانده است. در کتاب «الفتوحات الإسلامية» نیز این افتراءات را تکرار کرده است. بخشی از این افتراءات را به صورت جداگانه آورده و «فتنة الوهابية» نامیده است!

۳- مقدمة «صيانة الإنسان عن وسوسة الشيخ دحلان»، سهوانی، ص ۸.

۴- البیان والإشهار، ص ۴۵.

از جمله کسانی که به کتاب فوق الذکر دحلان پاسخ داده‌اند؛ می‌توان افراد زیر را نام برد:

- ۱- شیخ هندی محمد بشیر سهسوانی، در کتاب مشهور خویش به نام «صيانة الإنسان عن وسوسة الشيخ دحلان»^۱.
- ۲- شیخ هندی عبدالکریم بن فخرالدین در «الحق المبین فی الرد علی اللّهبیة المبتدعین»^۲.
- ۳- شیخ صالح بن محمد بن شثری رحمته در «تأیید الملك المنان فی نقض ضلالات دحلان»^۳.
- ۴- شیخ زید بن محمد آل سلمان در «فتح المنان فی نقض شبه الضال دحلان»^۴.
- ۵- شیخ سلیمان بن سحمان، با قصیده طولانی‌اش با (۴۹۹) بیت، با عنوان «المواهب الربانیة، فی الانتصار للطائفة الوهابیة، ورد أضرالیل الشّبه الدحلانیة»^۵.
- ۶- شیخ احمد بن عیسی در «تلخیص الکلام فی الرد علی احمد زینی دحلان»^۶.
- ۷- شیخ ناصر العقل در «إسلامیة لا وهابیة»^۷.

-
- ۱- در زمان مؤلف در هند چاپ شد، سپس شیخ رشید رضا رحمته دوباره آن را به چاپ رساند.
 - ۲- در ضمن مجموعه‌ای شامل چند رساله چاپ شد. دکتر عبدالعزیز آل عبداللطیف تصویر آن را به من داد. نیز؛ نک: دعاوی المناوئین، ص ۲۶.
 - ۳- به تازگی با تحقیق دکتر محمد بن ناصر شثری به چاپ رسیده است.
 - ۴- به تازگی با تحقیق شیخ عبدالله بن زید آل مسلم به چاپ رسیده است.
 - ۵- در دیوان وی، ۱۹۳/۲ - ۲۲۸ موجود است.
 - ۶- شیخ عبدالله بسام رحمته در زندگی‌نامه وی، این کتاب را ذکر کرده و گفته که یک نسخه از آن را دارد. علماء نجد خلال ثمانیة قرون، ۱/ ۴۴۶. با آن به افتراات دحلان، در کتاب «خلاصة الکلام» پاسخ داده و اینها با اندکی اختلاف، همان افترااتی است که در رساله «الدرر السنیة»، بیان شده است.
 - ۷- ص ۱۷۹ - ۱۹۷. در کتاب «خلاصة الکلام» به افتراات دحلان پاسخ داده است و چنانکه بیان شد- اینها با اندکی اختلاف، همان افترااتی است که در کتاب «الدرر السنیة»، آورده است. در پایان پاسخش می‌گوید: «تأملی در این بهتان‌ها و اتهام‌ها:
 ۱. این بهتان‌ها که مولف کتاب «خلاصة الکلام» ذکر کرده، نمونه‌هایی از اکثر مواردی است که دشمنان دعوت و جاهلان به حقیقتش، از خارج نجد گفته‌اند، یعنی او مواردی را جمع‌آوری

اینک در رد افتراءات دحلان، مختصری از کتاب «الإمام محمد بن عبدالوهاب- حیاتہ - آثارہ - دعوتہ السلفیة»^۱ دکتر محمد سکاگر - وفقه الله - نقل می‌شود:

افتراءات احمد زینی دحلان و پاسخ آن‌ها:

وی در سال ۱۲۳۲هـ متولد شد و منصب قضاوت و تدریس در مکه را به عهده گرفت. وی چند اثر در زمینه تاریخ دارد و در سال ۱۳۰۴هـ در مدینه وفات یافت.

کرده که قبل از او در مورد دعوت و امامش گفته بودند، و کسانی که بعد از او آمدند نیز بسیار از او اخذ کردند.

۲. غالب بهتان‌هایی را که پیرامون دعوت و امام و امیر و پیروانش بیان کرده، دروغ آشکار است، و اطلاعات صحیح اندکی که در آن آمده به صورت باطل، تحریف به تصویر کشیده شده و به صورت مشتبه و خلاف واقع روایت شده است.

۳. مولف این اتهامات را از شایعات و سخنان دشمنان قبل از خود مانند ابن سحیم، ابن عفالق، رافضه و سایر بدعت‌گزاران و مشهوران به دشمنی صریح با دعوت و امام و پیروان و حکومتش جمع‌آوری کرده است.

۴. با بررسی این طعنه‌ها و بهتان‌ها و اتهام‌ها با روش شرعی و علمی، اکثر آنها به دلایل ذیل ساقط می‌گردند:

دلیل اول: عاری بودن از اسانید یا نقل شاهدان عینی حتی از دشمنان، هم‌چنین عاری بودن از مستندات؛ چون از کتابی مورد اعتماد یا رساله یا خطبه یا مقاله‌ای یا هیچ نوع منبع مورد اعتماد دیگری نقل نشده‌اند.

دلیل دوم: خود نویسنده در دوره‌ای که در مورد آن سخن می‌گوید، زندگی نکرده و از افراد ثقه و دیگران روایت نمی‌کند.

دلیل سوم: عاری بودن از دلایل و برهان‌ها و مثال‌ها و شواهد به صورت مطلق.

دلیل چهارم: واقعیت بر خلاف آنها گواهی می‌دهد؛ زیرا سیره امام و امیر محمد بن سعود و نوادگان آن دو با آنچه گفته شده، متفاوت است.

دلیل پنجم: کتاب‌ها و رسائل و اقوال و احوال امام که تاکنون مسطور و مکتوب است، و کتاب‌های دعوت و سیره رجال و تاریخ و واقعیت دعوت، تمام اتهام‌ها و بهتان‌های مذکور را رد می‌کنند. بلکه خود امام در کتاب‌ها و رسائل و پاسخ‌هایش، و شاگردان و پیروان و حامیانش در هر مکانی به آنها پاسخ داده‌اند.

دلیل ششم: گواهی منصفان - که بحمدالله بسیار هستند - به اینکه آنچه را مولف خلاصه الکلام و امثال او در مورد دعوت آورده‌اند، بهتان و دروغ و مخالف حقیقت و واقعیت است... سپس گواهی شیخ رشید رضا رحمته الله علیه را ذکر کرده است -.

کتابی با عنوان «الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه» حدود (۷۰) صفحه تألیف کرد که چند مرتبه چاپ شد. در آغاز این کتاب ادعا کرده که آنچه را اهل سنت و جماعت در مورد زیارت قبر پیامبر ﷺ و توسل به ایشان و اولیا و صالحان در حیات و بعد از مرگ بدان تمسک می‌کنند، جمع‌آوری کرده است. این کتاب پیرامون آنچه در مورد شبهات داود بن جرجیس گفته شده است می‌چرخد.

اما دحلان فحش و ناسزاگویی و بدگفتن بر امام این دعوت و علما و پادشاهان آل سعود را که پس از او پرچم این دعوت را حمل کردند، بر آن افزوده است. دحلان در این کتاب می‌گوید: «او- منظورش شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته است- مردم را از زیارت قبر پیامبر ﷺ منع کرد، گروهی از احساء خارج شدند و قبر پیامبر ﷺ را زیارت کردند، خبرشان به او رسید. هنگام بازگشت، از نزد او در درعیه گذشتند، پس وی دستور داد تا ریش‌هایشان را بتراشند، سپس آنان را به صورت وارونه بر مرکب‌هایشان سوار کردند و به سوی احساء فرستادند. از فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ نهی می‌کرد و از شنیدن آن اذیت می‌شد!!»
و سایر سخنان فاسد و زشت و دروغی که به صورت طولانی بیان می‌کند.
پاسخ این افتراء:

هرکس حال شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته و عقیده و دعوت او را بشناسد، این سخن باطل را رد می‌کند.
شیخ محمد رحمته، بر این اعتقاد است که پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله، بالاترین مرتبه را در میان مخلوقات دارد، بر اساس آنچه در مورد او وارد شده، بسیاری از اوقاتش به صلوات و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله صرف می‌شد؛ پس به سعادت دنیا و آخرت رستگار شده است.
آثار و رسائل شیخ محمد رحمته به صورت واضح بر این امر دلالت دارند؛ زیرا هر جا که پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله را نام می‌برد، بر ایشان صلوات و سلام می‌فرستد.
در میان اقوال علمای مورد اعتماد، دلیل صحیحی برای سفر به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بدون قصد زیارت مسجد ایشان وارد نشده است.
بلکه دلیل بر زیارت مسجد نبوی وارد شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لا تُشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد؛ المسجد الحرام ومسجدي هذا والمسجد الأقصى»^۱

«بار سفر نبندید مگر برای زیارت سه مسجد؛ مسجد الحرام، این مسجد من [مسجد النبی] و مسجد الأقصى».

بنابراین، هرکس قصد رفتن به مسجد النبی بکند تا در آن نماز بخواند، زیارت قبر پیامبر ﷺ برای سلام‌دادن بر آن برایش سنت است؛ زیرا این امر به صورت تبعی داخل است نه اینکه به صورت جداگانه قصد شود.

منظور علمایی که می‌گویند، زیارت قبر پیامبر ﷺ مستحب است، زیارت مسجد پیامبر است تا در آن نماز گزارده شده و به ایشان ﷺ سلام فرستاده شود.

به همین منظور، امام دارالهجره، مالک بن انس رضی الله عنه، نمی‌پسندید که کسی بگوید: قبر رسول الله ﷺ را زیارت کردم؛ زیرا این لفظ هرگز وارد نشده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «تمام احادیثی که در مورد زیارت قبر پیامبر ﷺ روایت شده‌اند، ضعیف، بلکه دروغین هستند»^۲.

امام عبدالعزیز بن محمد بن سعود، در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید: «تمام احادیثی را که دارقطنی در مورد زیارت قبر پیامبر ﷺ روایت کرده است، به اتفاق اکثر اهل معرفت، ساختگی و موضوع است»^۳.

اما ادعای دحلان در مورد تراشیدن ریش افراد مذکور، ادعایی مردود است؛ زیرا تراشیدن ریش، نهی شده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَأَعْفُوا اللَّحَى»^۴؛ «سیل‌هایتان را کوتاه کنید و ریش‌هایتان را بگذارید». در روایتی دیگر چنین آمده است: «وفروا اللحى وأحفوا الشوارب»^۵؛ «ریش‌هایتان را بگذارید و سیل‌هایتان را کوتاه کنید».

این بود سیره پیامبر ﷺ و اصحابش رضی الله عنهم و تابعان نیکویشان.

۱- بخاری، ۱۱۸۹؛ مسلم، ۱۳۹۷.

۲- قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ص ۱۵۲.

۳- الهدية السنية، ص ۱۸.

۴- مسلم، ۲۵۹.

۵- بخاری، ۵۸۹۲.

شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز پیرو است نه بدعت‌گزار. پس چگونه به تراشیدن ریش افراد مذکور، چنان‌که این معترض ادعا می‌کند، دستور می‌دهد، در حالی که دلیل بر نهی از این کار وجود دارد؟! سبحانک هذا بهتان عظیم!

از دیگر دروغ‌های دحلان، این سخن است که می‌گوید: «پس از سرآمدن دولت شریف مساعد و وفات وی در سال ۱۱۸۴هـ، که برادرش شریف احمد بن سعید، امارت مکه را بر عهده گرفت، امیر درعیه گروهی از علما را به نزد آنان فرستاد، به علما دستور داد از وضعیت و نظریات آنان دقیقاً آگاه شوند. علما نیز این کار را کردند و دریافتند که آنان فقط بر دین زنادقه هستند؛ بنابراین، اجازه گزاردن حج به آنان را نداد!»

دحلان - خدا عز وجل با عدالت خویش با او برخورد کند - در مورد پیروان این دعوت چنین می‌گوید! در حالی که دین پیروان این مملکت موجود، امتداد دین آن نخستین پیروان محمد بن عبدالله و مذهب آنان، مذهب اهل سنت و جماعت است.

هم‌چنین مورخ ابن غنام، جزئیات اجتماعی که دحلان بدان اشاره کرده را به صورت مبسوط آورده است. ابن غنام که معاصر و شاهد رخدادهای آن اجتماع بوده است، می‌گوید:

«در این سال (۱۱۸۵هـ) شیخ محمد بن عبدالوهاب و امیر عبدالعزیز بن سعود، هدایایی را به والی مکه، احمد بن سعید فرستادند؛ وی به آن دو نوشت و درخواست کرد که: یک فقیه و عالم از دانشگاه خود به سویش بفرستند، تا حقیقت آنچه از دین را که بدان فرا می‌خوانند بیان کند و با علمای مکه به مناظره بنشیند؛ آن دو نیز عبدالعزیز حصین را همراه کتابی از خودشان [شیخ محمد و امیر عبدالعزیز] فرستادند».

ابن غنام در ادامه، متن کامل کتاب مذکور را می‌آورد که بخشی از آن به قرار ذیل است:

«چون از جانب ما، طالب علمی را طلب کردید، اطاعت امر کردیم، او نزد شما می‌آید و با علمای مکه در مجلس شریف که الله عز وجل به او عزت دهد حاضر می‌شود؛ پس اگر اجتماع کردند، شکر خدا به خاطر این کار، اگر اختلاف کردند؛ شریف، کتب آنان و

کتب حنبله را حاضر می‌کند، و هریک از ما و آنان باید خشنودی الله ﷻ و یاری رسولش ﷺ را هدف کار خویش قرار دهد؛ چنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ [آل عمران: ۸۱]؛ «و (به یاد بیاورید) هنگامی را که الله، از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، باید به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید». وقتی الله منزله، از پیامبرانش ﷺ پیمان گرفته که اگر محمد ﷺ را دریافتند، به او ایمان آورده و یاریش کنند، پس ای امت محمد! ما چه وظیفه‌ای خواهیم داشت؟».

ابن غنام در ادامه، می‌گوید: «شیخ عبدالعزیز حصین، هنگام رسیدن، نزد شریف ملقب به «فعر» فرود آمد و شیخ و بعضی علمای مکه که یحیی بن صالح حنفی، عبدالوهاب بن حسن ترکی مفتی پادشاه و عبدالغنی بن هلال بودند، نزد شریف جمع شدند و در مورد سه مسأله با هم به گفتگو و مناظره پرداختند:

مسأله اول: آنچه از تکفیر عموم به ما نسبت داده شده است.

مسأله دوم: تخریب گنبدهای روی قبرها.

مسأله سوم: رد طلب شفاعت از صالحان.

شیخ عبدالعزیز به آنان گفت: انتساب تکفیر عموم، ناحق و بهتانی است که بر ما زده شده است. اما تخریب گنبدهای روی قبرها، حقیقت و صحیح است؛ چنان که در بسیاری از کتب وارد شده و علما در این مورد هیچ تردیدی ندارند.

اما علما گفته‌اند که خواندن صالحان و درخواست شفاعت و مددخواستن از آنها در هنگام بلایا، از شرکیاتی است که قدما آن را انجام می‌دادند و جز ملحدان یا جاهلان، کسی در مورد جوازش جدل نمی‌کند. آنان کتب حنبله را حاضر کردند و دیدند که امر چنان است که گفته شد؛ بنابراین، رجوع و اعتراف کردند که این، دین الله ﷻ است و گفتند: این مذهب امام معظم است.

آنگاه شیخ با احترام و بزرگواری از نزد آنان رفت». پایان سخن ابن غنام^۱.

شیخ عبدالله بسام رحمته این قصه را در کتاب «علماء نجد خلال ثمانیة قرون» در شرح حال شیخ عبدالعزیز حصین رحمته آورده و می‌گوید: «پس از بحث، -علمای مکه- اذعان کردند که مسأله دوم و سوم یعنی تخریب گنبدها و منع طلب شفاعت از غیر الله متعال، صحیح و مذهب امام ابوحنیفه و امام احمد است؛ چنان‌که شیخ حصین به آنان بیان کرد که انتساب تکفیر عموم مسلمانان به اهل نجد، دروغ و بهتان است؛ بنابراین، پیروز و با احترام از نزد آنان بازگشت».

آنچه بیان شد حقیقت قصه بود، پس آیا مردم نجد فقط بر دین زنادقه بودند، چنان‌که دحلان ادعا می‌کند؟

اینک بنگریم به سخن یکی از ائمه این دعوت در اوایل قرن سیزدهم هجری، پس از وفات شیخ محمد بن عبدالوهاب.

شیخ عبدالله بن شیخ محمد بن عبدالوهاب-رحمهم الله-، در حال مذاکره با علمای مکه در سال ۱۲۱۸هـ در مورد شبهات و دروغ‌هایی که به پیروان این دعوت وارد شده است، می‌گوید: «اما آنچه برای پوشاندن حقیقت و فریب مردم بر ما دروغ بسته می‌شود، مبنی بر اینکه ما قرآن را به رأی خویش تفسیر می‌کنیم و از حدیث، مواردی را می‌گیریم که موافق فهم ما باشد، بدون مراجعه به شرح و اعتماد بر شیخی، یا اینکه از منزلت پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله می‌کاهیم، با این سخن که: استخوان پوسیده‌ای در قبرش است و عصای یکی از ما، از او برایش سودمندتر است، اینکه شفاعتی ندارد و زیارتش مندوب نیست، اینکه ایشان صلی الله علیه و آله معنای لا إله إلا الله را نمی‌دانست تا اینکه آیه ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹]؛ «پس (ای پیامبر) بدان که معبودی (به حق) جز «الله» نیست» بر او نازل شد؛ در حالی که این آیه مدنی است، اینکه بر اقوال علما اعتماد نمی‌کنیم؛ در نتیجه، آثار اهل مذاهب را از بین می‌بریم؛ به این دلیل که در آن حقیقت و باطل وجود دارد، اینکه ما مجسمه هستیم، اینکه به صورت مطلق، مردم عصر خودمان و مردم ششصد سال را تکفیر می‌کنیم، جز کسی را که بر چیزی باشد که ما هستیم، اینکه ما از فرستادن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نهی می‌کنیم و زیارت مشروع قبور را به صورت مطلق تحریم می‌کنیم...»

هیچکدام از این‌ها صحیح نیست، در پاسخ به تمام این خرافات و امثال آن، به محض اطلاع، گفته‌ایم: ﴿سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتٰنٌ عَظِيْمٌ﴾ [النور: ۱۶] پس هرکس چیزی از این خرافات را از ما روایت کند، یا آن را به ما نسبت دهد؛ به تحقیق که بر ما دروغ و افترا بسته است. هرکس حال ما را دیده باشد و در مجالس ما حضور یافته، از باورمان آگاه شده باشد، می‌داند که تمام این موارد را دشمنان دین به دروغ به ما بسته و افترا زده‌اند... پایان^۱.

کتاب مذکور دحلان، دو بخش دارد:

بخش اول: پیرامون ادعای اثبات توسل به مردگان و خواندن آن‌ها در اندوه‌ها و دشواری‌های می‌چرخد.

بخش دوم: پیرامون این شبهات و افتراءات دروغی است که بر پیروان دعوت شیخ بسته شده است.

بیان شد که شیخ عبدالله بن شیخ محمد بن عبدالوهاب با بیان ﴿سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتٰنٌ عَظِيْمٌ﴾، این بهتان‌ها را به صورت کلی و جزئی، از پیروان دعوت نفی کرد. اگر ترس از طولانی‌شدن کلام نمی‌بود، تمام بندهای مطالب دحلان را باطل می‌کردیم، اما شیخ محمد بشیر سهسوانی هندی در کتاب «صيانة الإنسان عن وسوسة الشيخ دحلان» ما را از پاسخ بر آن بی‌نیاز کرده است. وی تمام آنچه را که دحلان بنا کرده، ویران ساخته است؛ زیرا بدون اساس قرار داده شده بود؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْيٰنَهُ عَلٰى تَقْوٰى مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوٰنٍ خَيْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْيٰنَهُ عَلٰى شَفَا جُرْفٍ هٰرٍ فَاَنْهَارَ بِهٖۤ ۙ فِى نَارٍ جَهَنَّمَ ۗ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ﴾ [التوبة: ۱۰۹].

« آیا کسی که اساس (و بنیان) آن را بر ترس از الله و خشنودی (او) آن را بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس (و بنیان) آن برکنار پرتگاه سستی بنا نهاده است، پس (نا گهان) با او در آتش جهنم فرو ریزد؟ و الله گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

کتاب دحلان به طور کلی، آنگونه که شیخ محمد رشید رضا رحمته الله در مورد آن می‌گوید: «تمام مسائل آن بر دو قطب می‌چرخد: قطب دروغ و افترا بر شیخ و قطب جهل با تخطئه شیخ در آنچه که در آن مصیب است...»^۲

۱- مقدمه «صيانة الإنسان»، ص ۸.

۲- الهدية السنية، ص ۱۸.

شیخ محمد بشیر سهوانی در مورد این کتاب می‌گوید: «از کتابی که شیخ احمد بن زینی دحلان، که الله جل و علاه او را از گودال‌های خذلان نجات دهد، جمع‌آوری کرده و آن را «الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه» نامیده، آگاه شدم. مولف این کتاب باطل و ساقط و پست و خبیث، در دیباچه ادعا می‌کند که وی دلایل و مدارک قوی از آیات و احادیث نبوی را که اهل سنت در مورد زیارت قبر پیامبر ﷺ و توسل به او به آن‌ها استناد می‌کند، جمع‌آوری کرده است؛ کاملاً از او شگفت‌زده شدم که چگونه این ادعا را می‌کند، در حالی که یک حدیث احسن هم در این باب وجود ندارد! چه رسد به احادیث صحیح، پس مانند منتقد دانا، در این امر تأمل کردم که آیا او در این ادعا صادق است یا اینکه مانند مجادله‌گر کوری، دروغ می‌گوید؛ بعد از غور و تأمل دریافتم که ادعایش خالی از لباس صدق و حقیقت است، آن را به زیور بهتان و دروغ و باطنی خوار و زبون، آراسته دیدم»^۱.

آنچه بیان شد، نگاه مختصری به کتاب فرومایه دحلان بود. زبان‌ها و قلم‌های بسیاری، عبارات او را که ذره‌ای از حقیقت دعوت سلفیت و ایمان و اسلام پیروانش نمی‌داند، نقل کرده‌اند.

دحلان به افترازدن در این کتاب اکتفا نمی‌کند، بلکه دروغ‌ها و افترااتش بر پیروان این دعوت را در بسیاری از کتاب‌های دیگرش تکرار می‌کند. به عنوان نمونه، در موارد متعددی از دو کتاب «خلاصة الکلام فی بیان أمراء البلد الحرام» و «الفتوحات الإسلامیه بعد مضي الفتوحات النبویه» به بدگویی از این دعوت و ناسزاگفتن به پیروانش، از جمله امرا و علمای آل سعود و آل شیخ می‌پردازد، آنان را زنادقه و گاهی باغیان و گاهی خوارج توصیف می‌کند.

اما چه چیزی او را بر این کار وامی‌دارد، در حالی که - به ادعای خودش - برای ثبت تاریخ و ترسیم تصویر زندگی امت‌های پیشین برای امت حاضر و آینده می‌نویسد؟ او چگونه به خودش اجازه می‌دهد که بر پیروان این دعوت، دروغ آشکار ببندد؟ برای این کار، سببی جز تعصب دحلان به هوای نفسش و نگرانی به خاطر جایگاه اجتماعی و دینی‌اش در مکه و برابری کردن با والیان مکه در آن زمان، نیافتیم. در این صورت، نقل و دین و امانتش چه بهایی دارد؟!

شاید کسی بگوید: شاید دحلان از حقیقت آنچه که پیروان این دعوت بر آن هستند اطلاع نیافته است.

در پاسخ می‌گوییم: بسیار بعید است که دحلان بر این امر اطلاع نیافته باشد؛ زیرا این دعوت مبارک در حرمین شریفین منتشر شده بود و مردم در زمان دعوتگران نخستین آن، امام عبدالعزیز بن محمد بن سعود و پسرش امام سعود بن عبدالعزیز، شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، شیخ عبدالعزیز حصین، شیخ حمد بن ناصر معمر و دیگران در ابتدای قرن سیزدهم هجری، حقیقت این دعوت را می‌شناختند. مردم کتاب‌ها و آثار ائمه این دعوت را در میان یکدیگر رد و بدل می‌کردند، علمای حرمین چندین مرتبه با علمای این دعوت اجتماع کرده بودند. دحلان نیز - چنان‌که گذشت - در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری در مکه مکرمه زندگی می‌کرد؛ از این رو، حقیقت این دعوت بر او پوشیده نمانده است، والله المستعان».

مثال پنجم: دروغ شیعیان رافضی: «خاطرات همفر»

خاطرات ساختگی همفر، هدف کتاب حاضر است. این دروغ رافضی‌ها، شگفت‌آور نیست؛ زیرا - آنگونه که علما بیان کرده‌اند - آنان دروغ‌گوترین مردم هستند! دعوت شیخ نیز با عقاید باطلشان که بر اساس تعظیم غیر الله و تغییر عبادت از الله ﷻ به غیر الله می‌باشد^۱، مخالف است. اما قبل از بیان خاطرات همفر، برخی سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه را که در مورد آنان و مذهب و بیهوده‌کاریشان آگاه است، بیان می‌شود، در ادامه، سوابقی از آنان در زمینه اختراع کتاب‌ها و انتساب آن‌ها به دیگران؛ یا برای ترویج مذهب باطلشان یا برای تخریب پیروان حقیقت، می‌آید.

ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: «علمای نقل و روایت و اسناد، بر این امر اتفاق دارند که رافضی‌ها دروغ‌گوترین گروه هستند، دروغ در میان آنان قدیمی است؛ به همین دلیل، ائمه اسلام، ویژگی بارز آنان را دروغ زیاد می‌دانند. ابوحاتم رازی می‌گوید: از یونس بن عبدالاعلی شنیدم که می‌گفت: أشهب بن عبدالعزیز می‌گوید: از مالک در مورد رافضی‌ها سوال شد؟ وی چنین پاسخ داد: با آنان سخن مگو و از آنان روایت مکن که

۱- هم‌چنین شیخ در کتاب «الرد علی الرافضة» - چنانکه در ادامه می‌آید ان شاء الله - به مذهب ساختگی آنان پاسخ داده است. این کتاب از مواردی است که بر خشم روافض علیه شیخ رحمته الله علیه و عوت سلفی‌اش می‌افزاید.

دروغ می‌گویند. ابوحاتم می‌گوید: به ما روایت شد که حرمله می‌گوید: از شافعی شنیدم که می‌گفت: هیچ‌کس را گواه‌تر به ناحق از رافضی‌ها ندیده‌ام. مؤمل بن إهاب می‌گوید: از یزید بن هارون شنیدم که می‌گفت: از هر صاحب بدعتی به شرط آنکه دعوتگر نباشد نوشته می‌شود، جز رافضی‌ها که دروغ می‌گویند. محمد بن سعید اصبهانی می‌گوید: از شریک شنیدم که می‌گفت: علم را از هر کسی که با او ملاقات کردی بگیر جز رافضی‌ها؛ زیرا آنان حدیث می‌سازند و آن را دین برمی‌شمارند»^۱.

«به طور کلی، هرکس رافضی‌ها را از طریق کتاب‌ها و سخنانشان امتحان کند، می‌داند که آنان دروغ‌گوترین مخلوقات الله هستند»^۲.

«این گروه از دروغ‌گوترین مردم در امور نقلی و نادان‌ترین مردم در امور عقلی هستند. از منقولات آن چیزی را تصدیق می‌کنند که از نظر علما، باطل بدیهی است و چیزی را تکذیب می‌کنند که به صورت آشکار شناخته شده است و در بالاترین درجه تواتر در میان امت، نسل به نسل، قرار دارد. در مورد ناقلان علم و راویان حدیث و اخبار، میان کسی که معروف به دروغ‌گویی یا اشتباه یا جهل نسبت به آنچه نقل می‌کند؛ و میان شخص عادل حافظ ضابط و معروف به علم به آثار، تفاوت قائل نمی‌شوند، تکیه‌گاهشان در حقیقت امر بر تقلید است»^۳.

«اما تکیه‌گاه رافضه، امور سمعی است. آنان احادیث بسیار زیادی را به دروغ ساخته‌اند، بسیاری از آن احادیث در میان اهل سنت رواج یافته و افراد زیادی احادیثی از آن‌ها را روایت کردند، تا جایی که تشخیص راست از دروغ بر بیشتر مردم دشوار شده است، جز بر ائمه حدیث که از نظر متن و سند به علل حدیث آشنا هستند»^۴.

«کسی که رافضی‌گری را ایجاد کرد، یک زندیق بود که از روی عمد، آشکارا دروغ گفت، در حالی که می‌دانست دروغ است؛ مانند یهودیانی که دانسته و از روی عمد به الله ﷻ دروغ بستند، آنجا که خداوند فرموده است: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ

۱- منهاج السنة النبویة، ۵۹/۱.

۲- همان، ۴۶۷/۲.

۳- همان، ۸/۱.

۴- مجموع الفتاوی، ۲۸۹/۶.

بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿[الشوری: ۱۴]﴾؛ «و بی‌گمان کسانی که بعد از آنان وارث کتاب شده‌اند، درباره آن سخت در شک و تردیدند، (و نسبت به آن بدبینند)».

در مورد منافقان می‌گوید: «بزرگترین دروازه‌هایی که منافقان از آن وارد می‌شوند، دروازه تشیع و رافضی‌گری است؛ زیرا رافضه، نادان‌ترین و دروغ‌گوترین و جاهل‌ترین گروه‌ها نسبت به امور نقلی و عقلی هستند؛ تقیه را جز اصول دینشان قرار می‌دهند، چنان بر اهل بیت دروغ می‌بندند که فقط الله ﷻ می‌تواند آن‌ها را برشمارد؛ تا جایی که از جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کنند که گفت: تقیه، دین من و دین اجدادم است! در حالی که تقیه، چیزی جز شعار نفاق نیست؛ زیرا حقیقت تقیه نزد آنان این است که: آنچه را در دل‌هایشان نیست بر زبان‌هایشان جاری کنند، این، حقیقت نفاق است. از آنجا که تقیه از اصول دینشان است، در مورد هر آنچه که ناقلان از علی علیه السلام یا سایر اهل بیت که در آن موافقتی با اهل سنت و جماعت دارد، روایت می‌کنند، می‌گویند: این سخن را از روی تقیه گفته‌اند! بدین ترتیب، باب نفاق را برای قرامطه باطنیه باز کردند...»^۲.

شیخ الاسلام رحمته الله علیه - در بحث سخن از دولت عبیدیه - می‌گوید: «منظور این است که آنان از دروغ‌گوترین و مشرک‌ترین مردم بودند، در نسب و غیر نسب دروغ می‌گویند؛ بنابراین، بیشتر مشهده که ادعای نسب علوی را دارند، دروغ‌گو هستند...»^۳.

«اما در مورد عقل کافران شکی در این نیست که مؤمنان از آنان عاقل‌تر هستند؛ زیرا کافر عقل تشخیص‌دهنده‌ای دارد که او را از اینکه چیزی مانند سخنان بسیاری از اهل بدعت بگوید، منع می‌کند؛ آیا نمی‌بینی که بسیاری از عقلای کفار، به دروغ‌های رافضی‌ها راضی نمی‌شوند؟»^۴.

«این امر، مانند سخن رافضه و دروغ‌پردازان شبیه آنان است، کسانی که سخنان، تکذیب حق و تصدیق باطل را به همراه دارند...»^۵.

۱- همان، ۱۷/۴۴۵.

۲- همان، ۱۳/۲۶۳.

۳- همان، ۲۷/۱۷۵.

۴- درء التعارض، ۳/۳۲۰.

۵- همان، ۳/۳۷۴.

«بنابراین؛ هرکس از توحید و سنت دورتر باشد، به شرک و ابتداع و افترا نزدیکتر است؛ مانند رافضی‌ها که دروغ‌گوترین و مشرک‌ترین شهوت‌رانان هستند؛ چنان که در میان شهوت‌رانان، نسبت به توحید دروغ‌گوتر و دورتر را از آنان نمی‌بینی، تا جایی که مساجد الله را که در آن اسم الله ﷻ برده می‌شود تخریب می‌کنند؛ مساجد را از نمازهای جمعه و جماعات خالی می‌کنند، بر روی قبور زیارتگاه‌هایی می‌سازند، در حالی که الله ﷻ و رسولش ﷺ از این کار نهی کرده‌اند، حال آنکه الله منزّه در کتابش، فقط به ساختن مساجد فرمان داده است نه زیارت‌گاه‌ها»^۱.

برخی شیوه‌های دروغ‌پردازی رافضی‌ها

دکتر ناصر قفاری در «أصول مذهب الشیعة»^۲ می‌گوید: «روافض از تشابه اسمی برخی بزرگان‌شان با اسمی بزرگان اهل سنت، سوء استفاده کرده و جایجایی فکری ناپسندی را مرتکب شده‌اند که پژوهشگران حقیقت را گمراه می‌کند. آنان اسمی معتبر نزد اهل سنت را جستجو می‌کنند، سپس هر کدام را که در اسم و لقب، موافق با یکی از خودشان بدانند، حدیث یا روایت یا سخن آن شیعه را به او نسبت می‌دهند. به عنوان نمونه، محمد بن جریر طبری، امام مشهور سنی و صاحب تفسیر و تاریخ، در این اسم با محمد بن جریر بن رستم طبری از بزرگان شیعه همنام است، هر دو در بغداد و در یک عصر می‌زیستند و حتی وفاتشان در یک سال (۳۱۰هـ) بوده است. روافض از این تشابه اسمی، سوء استفاده کرده و بعضی مطالبی را که مؤید مذهبشان است، به امام ابن جریر نسبت داده‌اند، مانند: کتاب المسترشد فی الإمامة، در حالی که این کتاب از رافضی مذکور است. شیعه تا امروزه نیز برخی اخباری را که مؤید مذهبشان است به امام ابن جریر طبری نسبت می‌دهند. این کار روافض، سبب اذیت امام طبری در حیاتش نیز شده است. ابن کثیر به برخی عوام که امام طبری را به رافضی بودن متهم کردند و برخی جاهلان که نسبت الحاد به او دادند، اشاره می‌کند. کتابی در مورد حدیث غدیر خم در دو مجلد و قول به جواز مسح بر دو پا در وضو به او نسبت داده شده است.

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، ۱/ ۳۹۱.

۲- 1445- 1443/ 3.

به نظر می‌رسد که این تلاش روافض، از قدیم برای برخی علمای اهل سنت آشکار شده بود؛ چنان‌که ابن کثیر می‌گوید: «برخی علما ادعا می‌کنند که دو ابن جریر است: یکی شیعه که این موارد به او نسبت داده می‌شود، دیگری ابوجعفر که از این صفات منزّه می‌باشد»^۱.

این قولی را که ابن کثیر به بعضی علما نسبت می‌دهد، عین حقیقت است؛ چنان‌که این امر از طریق کتب زندگی‌نامه‌ها و آثار آن دو که زمین تا آسمان با هم تفاوت دارند نیز آشکار می‌گردد. تفاوت آثار این دو، قابل قیاس نیست، عقیده امام ابن جریر، به هیچ وجه، با روافض هماهنگ نمی‌شود؛ زیرا او یکی از ائمه اسلام و از نظر علمی و عملی متمسک به کتاب الله ﷻ و سنت رسولش ﷺ است.

رافضی دیگری غیر از طبری اولی وجود دارد که ابوجعفر طبری نامیده می‌شود، هرچند استاد فؤاد سزکین آن دو را یکی می‌داند، اما بیش از دو قرن با هم فاصله دارند. روزنامه مدینه منوره، حکایتی دروغین - از ابن رافضی اخیر - با عنوان «عقد الزهراء» منتشر کرده است، اگر بهره‌کشی روافض از تشابه در اسامی نبود، این حکایت منتشر نمی‌شد.

دیگرانی مثل ابن جریر هستند؛ مانند ابن قتیبه که نام دو نفر است: یکی عبدالله بن قتیبه، رافضی غلوکننده؛ و دیگری عبدالله بن مسلم بن قتیبه از افراد مورد اعتماد اهل سنت که کتابی به نام «المعارف» تألیف کرده است، سپس رافضی مذکور به قصد گمراه کردن، کتابی با همان عنوان - یعنی «المعارف» - تألیف کرد.

پژوهشگران در انتساب کتاب «الإمامة والسياسة» به ابن قتیبه سنی، به دلیل سخنان باطلی که در آن وجود دارد، حیرت‌زده شده‌اند؛ و برخی کوشیده‌اند مولف را بشناسند، اما موفق نشده‌اند؛ مثلاً دکتر عبدالله عسیلان می‌گوید: «تلاش زیادی کردم تا شخصیت حقیقی مولف کتاب الإمامة والسياسة را بشناسم، اما به چیزی دست نیافتم»^۲.

۱- البداية والنهاية، ۱۱/۱۴۶.

۲- كتاب الإمامة والسياسة في ميزان التحقيق العلمي، عبدالله عسیلان، ص ۲۰.

وی این تصور را مطرح کرده است که مؤلف از پیروان امام مالک رحمته الله باشد^۱، با وجود لکه آشکار و واضح رافضی که در این کتاب وجود دارد؛ یعنی بدگویی از صحابه رضی الله عنهم و این ادعا که علی بیعت ابوبکر را نپذیرفت؛ به این دلیل - چنان که مولف ادعا می‌کند - که بر این کار سزاوارتر بود. دکتر امثال این مورد را از کتاب مذکور می‌آورد^۲. دسیسه‌های روافض و اینکه دو ابن قتیبه وجود دارد و کتاب الإمامة والسیاسة از آن رافضی است، بر او و بسیاری پوشیده مانده است، حتی با وجود اهمیتی که این امر دارد، هرگز ندیدم کسی آن را یادآوری کند. در اینجا مجال بسط این موضوع نیست و پژوهشی مستقل می‌طلبید^۳.

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۷-۱۹.

۳- فائده: خلاصه دلایل دکتر عبدالله عسیلان در «کتاب الإمامة والسیاسة في میزان التحقيق

العلمی» برای ابطال انتساب کتاب «الإمامة والسیاسة» به ابن قتیبه رحمته الله بدین قرار است:

دلیل اول: از میان کسانی که زندگی‌نامه ابن قتیبه را نوشتند، هیچ کدام بیان نکردند که او کتابی در زمینه تاریخ با نام الإمامة والسیاسة نوشته باشد، از تألیفات تاریخی او فقط کتاب المعارف و کتابی که مولف کشف الظنون آن را با نام (تاریخ ابن قتیبه) بیان کرده و یک نسخه خطی از آن در الخزانة الظاهرية دمشق با شماره (۸۰) تاریخ موجود است، می‌شناسیم.

دلیل دوم: هرکس کتاب را مرور کند، احساس خواهد کرد که ابن قتیبه در دمشق و مغرب اقامت کرده است، در حالی که وی هرگز از بغداد خارج نشده جز به سوی دینور.

دلیل سوم: در این کتاب، مطالبی وجود دارد که با امور متفق علیه، مخالف هستند؛ به عنوان مثال

تحت عنوان (بایة علی کرم الله وجهه بیعة أبي بكر رضی الله عنه) (می‌گوید: «آنگاه علی کرم الله وجهه نزد

ابوبکر آورده شد در حالی که می‌گفت: من بنده الله رحمته الله و برادر رسولش صلی الله علیه و آله هستم. به او گفتند: با

ابوبکر بیعت کن. گفت: من برای این کار از شما شایسته‌ترم، با شما بیعت نمی‌کنم در حالی که

سزاوارتر است شما با من بیعت کنید!!» در حالی که ابن قتیبه در کتاب (الاختلاف في اللفظ

والرد علی الجهمية والمشبهة، ص ۴۷) که انتسابش به وی مورد اتفاق است، رافضی‌ها را به دلیل

ناسزاگویی به صحابه رسول الله به کفر نسبت می‌دهد و می‌گوید: «همچنین آنان را دیده‌ام،

هنگامی که غلو رافضه را در دوستی علی و تقدیم او بر کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه‌اش رضی الله عنهم او را

بر علی مقدم داشتند؛ و ادعای مشارکت علی با پیامبر در نبوتش و علم غیب برای ائمه از میان

فرزندان علی و آن سخنان و کارهای پنهانی که دروغ و کفر را با جهل و حماقت زیاد یکجا کرد،

دیدند، ناسزاگویی آنان به سلف برگزیده و نفرت و بیزاری‌شان از آنان را دیدند». بعد از این،

چگونه کتابی پُر از ناسزاگویی به صحابه گرامی به ابن قتیبه نسبت داده می‌شود؟!!

دلیل چهارم: روش و اسلوب مولف الإمامة والسیاسة به طور کامل با روش و اسلوب ابن قتیبہ در کتابهایش که در دسترس ماست متفاوت است. از خصوصیات بارز روش ابن قتیبہ این است که آثارش را با مقدمه‌های طولانی آغاز می‌کند که در این مقدمه‌ها، روش و هدف مولف را بیان می‌کند؛ اما مولف الإمامة والسیاسة بر خلاف این روش عمل می‌کند، چون مقدمه کتابش بسیار مختصر است و از سه سطر تجاوز نمی‌کند. بعلاوه، اسلوب نیز متفاوت است و مانند اسلوب کتاب الإمامة والسیاسة، در آثار ابن قتیبہ سراغ نداریم.

دلیل پنجم: مولف کتاب از ابن ابی لیلی به گونه‌ای روایت می‌کند که انگار با او دیدار داشته و ابن ابی لیلی، همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه و قاضی کوفه متوفای سال ۱۴۸ است؛ حال آنکه مشهور است ابن قتیبہ در سال ۲۱۳ یعنی شصت و پنج سال پس از وفات ابن ابی لیلی متولد شده است!!

دلیل ششم: خاورشناسان به تحقیق در مورد انتساب کتاب علاقه نشان دادند که اولین آنان، (دی جینجوس) در کتاب (تاریخ الحکم الإسلامی فی أسبانيا) است، سپس دکتر (ر. دوزی) در کتاب (التاریخ السیاسی والأدبی لآسبانيا) او را تأیید کرده است. بروکلیمان در تاریخ الأدب العربی، بارون دی سلان در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه پاریس با عنوان أحادیث الإمامة والسیاسة، و مارگولیوس در کتاب دراسات عن المؤرخین العرب از این کتاب نام برده‌اند و تمام آنان، بیان کرده‌اند که این کتاب به ابن قتیبہ منسوب شده و امکان ندارد که از او باشد.

دلیل هفتم: هیچ یادی از روایان و استادانی که ابن قتیبہ در کتابهایش معمولاً از آنان روایت می‌کند، در این کتاب نشده است.

دلیل هشتم: از کتاب چنین به نظر می‌رسد که مولف، اخبار فتح اندلس را به صورت شفاهی از مردمی که در عصر جنبش این فتح بودند، روایت می‌کند؛ از جمله: (حدثنی مولاة لعبدالله بن موسی حاصر حصنها التي كانت من أهله) در حالی که مشهور است فتح اندلس در سال ۹۲، یعنی حدود صد و بیست و یک سال قبل از تولد ابن قتیبہ رخ داده است!!

دلیل نهم: کتاب الإمامة والسیاسة شامل اشتباهات تاریخی آشکاری است، مثلاً ابوالعباس و سفاح را دو شخصیت مختلف معرفی می‌کند!! هارون الرشید را جانشین مستقیم مهدی قرار می‌دهد!! و گمان می‌کند که هارون الرشید ولایت عهدی را به پسرش مأمون و پس از آن، به پسرش امین اختصاص داد!! اما با مراجعه به کتاب المعارف ابن قتیبہ، اطلاعات صحیحی از سفاح و رشید به دست می‌آید که مخالف سخنان مولف الإمامة والسیاسة است.

دلیل دهم: در این کتاب، روایانی مانند (ابومریم و ابن عفیر) وجود دارد که ابن قتیبہ در هیچ یک از کتابهایش از آنان روایت نکرده است.

دلیل یازدهم: در این کتاب، عباراتی آمده که در آثار ابن قتیبہ نیست؛ مانند (وذكروا عن بعض المشيخة)، (حدثنا بعض المشيخة). چنین ترکیب‌هایی به طور کامل از اسلوب و عبارات ابن قتیبہ به دور است و در هیچ یک از کتابهایش نیامده است.

دلیل دوازدهم: لازم به ذکر است که مولف الإمامة والسیاسة به انسجام و هماهنگی مطالب اهمیتی نمی‌دهد، چنانکه خبری را می‌آورد سپس به خبر دیگری منتقل می‌شود، آنگاه باز می‌گردد تا خبر اول را تکمیل کند. این هرج و مرج با روش ابن قتیبه که انسجام و هماهنگی مطالب را هدف می‌گیرد، سازگار نیست.

دلیل سیزدهم: مولف الإمامة والسیاسة از دو نفر از علمای بزرگ مصر روایت می‌کند، در حالی که ابن قتیبه هرگز وارد مصر نشد و از این دو عالم چیزی دریافت نکرد.

دلیل چهاردهم: ابن قتیبه، جایگاه والایی نزد علما دارد، چنانکه نزد علما، اهل سنت و مورد اعتماد از نظر علمی و دینی به شمار می‌رود؛ سلفی می‌گوید: «ابن قتیبه از ثقات و اهل سنت بود»؛ ابن حزم می‌گوید: «در دین و علمش ثقه بود». خطیب بغدادی نیز چنین نظری دارد. ابن تیمیه می‌گوید: «ابن قتیبه از منتسبان به احمد و اسحاق و مدافعان مذاهب مشهور سنت است... او خطیب سنت است، چنانکه جاحظ خطیب معتزله است». آیا شخصی که نزد علمای بزرگ و محقق چنین جایگاهی داشته باشد، عاقلانه است که مولف کتاب الإمامة والسیاسة باشد که تاریخ را لکه‌دار می‌کند و به صحابه گرامی رضی الله عنہم آنچه را که سزاوارشان نیست نسبت می‌دهد؟! پایان کلام دکتر عسیلان.

شیخ دکتر علی نفیع العلیانی - وفقه الله - در کتاب «عقیده الإمام ابن قتیبه، ص ۹۰ - ۹۳» می‌گوید: «پس از آنکه کتاب الإمامة والسیاسة را به صورت کلی مطالعه کردم، به این نظر متمایل شدم که مولف آن، رافضی خبیثی است که خواسته این کتاب را در کتب ابن قتیبه قرار دهد؛ به دلیل کثرت این کتابها و با توجه به اینکه نزد مردم به دفاع از اهل حدیث مشهور است، احتمال می‌رود از روافض مغرب باشد؛ زیرا ابن قتیبه شهرت نیکویی در مغرب دارد. دلایلی که رافضی بودن مولف الإمامة والسیاسة را تقویت می‌کند به قرار ذیل است:

دلیل اول: مولف الإمامة والسیاسة از زبان علی رضی الله عنہ روایت می‌کند که به مهاجران گفت: «ای گروه مهاجران! از خدا بترسید و پادشاهی محمد در میان عرب را از منزل و داخل خانه او خارج نکنید تا به منزل و داخل خانه خود درآورید، و اهل بیت او را از جایگاه اصلی‌شان در میان مردم محروم نکنید. ای گروه مهاجران! به خدا سوگند! که ما شایسته‌ترین مردم به پیامبر خدا هستیم؛ زیرا ما اهل بیت او هستیم و در این امر از شما سزاوارتریم... به خدا سوگند! چنین فردی در میان ما وجود دارد، پس از شهوات نفسانی پیروی نکنید که از راه خدا منحرف خواهید شد». در حالی که فقط شیعه خلافت را میراث اهل بیت می‌داند.

دلیل دوم: مولف الإمامة والسیاسة بدگویی‌های بسیاری به صحابه رسول الله روا می‌دارد؛ چنانکه ابن عمر را ترسو، سعد بن ابی وقاص را حسود به تصویر کشیده و بیان کرده که محمد بن مسلمه بر علی ابن ابی طالب خشمگین شد؛ چون علی مرحب یهودی را در خیبر به قتل رساند، و عایشه رضی الله عنہا دستور قتل عثمان رضی الله عنہ را صادر کرد.

دکتر قفاری - هم‌چنین - می‌گوید: «از آن جمله: این است که روافض عادت دارند کتاب‌هایی تألیف کنند و آن‌ها را به برخی مشاهیر اهل سنت نسبت دهند؛ چنان‌که کتاب «سر العالمین» را تألیف کردند و به ابوحامد غزالی نسبت دادند. یا اولین کتابی که روافض آن را با عنوان «أبجد الشیعة»، منظورم کتاب «سلیم بن قیس» است، تألیف کرد، به اقرار برخی بزرگان روافض، آشکار شده است که ساختگی است، اما می‌گویند: به خاطر هدف صحیحی ساخته شده است! گویی این ساختن را تا زمانی که به نظرشان هدف صحیحی داشته باشد، برای خود جایز می‌دانند.

این باب نزد روافض، از یک طرف به دلیل حساسیت و از طرفی دیگر، به دلیل اهمیت کشف حقیقت مذهبشان، تحقیق مستقلی را می‌طلبد.

در حالی که این فرقه بر رسول الله ﷺ و صحابه وی ﷺ و اهل بیتش دروغ می‌بندند، آیا بر دیگران نیز بسیار دروغ نخواهند بست؟!^۱

بدگویی از صحابه، از بارزترین خصوصیات رافضه است، هر چند خوارج در این کار با آنان مشارکت دارند، اما خوارج از تمام صحابه بدگویی نمی‌کنند.

دلیل سوم: مولف الإمامة والسیاسة بیان می‌کند که مختار بن ابی عبید از جانب مصعب بن زبیر به این دلیل به قتل رسید که به سوی آل رسول الله فراخواند، و خرافات و ادعای وحی مختار را بیان نمی‌کند. رافضه، مختار بن ابی عبید را به این دلیل که از قاتلان حسین ﷺ انتقام گرفت دوست دارند. در حالی که مشخص است ابن قتیبه رحمته الله مختار را از خروج‌کنندگان علیه خلیفه نام برده و بیان کرده که مختار ادعا می‌کرد جبرئیل نزدش می‌آید، «المعارف، ص ۴۰۱».

دلیل چهارم: مولف الإمامة والسیاسة نقش عبدالله بن سبأ در این فتنه را هرگز بیان نکرده و نامش را به صورت مطلق در کتابش نیاورده است، در حالی که اغلب علمایی که در مورد فتنه میان صحابه نوشته‌اند، نقش عبدالله بن سبأ را بیان کرده‌اند؛ از جمله ابن قتیبه در کتاب «المعارف، ص ۶۲۲». این امر دلالت دارد که مولف الإمامة والسیاسة رافضی است؛ زیرا آنان انکار می‌کنند که اساس مذهبشان، برگرفته از یهود است.

دلیل پنجم: مولف الإمامة والسیاسة در مورد خلافت خلفای سه‌گانه، ابوبکر و عمر و عثمان، فقط بیست و پنج صفحه و در مورد فتنه میان صحابه دویست صفحه نوشته است. این امر، با روش سلف صالح که از بیان اختلافات صحابه باز می‌ایستند، مخالف است. مولف الإمامة والسیاسة هدفی شیطانی را از این کار دنبال می‌کند، آنگاه که تاریخ درخشان و روشن را مختصر می‌کند و صفحات کتاب را از تاریخ جعلی که فقط اندکی از آن ثابت است سیاه می‌کند. این کار، از اخلاق مرسوم و عادی روافض است. از گمراهی و خواری به الله پناه می‌بریم».

یکی از علمای روافض کتاب «المراجعات» را به دروغ ساخت

این کتاب را بزرگ روافض، عبدالحسین شرف الدین موسوی^۱ تألیف کرد و مکاتباتی جعلی را در آن منتشر کرد، با این ادعا که بین او و شیخ الأزهر در زمانش: شیخ سلیم البشیری^۲، رد و بدل شده و با اقرار شیخ سلیم بر صحت مذهب شیعه پایان یافته است؟ دکتر ناصر قفاری می‌گوید: «اما کتاب «المراجعات»؛ کنترل کار دعوتگران تشیع را به دست گرفته است، آن را یکی از بزرگترین وسائل برای فریب مردم قرار داده‌اند؛ یا به عبارتی دقیق‌تر، پیروان و شیعه‌هایشان را با آن می‌فریبند؛ چون اهل سنت از این کتاب و ده‌ها کتاب دیگر که از چاپخانه‌های روافض بیرون آمده است، چیزی نمی‌دانند؛ مگر کسی که توجه و اهتمام خاصی به مذهب شیعه داشته باشد. این کتاب - به ادعای بعضی از روافض - بیش از صد مرتبه به چاپ رسیده است.^۳

این کتاب، به ادعای مؤلفش، یکی از وقایع همگرایی بین اهل سنت و شیعه است و مکاتبات میان شیخ الأزهر سلیم البشیری و عبدالحسین شرف الدین موسوی را که با اقرار شیخ الأزهر بر صحت مذهب روافض و بطلان مذهب اهل سنت پایان یافت، بیان می‌کند!

بدون شک، این کتاب به دروغ در مورد شیخ الأزهر ساخته شده است و دلایل دروغ و ساختگی بودن آن فراوان است؛ از جمله:

دلیل اول: این کتاب، نامه‌های رد و بدل شده میان شیخ الأزهر سلیم البشیری و این رافضی را به تصویر می‌کشد، در حالی که فقط از سوی رافضی منتشر شده است و هیچ موردی از بشری صادر نشده که آن را اثبات کند.

انتشار کتاب توسط این رافضی، خالی از هر نوع سندی است؛ بگونه‌ای که هیچ نوع سندی که صحت انتساب این مکاتبات را به سلیم بشری اثبات کند، در آن نیامده است؛ چنان‌که در بعضی کتاب‌های خطی دوطرفه، تصاویری می‌آید. این کتاب ۱۱۲

۱- از بزرگان شیعه در عصر حاضر که سال ۱۲۹۰هـ در کاظمیه متولد شد و سال ۱۳۷۷هـ در بیروت از دنیا رفت. طبقات أعلام الشیعة، آغا بزرگ، ۳/ ۱۰۸۰.

۲- سلیم بن ابی فراج البشیری، دو مرتبه ریاست الأزهر را بر عهده داشت و سال ۱۳۳۵هـ در قاهره وفات یافت. الأعلام، ۳/ ۱۸۰.

۳- احمد مغنیه: الخمينی أقواله وأفعاله، ص ۴۵.

مکاتبه دارد که ۵۶ مورد از آن، سهم بشری است، آیا تمام این مکاتبات آمده است؟! این امر، اساساً صحت انتساب مکاتبات به شیخ را زیر سؤال می‌برد.

دلیل دوم: سازنده این کتاب، آن را بیست سال پس از وفات بشری منتشر کرده است؛ چون بشری در سال ۱۳۳۵هـ درگذشت و اولین چاپ کتاب مراجعات مربوط به سال ۱۳۵۵هـ در صیدا است.^۱

دلیل سوم: اسلوب این مکاتبات یکی است که همان اسلوب رافضی است و حتی یک مکاتبه هم اسلوب بشری را دربر ندارد. این امر، بدون تردید، این رافضی را رسوا و دروغ وی را اثبات می‌کند. حتی خود رافضی هم در مقدمه به ناچار خودش را رسوا می‌سازد؛ زیرا نمی‌تواند مکاتباتی با اسلوب بشری بسازد؛ بنابراین، اقرار می‌کند که این نامه‌ها را با اسلوب مخصوص خودش ساخته است: «ادعا نمی‌کنم که در این نوشته‌ها بر متونی که در آن زمان میان ما برقرار بوده است بسنده شده است و هم‌چنین ادعا نمی‌کنم که هیچ یک از الفاظ این مراجعات توسط من نوشته نشده است»^۲. بر این لکه ننگ، رسوایی دیگری نیز به این نحو می‌افزاید: در این نامه‌ها آنچه متناسب با موقعیت و از روی خیرخواهی و ارشاد بود را افزود!!^۳.

دلیل چهارم: نشانه‌های بی‌شماری از ساختگی بودن و دروغ‌پردازی در مطالب این کتاب وجود دارد؛ از جمله:

شیخ الأزهر سلیم بشری - که در آن وقت شیخ الأزهر از نظر علمی و جایگاه بوده است نه در منصب و مسؤولیت (شغل) - تفسیر باطنی از کتاب الله به این رافضی می‌دهد، در حالی که تفسیر باطنی، تأویلی است که حتی کوچکترین دانشجویان علم هم آن را نمی‌پذیرند چه رسد به شیوخ الأزهر. اما این رافضی نقل می‌کند که شیخ الأزهر که در مورد این مکاتبه‌اش که تأویلات باطنی را دربرداشت، گفت: «... در منشور پایانی‌ات، آیات محکم و دلایل استواری آورده‌ای، پس کسی که به تو پاسخ دهد، بدترین لجوجان و مغرورترین معترضان است که در باطل مجادله می‌کند»^۴!

۱- نک: مقدمة المراجعات؛ طبقات أعلام الشيعة، ۱۰۸۶/۳.

۲- نک: مقدمة المراجعات، چاپ هفتم، ص ۲۷.

۳- همان.

۴- المراجعات، ص ۷۴.

این رافضی، در ادامه اقرار شیخ الأزهر را بر صحت و تواتر احادیثی که نزد اهل حدیث، ضعیف یا موضوع هستند نقل می‌کند، در حالی که کوچک‌ترین دانش‌آموزان هم از ضعف یا وضع این احادیث جاهل نیستند، چه رسد به شیخ الأزهر؛ در حالی که در آن دوران، کسی به منصب ریاست نمی‌رسید مگر اینکه از چشمه علم سیراب شده بود و در علوم اسلامی اطلاعات زیادی می‌داشت.

فراتر از آن، رافضی مذکور، تصویر ضعیفی از شیخ الأزهر ارائه می‌دهد، حتی در شناخت احادیث کتب اهل سنت نه کتب شیعه، چنان‌که شیخ الأزهر - اینگونه که این رافضی ادعا می‌کند- در نامه‌ای چنین می‌گوید: «از غدیر زیاد گفتی، پس حدیث آن از طریق اهل سنت را برای ما بیاور تا در آن بیندیشیم»^۱. بشری در نامه‌ای دیگر- چنان‌که این رافضی ادعا می‌کند- می‌گوید: «حدیث وراثت از طریق اهل سنت بر ما روایت شده است والسلام!!»

آیا شیخ الأزهر این مسأله را نمی‌داند؟ آیا شیخ الأزهر در حالی که کتابخانه‌هایی داشت، از بحث کردن ناتوان است؟ آیا در برابر این رافضی از پای درمی‌آید، در حالی که علما و دانشجویان الأزهر را دارد؟ چه زمانی از دیدگاه محدثین اهل سنت، رافضی در نقل حدیث امین به شمار رفته است؟! پایان کلام دکتر قفاری^۲. بسیاری از اهل سنت، بر این کتاب ساختگی پاسخ داده‌اند^۳.

بیان دکتر طارق عبدالحلیم بشری، یکی از نوادگان شیخ سلیم، در مورد کتاب «المراجعات»

«الله منزّه را به خاطر نعمت اسلام و بخشش ایمان سپاس می‌گویم و بر رسولش ﷺ درود می‌فرستم که مبعوث به هدایت، معروف به راستی و امانت در تمام کارهایش است، از دروغ و نیرنگ و نفاق و دروغگویان و فریبکاران و منافقان، در رأس آنان

۱- همان، ص ۲۰۴.

۲- مسأله التقرب بین أهل السنة والشیعة، ۲/ ۲۱۳-۲۱۶.

۳- نک: وقفات مع المراجعات، شیخ عثمان الخمیس؛ البینات فی الرد علی أباطیل المراجعات، شیخ محمود زعبی؛ الحجج الدامغات لنقض کتاب المراجعات، أبو مریم الأعظمی؛ السیاط اللاذعات فی کشف کذب وتدلیس صاحب المراجعات، عبدالله بن عبشان الغامدی؛ المراجعات المفتراة علی شیخ الأزهر البشری، دکتر علی السالوس؛ کتاب المراجعات کتاب الکذب والمفتریات، راشد بن عبدالمعطی بن محفوظ؛ مجمل عقائد الشیعة والمراجعات فی المیزان، أبو عبدالله النعمانی.

روافض که نزدیک است به سبب دروغ آنان زمین منفجر شود، به سبب بهتان و اِفک آنان، کوه‌ها به لرزه درآیند، به الله ﷻ پناه می‌برم. این امر، ادعای ما در مورد این گمراهان نیست، بلکه اقوال ائمه اهل سنت و جماعت در تمام عصرها، در این امر مشترک است. اینک اقوال این بزرگان در مورد آن بدعتگزاران بیان می‌شود:

اشهب می‌گوید: از امام مالک رحمته الله در مورد رافضی‌ها سوال شد و او چنین پاسخ داد: با آنان سخن مگو و از آنان روایت مکن؛ زیرا آنان دروغ می‌گویند. حرمه می‌گوید: از شافعی شنیدم که می‌گفت: از رافضی‌ها، کسی را گواه‌تر به ناحق ندیده‌ام. یزید بن هارون می‌گوید: از هر صاحب بدعتی تا زمانی که دعوتگر نباشد نوشته می‌شود، جز از روافض، زیرا آنان دروغ می‌گویند. شریک قاضی می‌گوید: با هرکس که روبرو شدی از او علم بگیر جز رافضی‌ها؛ زیرا آنان حدیث می‌سازند و آن را دین می‌گیرند.

جعفر صادق رحمته الله می‌گوید:

«خدا ﷻ رحمت کند آن بنده‌ای را که باعث دوستی ما با مردم شود، نه اینکه دشمنی ما را در دل آنان بکارد. به خدا سوگند، اگر سخن ما را درست به دیگران منتقل کنند، عزیزترین انسان خواهند بود و کسی نخواهد توانست بر آنان اشکالی وارد کند؛ اما یک کلمه می‌شنوند و ده کلمه بر آن می‌افزایند»^۱.

«در میان کسانی که خود را شیعه می‌دانند کسانی هستند که از یهود و نصارا و مجوس و مشرکین بدترند»^۲. این سخن را در مورد زرارة بن أعین، بزرگ‌ترین راوی شیعه به صورت مطلق گفته است!!

«هرگاه امام قائم ظهور کند از شیعیان دروغین شروع خواهد کرد و آنان را خواهد کشت»^۳.

«خداوند ﷻ هیچ آیه‌ای در مورد منافقان نازل نفرمود، مگر اینکه بر کسانی که مدعی تشیع هستند قابل تطبیق است»^۴.

۱- روضة الکافی، ص ۱۹۲.

۲- رجال الکشی، ص ۲۵۲.

۳- همان، ص ۲۵۳.

۴- همان، ص ۱۵۴.

«برخی از کسانی که خود را شیعه ما می‌دانند، چنان دروغ‌پردازند که شیطان هم به دروغشان نیاز پیدا می‌کند»^۱.

محمد باقر رحمته می‌گوید: «اگر تمام مردم، شیعه ما باشند، سه چهارم آنان شگاک و یک‌چهارم باقی‌مانده، احمق خواهند بود!»^۲.

محمد باقر بهبودی می‌گوید: «متأسفانه این احادیث - یعنی احادیث ضعیف و دروغین - را در روایات شیعه بیشتر از روایات اهل سنت می‌یابیم»^۳.

تنها دلیلی که سبب شد، بر کار این دروغگویان بهتان‌زننده پردازم، این بود که یکی از برادران بزرگوار از بحرین، با فرستادن نامه‌ای به من، در برابر رافضی‌ها و تلاششان برای نشر دروغی که یکی از ائمه بزرگشان به نام شرف الدین موسوی بافته بود و آن را «المراجعات» نامیده بود، آن را به چاپ رسانیده و میان اهل سنت توزیع کرده بود؛ تا عقل کسانی را که عقلشان بی‌جان است جذب کند؛ دلایل‌شان را در جدال، سست کند، یاری خواست. وی بیان کرده که بعضی می‌گویند: چگونه از خانواده بشری چیزی در تکذیب این امر نمی‌شنویم، در حالی که از دهه‌ها پیش، شایع و مشهور شده است!؟

من به عنوان نوه شیخ الإمام سلیم البشری، شیخ الاسلام و شیخ الأزهر، کسی که موسوی خواب‌های پریشان و توهماتش را بر او افترا بسته است، به تمام کسانی که بر این افترای آشکار به نام المراجعات، چشم دوخته‌اند، می‌گویم: این کتاب هیچ ارتباطی به شیخ بشری رحمته ندارد؛ او هرگز آن مطالب را ننوشته است و هیچ سوالی از او نشده که به آن پاسخ داده باشد؛ موسوی دروغگو، توهماتش را چندین سال پس از وفات بشری منتشر کرده است؛ تا مراجعات دروغینش بدون پاسخی راستین منتشر شود. اگر اثری از این توهم ساختگی وجود می‌داشت، فرزندانش - که نه نفر بودند و برخی از آنان عالمانی بی‌نظیر مانند جدّم شیخ عبدالعزیز بشر امام عربی و جاحظ عصر بودند - آن را می‌یافتند، یا پس از آنان، نوه‌هایش آن را می‌یافتند، چنان که دایی‌هایم حسین و عبدالحمید عبدالعزیز بشری، پیش‌نویس‌های کتاب شیخ عبدالعزیز را پس از وفاتش یافتند، پس از تحقیق، آن را در کتاب «قطوف» به چاپ رساندند، یا استاد بزرگوار، دایی

۱- الروضة من الکافی، ص ۲۱۲.

۲- رجال الکشی، ص ۱۷۹.

۳- مقدمه صحیح الکافی.

ما مستشار طارق عبدالفتاح بشری، که در منزل شیخ سلیم بزرگ شد، در جستجوی آنچه که شیخ پس از وفاتش به جا گذاشت، تلاش کرد. یا آن دسته از فرزندان نوه‌هایش که به علم شرعی اهتمام ورزیدند و برای کشف آثار پنهان شیخ کوشیدند آن را می‌یافتند. این سه نسل گذشتند و هیچ‌کس ذره‌ای از این اثر هرگز نشنید، مگر از طریق کسی که سنگریزه‌های زمین به دروغگو بودن و بهتان‌ش گواهی می‌دهند. مایه شگفتی ما این است که وقتی دین این رافضی‌ها، تکفیر صحابه رضی الله عنهم و بستن دروغ بر آنان است، در حالی که صحابه رضی الله عنهم، بزرگان و سروران امت اسلامی هستند، چگونه دروغ و بهتان‌شان بر شیخ الاسلام سلیم بشری، شگفت و عجیب می‌نماید؟!

شماری از علمای اهل سنت، بر اوهام موسوی پاسخ داده‌اند؛ از جمله: علامه محدث آلبانی که احادیث ضعیف و موضوعی را که موسوی، کتاب مراجعات را با آن‌ها پُر کرده، تخریح نموده است. شیخ عثمان خمیس پاسخ قانع‌کننده و مفصلی به این کتاب داده است که در این مورد، مرجع به شمار می‌رود.

دوست دارم به بعضی از آن پاسخ‌ها که بر بطلان انتساب این ثمره غیر شرعی که از توهمات و تخیلات موسوی تراوش کرده، ارجاع دهم...» دکتر طارق در ادامه، بر بعضی مطالب کتاب «المراجعات» پاسخ داده است. خداوند عز وجل به او پاداش خیر عنایت فرماید!

مبحث سوم:

خلاصه خاطرات همفر

همفر، خاطراتش را با این عبارت آغاز می‌کند: «از گذشته‌های دور حکومت بریتانیای کبیر در این اندیشه بود که امپراطوری بزرگ و گسترده خود را چگونه حفظ کند؛ چنان‌که امروزه، وسعت این امپراطوری تا بدان جا رسیده که خورشید از دریای آن طلوع کرده و دوباره در دریای آن غروب می‌کند؛ هرچند، حکومت ما در مقایسه با مستعمرات بی‌شمارش همچون هند، چین، کشورهای خاورمیانه، کشوری کوچک است. اگر چه ما در بخش‌های بزرگی از این کشورها سیطره نداشتیم و کار را خود مردم انجام می‌دادند، اما سیاست‌های ما در این کشورها به صورت فعال و موفقیت‌آمیز اجرا می‌شد و به سوی حاکمیت کامل بر آن‌ها گام برمی‌داشتیم. بنابراین، ما باید به دو نکته می‌اندیشیدیم:

۱- در مناطقی که بر آن‌ها تسلط پیدا کردیم حاکمیت خود را حفظ کنیم.

۲- بخش‌هایی که هنوز زیر سلطه ما نبودند را به مستعمرات خود بیفزاییم».

همفر در ادامه، برای بیان مأموریت خویش و نگرانی حکومتش می‌گوید:

«کار در کمپانی هند شرقی به من سپرده شد. این کمپانی اگر چه هدف آشکارش بازرگانی بود، اما در حقیقت راه‌های تسلط بر هند و به چنگ آوردن سرزمین‌های دور شبه قاره هند را جستجو می‌کرد... اما اوضاع کشورهای اسلامی ما را نگران می‌کرد... روزگاری اسلام دین زندگی و حاکم بوده است... ما اطمینان نداشتیم (عثمانی‌ها) و (پادشاهان ایران) نسبت به اسباب شکست برنامه‌های سلطه‌گرانه ما آگاه نشوند... ما از عالمان مسلمان بسیار نگران بودیم، علمای الازهر، علمای عراق و ایران استوارترین سد در برابر آرزوهای ما بودند».

همفر چنین ادامه می‌دهد:

«در سال ۱۷۱۰م وزارت مستعمرات من را به مصر، عراق، تهران، حجاز و آستانه فرستاد، من را فرستاد تا اطلاعات کافی به منظور تقویت راههایی برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و گسترش تسلط بر سرزمینهای اسلامی جمع‌آوری کنم. در همان وقت، نه نفر دیگر از بهترین کارمندان وزارت که فعالیت نشاط و دلبستگی کافی برای تحکیم سلطه حکومت بر سایر اجزای امپراطوری و دیگر کشورهای اسلامی را داشتند، به مناطق مختلف اعزام شدند. وزارت، پول کافی، اطلاعات لازم، نقشه‌های عملی و اسامی حاکمان و علما و سران قبایل را در اختیار ما قرار داد».

«راهی آستانه، مرکز خلافت اسلامی شدم»^۲.

«پس از یک سفر خسته‌کننده به آستانه رسیدم و خود را محمد نامیدم، پس به صورت مستمر، در مسجد، مکان گردهمایی مسلمانان برای عبادت، حاضر می‌شدم»^۳.

«در آنجا، با عالم کهن‌سالی به نام «احمد افندم» برخورد کردم که پاک‌سرشت، بلندهمت، روشن‌ضمیر و خیرخواه بود». وی به همفر که در لباس یک مسلمان تغییر چهره داده بود، می‌گوید:

«به چند دلیل، احترام تو بر من لازم است.

۱- تو مسلمانی و مسلمانان با یکدیگر برادرنند.

۲- تو مهمان هستی و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أكرموا الضيف»؛ «مهمانان را گرامی بدارید».

۳- تو جوینده دانشی و اسلام بر گرامی داشتن جویندگان دانش تأکید می‌ورزد.

۴- تو در پی کاسبی هستی و نص وارد شده است که کاسب حبیب الله است. از این مسایل بسیار شگفت زده شده، با خود گفتم: چه خوب بود مسیحیت چنین حقایق تابناکی داشت»^۴.

«در مدت اقامتم در آستانه، در قبال پولی که به خادم مسجد می‌پرداختم، شبها نزدش می‌خوابیدم. او فردی تندخو بود.... دیگر روزها نزد نجاری کار می‌کردم، او مزد اندکی به صورت هفتگی به من می‌پرداخت؛ چون من تنها صبح‌ها سر کار بودم و مزد

۱- ص ۱۲.

۲- ص ۱۲.

۳- ص ۱۳.

۴- ص ۱۳-۱۵.

من نصف مزد دیگر کارگرها بود. نام نجار خالد بود... او در خلوت از من درخواست لواط می کرد! به گمانم او با دیگر کارگانش چنین می کرد؛ چنان که یکی از کارگران که جوانی زیبا از سلانیک و یهودی بود و مسلمان شده بود، گاهی با خالد به قسمت پشت مغازه که انبار چوب بود می رفتند و وانمود می کردند که می خواهند انبار را مرتب کنند، اما من می دانستم که در پی رفع نیازشان هستند»^۱.

«پس از دو سال اقامت در آستانه اجازه گرفتم که به وطنم بازگردم... در مدت اقامت در آستانه ماهانه گزارشی از تحولات و مشاهداتم را برای وزارت مستعمرات می فرستادم»^۲.

پس از بازگشت همفر از مأموریت در آستانه، دبیر وزارت مستعمرات بریتانیا به او می گوید:

«همفر! تو در سفر آینده دو وظیفه بر عهده داری:

- ۱- نقطه ضعف مسلمانان را بیابی و ببینی که از چه راهی می توانیم در وجودشان نفوذ کنیم و ریشه شان را بکنیم؛ زیرا این کار، اساس پیروزی بر دشمن است.
- ۲- اگر این نقطه ضعف را یافتی، خودت این کار را انجام بده؛ اگر توانستی چنین کنی بدان که موفق ترین جاسوس ما خواهی بود و شایستگی اخذ نشان افتخار وزارت را داری»^۳.

«شش ماه در لندن به سر بردم و در این مدت با دختر عمویم ازدواج کردم... ناگهان وزارت پیاپی به من دستور داد که باید به سوی عراق بروم، کشوری عربی که خلافت از زمانی طولانی آن را استعمار کرده بود»^۴.

«پس از گذشت شش ماه، خودم را در بصره، یکی از شهرهای عراق، دیدم»^۵.
همفر این سخن دبیرکل وزارت مستعمرات را به یاد می آورد که به او گفت: «وظیفه تو در این سفر آن است که این اختلافها را در میان مسلمانان بازشناسی و کوههای

۱- ص ۱۶-۱۷.

۲- ص ۱۸.

۳- ص ۲۱-۲۲.

۴- ص ۲۲.

۵- ص ۲۳.

آماده آتشفشان را بیایی، اطلاعات دقیق آن را برای وزارت بفرستی، اگر بتوانی آتش اختلاف را شعله‌ور کنی، خدمت بزرگی به بریتانیای کبیر کرده‌ای»^۱.

«هنگامی که به بصره رسیدم، به مسجدی رفتم که امامت آن را عالمی سنی و از نژاد عرب به نام شیخ عمر الطائی بر عهده داشت. با او آشنا شدم و به او اظهار محبت کردم»^۲. اما همفر از بودن در کنار او خوشحال نبود.

«به هر حال مجبور شدم مسجد شیخ عمر را ترک کنم و به کاروانسرای که جایگاه افراد غریبه و مسافران بود رفتم، اتفاقی اجاره کردم. صاحب کاروانسرا مرد احمقی بود که هر روز سپیده دم آسایش مرا سلب می‌کرد. او صبحگاه در اتاق مرا به شدت می‌کوبید تا برای نماز صبح برخیزم، سپس به من دستور می‌داد تا در آمدن آفتاب قرآن بخوانم، هر گاه به او می‌گفتم: قرآن خواندن واجب نیست، چرا این‌گونه اصرار می‌کنی؟ چنین پاسخ می‌داد: هرکس در این وقت بخوابد، فقر و تیره‌بختی برای کاروانسرا و اهلس می‌آورد. من چاره‌ای جز انجام خواسته‌هایش نداشتم؛ زیرا تهدید می‌کرد که مرا از کاروانسرا بیرون می‌کند؛ من مجبور بودم در اول وقت نماز به جای آورم و سپس بیش از یک ساعت در روز قرآن بخوانم»^۳. همفر از بودن در کنار او نیز خوشحال نبود.

«سرانجام مجبور شدم فرمان افندم را بپذیرم و با نجاری قرار داد بستم که در مقابل غذا، خواب و دستمزد ناچیز برای او کار کنم... او مرد بزرگوار و شرافتمندی بود و با من مانند یکی از فرزنداناش رفتار می‌کرد. نامش عبدالرضا و یک شیعه ایرانی از مردم خراسان بود»^۴.

«در آن مغازه با جوانی آشنا شدم که در آنجا رفت و آمد می‌کرد، وی سه زبان ترکی، فارسی و عربی را می‌دانست، لباس طلبه علوم دینی بر تن داشت، نامش (محمد بن عبدالوهاب) بود. او جوانی بسیار بلندپرواز و تندخو بود، از حکومت عثمانی انتقاد می‌کرد ولی به حکومت ایران کاری نداشت؛ سبب دوستی وی با عبدالرضا، صاحب مغازه این بود که هر دو از خلیفه عثمانی ناراضی بودند. نمی‌دانم این جوان سنی

۱- ص ۲۶.

۲- ص ۲۷.

۳- ص ۲۸.

۴- ص ۲۹-۳۰.

مذهب از کجا زبان فارسی را آموخته بود و چگونه با عبدالرضای شیعه آشنا شده بود؟ گرچه هر دوی این مسأله، شگفت‌آور نبود؛ زیرا در بصره شیعه و سنی با همدیگر مانند برادر برخورد می‌کنند؛ چنان‌که بسیاری از مردم بصره به فارسی و عربی سخن می‌گویند و بسیاری زبان ترکی نیز می‌دانند.

محمد بن عبدالوهاب جوان کاملاً آزاداندیشی بود، تعصب ضد شیعی نداشت - در حالی که بیشتر اهل سنت تعصب ضد شیعه دارند؛ حتی برخی از عالمان بزرگ اهل سنت، شیعیان را کافر می‌شمارند و آنان را مسلمان نمی‌دانند - چنان‌که برای پیروی از مذاهب چهارگانه مرسوم بین اهل سنت هیچ ارزشی قائل نبود و می‌گفت: خدا تعالی دستوری در این مورد نداده است»^۱.

«این جوان بلندپرواز، محمد، برای فهم قرآن و سنت از اجتهاد خود استفاده می‌کرد، به نظرات بزرگان، نه تنها بزرگان زمان خود و مذاهب چهارگانه، بلکه به نظرات ابوبکر و عمر، اگر مخالف درکش از قرآن بود، اهمیت نمی‌داد»^۲.

همفر^۳ در ادامه، گفتگویی را نقل می‌کند که میان شیخ محمد بن عبدالوهاب و یکی از علمای شیعه در مورد صحت مذهب شیعه انجام شد. سپس می‌گوید^۴:

«من گمشده‌ای را که در جستجویش بودم در محمد بن عبدالوهاب یافتم؛ زیرا آزاداندیشی، بلندهمّتی، به ستوه‌آمدن وی از عالمان زمانش و استقلال رأی وی که در برابر آنچه از قرآن و سنت می‌فهمید، حتی به خلفای چهارگانه رضی الله عنهم اهمیت نمی‌داد، از مهم‌ترین نقاط ضعفش بود که می‌توانستم از طریق آن‌ها بر او نفوذ کنم. این جوان پرمدعا کجا و آن شیخ ترک که در ترکیه از او دانش آموختم کجا؟! او مانند گذشتگان همچون کوهی بود که چیزی حرکتش نمی‌داد و هنگامی که می‌خواست نام ابوحنیفه - شیخ حنفی مذهب بود - را بر زبان آورد، برمی‌خاست و وضو می‌گرفت، آنگاه نام او را بر زبان جاری می‌کرد، هر گاه می‌خواست کتاب بخاری را - که نزد اهل

۱- ص ۳۰-۳۱.

۲- ص ۳۲.

۳- ص ۳۳-۳۴.

۴- ص ۳۴-۳۵.

سنت بسیار گرامی و مقدس است - بردارد، برمی‌خاست و وضو می‌گرفت، سپس کتاب را برمی‌داشت.

اما شیخ محمد بن عبدالوهاب هرگونه بی‌حرمتی به ابوحنیفه را روا می‌داشت و در مورد خودش می‌گفت: «من بیشتر از ابوحنیفه می‌فهمم». هم‌چنین می‌گفت: «نصف کتاب بخاری باطل است!»

محکم‌ترین رابطه‌ها و پیوندها را با محمد ایجاد کردم، همواره به او تلقین می‌کردم و می‌گفتم تو موهبتی بزرگ‌تر از علی و عمر هستی! و اگر اکنون پیامبر ﷺ زنده بود، به جای آن دو، تو را به جانشینی خود برمی‌گزید. همواره به او می‌گفتم: «امیدوارم اسلام به دست تو زنده شود و تو تنها ناجی‌ای هستی که می‌توانی اسلام را از این سقوط نجات بخشی».

من و محمد تصمیم گرفتیم که تفسیر قرآن را در پرتو اندیشه‌های مخصوص خودمان، نه در پرتو فهم صحابه رضی الله عنهم و مذاهب و بزرگان مورد بحث و بررسی قرار دهیم. قرآن را می‌خواندیم و در مورد برخی از مسائل آن بحث می‌کردیم. در پشت این کار، می‌خواستیم او را به دام بیندازیم و او نیز با قبول نظریه‌های من در این اندیشه بود که خود را به عنوان مظهر آزاداندیشی جلوه دهد و بیش از پیش اعتماد را جلب کند. همفر در ادامه^۱ برخی گفتگوهایش در مورد مسائل شرعی مانند «ازدواج متعه»! را بیان کرده و می‌گوید^۲:

«و چون دریافتم که سکوتش نشانه قانع شدن است و غریزه جنسی او نیز در این سکوت مؤثر بود - چون در آن هنگام همسری نداشت - به او گفتم: چرا من و تو آزاد نباشیم که زنی را به ازدواج موقت درآوریم و از او بهره بگیریم؟ سرش را به نشانه موافقت تکان داد. این موافقت را فرصت بزرگی یافتم و زمانی را مشخص کردم تا زنی برایش بیاورم که از او بهره بگیرد. قصدم این بود که ترس از انجام کارهای مخالف اعتقادات عمومی را در او از بین ببرم، اما محمد شرط کرد که این کار به عنوان رازی بین من و او باقی بماند و آن زن نیز نامش را نداند. فوری به دیدار یکی از زنان مسیحی در خدمت وزارت مستعمرات که برای فاسدکردن جوانان مسلمان در آنجا

۱- ص ۳۵-۳۶.

۲- ص ۳۶.

حضور داشتند شتافتیم، داستان را به صورت کامل برایش بیان کردم، نامش را صفیه نهادم. در آن روز که قرار گذاشته بودیم با محمد به خانه آن زن برویم، او در خانه تنها بود، من و شیخ صیغه عقد را برای مدّت یک هفته خواندیم، شیخ یک سکه طلا مهر او کرد. من از خارج و صفیه از داخل برای هدایت شیخ محمد عبدالوهاب می کوشیدیم. پس از آنکه صفیه هرچه می توانست از محمد گرفت و محمد نیز شیرینی مخالفت با فرمان های شرعی را در پوشش استقلال رأی و آزاد اندیشی چشید، در سومین روز از متعه، گفتگوی درازی در مورد عدم حرمت شراب با محمد انجام دادم؛ و هرچه او به آیات قرآن و روایات استدلال کرد، رد می کردم... - تا آنجا که می گوید^۱:- محمد با دل و جان به سخنان من گوش می داد، سپس آهی کشید و گفت: بلکه در برخی روایات ثابت است که عمر حالت مست کنندگی شراب را با آب از بین می برد و آن را می نوشید و می گفت: اگر مست کننده باشد حرام است، اما اگر باعث مستی نشود حرام نیست. سپس محمد گفت: عمر این را درست می فهمید؛ زیرا قرآن می فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُضِدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ﴾ [المائدة: ۹۱]؛ «همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد الله و از نماز بازدارد». شراب غیرمسکر، نتایج مذکور در آیه را نخواهد داشت؛ بنابراین، اگر شراب مست کننده نباشد، ممنوع نیست. صفیه را از آنچه گذشته بود آگاه کردم و از او خواستم که این بار، شرابی غلیظ به شیخ بنوشاند؛ او نیز چنین کرد و پس از آن به من خبر داد که شیخ شراب را تا به آخر نوشید و عربده کشید، بارها در آن شب با من آمیزش کرد. بدین ترتیب، من و صفیه، کنترل شیخ را به صورت کامل به دست گرفتیم. چه زیبا بود این سخن طلایی وزیر مستعمرات که هنگام خداحافظی به من گفته بود: «ما اسپانیا را با شراب و زنا از کافران - منظور وی مسلمانان هستند - باز پس گرفتیم، باید بکوشیم دیگر کشورها را نیز با همین دو نیروی بزرگ بازستانیم».

در ادامه، همفر بیان می‌کند^۱ که در مورد فرض بودن روزه و نماز با شیخ گفتگو کرده است؛ تا آنکه او شیخ را به فرض نبودن روزه و نماز قانع کرده و شیخ نیز قانع می‌شود! سپس می‌گوید:

«این‌گونه به تدریج لباس ایمان را از تن شیخ بیرون آوردم. یکبار کوشیدم در مورد پیامبر ﷺ با او گفتگو کنم، ولی او با سرسختی شدید در برابر من ایستاد و گفت: اگر بار دیگر در مورد این موضوع سخنی بگویی ارتباطم را با تو قطع خواهم کرد. من با نگرانی از اینکه آنچه را ساخته‌ام ویران شود، در مورد پیامبر ﷺ سخنی نگفتم.

اما این آتش را در روحش شعله‌ور ساختم که غیر از سنی و شیعه، راه سومی برای خود برگزیند. این پیشنهاد را با دل و جان پذیرفت؛ زیرا با غرور و آزاداندیشی او سازگار بود.

با کمک صفیه که پس از پایان آن هفته با ازدواج‌های موقت جدید، پیوندش را با او ادامه داده بود، توانستیم مهار شیخ را به طور کامل در دست بگیریم.

یکبار به شیخ گفتم: آیا درست است که پیامبر ﷺ میان اصحابش ﷺ برادری ایجاد نمود؟ پاسخ داد: آری؟ گفتم: احکام اسلام برای زمان خاصی است یا همیشگی هستند؟ پاسخ داد: بلکه همیشگی هستند؛ زیرا رسول الله ﷺ می‌فرماید: «حلال محمد تا روز قیامت، حلال و حرام محمد تا روز قیامت، حرام است». گفتم: پس من و تو با هم برادر شویم و برادر شدیم، از آن هنگام در تمام مسافرت‌ها و اقامت‌ها با او بودم و تلاش می‌کردم درختی را که بهترین روزهای جوانیم را صرف آن کرده بودم، به ثمر بنشیند.

هر ماه یکبار نتایج کارم را برای وزارت می‌نوشتم، این شیوه من از هنگام خروج از لندن بود، پاسخ وزارت به اندازه کافی تشویق‌کننده بود. من و محمد به سرعت در راهی که مشخص کرده بودم پیش رفتیم، من هرگز، نه در سفر و نه در حضر، از او جدا نمی‌شدم. هدفم آن بود که روح استقلال، آزاداندیشی و تردید را در او پرورش دهم. او را همیشه به آینده‌ای درخشان، مزده می‌دادم، روح تیز و ذهن نقدگر وی را ستایش می‌کردم. یک مرتبه به دروغ خوابی برایش ساختم و به او گفتم: دیشب رسول الله ﷺ را در خواب دیدم - و صفت پیامبر ﷺ را چنان گفتم که در منبرها از گویندگان شنیده بودم - او بر یک صندلی نشسته بود و پیرامون او گروهی از عالمان بودند که هیچ یک

را نمی‌شناختم تا آنکه تو با چهره‌ای نورانی وارد شدی؛ هنگامی که نزدیک پیامبر شدی او به احترام تو برخاست و میان دو چشمت را بوسید و به تو گفت: ای محمد! تو همانم و وارث دانش و جانشین من در اداره امور دین و دنیا هستی. آنگاه تو گفتی: ای رسول خدا ﷺ من از بیان دانشم برای مردم می‌ترسم. رسول الله ﷺ به تو گفت: نترس که تو بزرگواری!

محمد با شنیدن این خواب، نزدیک بود از خوشحالی پرواز کند، بارها از من پرسید: آیا به راستی این خواب را دیده‌ای؟ هر بار که می‌پرسید به او اطمینان می‌دادم که خواب راست است. فکر می‌کنم او از همان روز تصمیم گرفت اندیشه‌هایش را آشکار کند».

«در این روزها از لندن دستوراتی رسید که من راهی کربلا و نجف شوم. این دو شهر، کعبه دل‌های شیعیان و مرکز علم و معنویت آنان است و داستان درازی دارند»^۱. «از حله در لباس بازرگانان آذربایجان، راهی نجف شدم. با مردان دینی مخلوط شدم و با آنان نشست و برخاست نمودم، در مجالس درسشان حضور یافتم. از پاکی روان و علم و تقوای زیادشان، بسیار شگفت‌زده شدم؛ اما زمانی طولانی بر آن‌ها گذشته بود بدون اینکه به احیای کار خود بیندیشند.

۱- با حکومت ترکیه بسیار دشمن بودند ... آنان به مقابله با حکومت و رهایی از آن نمی‌اندیشیدند.

۲- مانند کشیشان ما در دوره جمود، خود را در علوم دینی محدود کرده بودند و از علوم دنیا، جز اندکی که بی‌فایده بود، دست کشیده بودند.

۳- به رویدادهای پیرامون خود در جهان نیز نمی‌اندیشیدند.

با خود گفتم: این بیچاره‌ها در خواب و دنیا بیدار است، روزی فرا می‌رسد که سیل آنان را ببرد. بارها کوشیدم آنان را به برخاستن در برابر حکومت بشورانم، اما گوش شنوایی نیافتم. برخی مرا دست می‌انداختند؛ گویی که من گفته بودم دنیا را زیر و زبر کنید! آنان خلافت را اسب سرکشی می‌دانستند که جز با ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، سر فرود نخواهد آورد»^۲.

۱- ص ۴۱.

۲- ص ۴۴.

«چهار ماه در کربلا و نجف ماندم، در نجف به بیماری شدیدی مبتلا شدم. پس از بهبودی، رهسپار بغداد شدم، در آنجا گزارشی طولانی از مشاهداتم در نجف، کربلا، بغداد، حله و در مسیر این شهرها نوشتم. یک گزارش مبسوط شد و آن را به نماینده وزارت در بغداد سپردم»^۱.

«به هنگام ترک بصره و سفر به کربلا و نجف، از سرنوشت شیخ محمد بن عبدالوهاب بسیار نگران بودم؛ چون می‌ترسیدم راهی را که برایش مشخص کرده بودم رها کند؛ زیرا او هر دم به رنگی درمی‌آمد و تندخو بود، می‌ترسیدم تمام آرزوهایم که بر او ساخته بودم ویران شود»^۲.

«پس از مدتی که در بغداد بودم، دستور آمد که به سرعت به لندن بازگردم. پس عازم لندن شدم. در آنجا با دبیرکل و بعضی از اعضای وزارت جلسه داشتیم، مشاهدات و کارهای خود را در این سفر طولانی باز گفتم. از اطلاعاتی که در سفر عراق به دست آورده بودم، بسیار شادمان شدند... وزیر از تسلط بر محمد بسیار شادمان بود و گفت او گمشده وزارت است، وی پیوسته به من تأکید می‌کرد که با او هر نوع پیمانی نبند. وی گفت: اگر تمام رنج‌هایت دستاوردی جز شیخ نداشت باز هم ارزشمند است»^۳.

«آنگاه به من اجازه دادند که ده روز را در میان خانواده‌ام بگذرانم. با شادمانی از وزارت به سوی خانواده‌ام رفتم... به وزارت بازگشتم تا در مورد آینده دستور بگیرم»^۴.

«دبیرکل به من گفت: شخص وزیر و کمیسیون ویژه مستعمرات به من گفته‌اند که: دو راز بسیار مهم را برای تو بازگویم تا در آینده از آن بهره جویی»^۵.

راز اول، این بود که وزارت پنج بدل را انتخاب کرده بود که لباس افراد زیر را به تن کرده بودند:

۱- پادشاه عثمانی.

۲- شیخ الاسلام دولت عثمانی.

۳- پادشاه ایران.

۱- ص ۴۷-۴۸.

۲- ص ۴۹.

۳- ص ۵۱.

۴- ص ۵۳.

۵- ص ۵۴.

۴- عالم درباری شیعی.

۵- یکی از مراجع تقلید شیعه.

این کار را برای آن کرده بودند تا روش اندیشیدن هریک از این افراد، با مجموعه‌ای از افکاری که باید میان مسلمانان منتشر کنند را دریابند^۱.

«راز دوم چیزی نبود جز یک سند پنجاه صفحه‌ای که در آن برنامه‌هایی برای متلاشی کردن اسلام و مسلمانان در طول یک قرن آمده بود- همفر در ادامه، نمونه‌هایی از این برنامه‌ها را بیان می‌کند»^۲.

«از دبیرکل به دلیل اینکه این سند را در اختیارم گذاشته بود سپاسگزاری کردم، یک ماه دیگر در لندن ماندم، تا اینکه وزارت دستور داد بار دیگر به سوی عراق روانه شوم تا کار را با محمد بن عبدالوهاب به پایان برسانم. دبیرکل به من دستور داد در مورد او ذره‌ای کوتاهی نکنم، تا جایی که گفت: بر اساس گزارش‌های دریافتی از مزدوران، شیخ بهترین فردی است که می‌توان به او تکیه کرد؛ زیرا گوش به فرمان وزارت است.

دبیرکل در ادامه گفت: با شیخ بی‌پرده سخن بگو. مزدور ما در اصفهان با او بی‌پرده سخن گفته و شیخ همه چیز را پذیرفته است؛ به شرط آنکه از او در برابر حکومت‌ها و عالمانی که در صورت ابراز آرا و اندیشه‌هایش، بر او از همه سو خواهند تاخت، پشتیبانی گردد، اگر لازم شد، پول و سلاح کافی در اختیارش قرار گیرد و یک استان، هرچند کوچک، نیز در اطراف سرزمینش نجد، به او سپرده شود. وزارت نیز تمام این امور را پذیرفته است.

با شنیدن این خبر، از شدت شادمانی در پوستم نمی‌گنجیدم؛ آنگاه به دبیرکل گفتم: اکنون چه کنم؟ از شیخ چه بخواهم؟ و از کجا شروع کنم؟ دبیرکل گفت: وزارت برنامه دقیقی دارد که شیخ باید آن را اجرا کند؛ آن برنامه بدین قرار است:

۱- تکفیر تمام مسلمانان، روا دانستن کشتار آنان، گرفتن اموالشان و پرده‌داری ناموسشان و فروش آنان در بازار برده‌فروشان.

۱- ص ۵۴-۷۵.

۲- ص ۷۵-۸۰.

- ۲- در صورت امکان، تخریب کعبه با این دست‌آویز که این بنا از بقایای بت‌پرستی است؛ و جلوگیری از انجام حج و تشویق قبائل به قتل و غارت حجاج.
- ۳- تلاش برای سرپیچی از فرمان خلیفه، تشویق به جنگ با او و گرد آوردن لشکریان برای این کار. جنگ با بزرگان حجاز و کاهش نفوذ آنان با هر وسیله ممکن نیز ضروری است.
- ۴- تخریب گنبدها، ضریح‌ها و مکان‌های مقدس مسلمانان در مکه و مدینه و دیگر شهرهایی که می‌تواند این کار را انجام دهد، به دست‌آویز شرک و بت‌پرستی؛ هم‌چنین تخریب شخصیت پیامبر محمد ﷺ و خلفایش ﷺ و مردان بزرگ اسلام با هر وسیله ممکن.
- ۵- گسترش هرج و مرج و تروریسم در کشورهای اسلامی با آنچه او را قادر بر این کار می‌کند.
- ۶- انتشار قرآنی تحریف‌شده که بر اساس احادیث در آن فزونی و کاستی ایجاد شده باشد»^۱.

همفر، خاطراتش را چنین به پایان می‌رساند^۲: «چند روز بعد، از وزیر و دبیرکل اجازه گرفتم و با خانواده و دوستانم خداحافظی کردم... به سوی بصره به راه افتادم. پس از یک سفر دراز، شبی به خانه عبدالرضا در بصره رسیدم؛ وی در خواب بود؛ چون مرا دید به گرمی خوش‌آمد گفت. آنجا شب را تا صبح خوابیدم؛ به من گفت: شیخ محمد به بصره آمد، پیش از سفر دوباره نامه‌ای برایت گذاشت. بامداد نامه را خواندم و دانستم که به نجد رفته است. نشانی‌اش را در نجد نوشته بود؛ صبحگاه به سوی نجد رهسپار شدم و پس از رنج بسیار به آنجا رسیدم. شیخ محمد را در حالی در خانه‌اش یافتم که آثار ناتوانی در او آشکار شده بود. به او چیزی نگفتم، اما پس از آن دریافتم که ازدواج کرده است و اندیشیدم که این‌گونه نیرویش کاسته خواهد شد. به او توصیه کردم از همسرش جدا شود و او هم پذیرفت. با هم قرار گذاشتیم که من خود را به عنوان برده او معرفی کنم؛ بنده‌ای که او از بازار خریده و در سفر بوده است و اکنون باز آمده و چنین نیز شد.

۱- ص ۸۰-۸۲.

۲- ص ۸۲-۸۵.

من دو سال با او بودم و زمینه آشکارکردن دعوت را فراهم نمودیم. در سال ۱۱۴۳ هـ عزم جزم کرد و یارانی گرد آورد و فراخوان خود را با واژه‌های مبهم و سخنان رمزآلود برای نزدیک‌ترین یارانش بیان کرد.

هرچه دعوتش را بیشتر آشکار می‌کرد، دشمنانش افزون‌تر می‌شدند. گاهی به دلیل فشار شیاعاتی که علیه او می‌ساختند، تصمیم می‌گرفت از راهش بازگردد، اما من اراده‌اش را سخت می‌کردم و به او می‌گفتم: محمد پیامبر ﷺ بیش از این تحمل کرد؛ این، راه بزرگواری است، هر مصلحی به ناچار، با این گونه سختی‌ها و تهمت‌ها روبرو می‌شود.

شیخ به من قول داد که هر شش بخش برنامه را انجام خواهد داد، جز اینکه گفت: در حال حاضر، تنها برخی از آن‌ها را می‌تواند آشکار کند و این کار را هم کرد. شیخ بعید می‌دانست که بتواند پس از دست‌یافتن به کعبه آن را تخریب کند؛ زیرا دست‌آویز اینکه آنجا مرکز بت‌پرستی بوده است، مورد پذیرش مردم نبود. هم‌چنین بعید می‌دانست که بتواند قرآن تازه‌ای بسازد. او از حاکمان مکه و آستانه به شدت می‌ترسید و می‌گفت: اگر ما سخنی در این دو مورد بگوییم، آنان لشکریانی به سوی ما گسیل خواهند داشت که توانایی دفاع در برابر آن‌ها را نخواهیم داشت. من این عذرش را پذیرفتم؛ زیرا چنان که شیخ می‌گفت، زمینه فراهم نبود.

پس از سال‌ها کار، وزارت توانست (محمد بن سعود) را هم به سوی ما سوق دهد. آنان کسی نزد فرستادند که این مطلب را به من بگوید و لزوم همکاری میان این دو محمد را بیان نماید؛ یعنی دین از محمد وهاب و قدرت از محمد سعود، تا هم دل‌های مردم را به چنگ آورند و هم بدن‌هایشان را؛ زیرا تاریخ نشان داده است که حکومت‌های دینی هم پایدارترند، هم نفوذ بیشتری دارند و هم ترسناک‌ترند.

این کار انجام شد و بدین ترتیب، قدرت بزرگی در سوی ما گرد آمد و (درعیه) را پایتخت حکومت و دین جدید قرار دادیم، وزارت به صورت پنهانی، پول کافی به حکومت جدید می‌رساند؛ چنان‌که در ظاهر، این حکومت جدید، بردگانی خرید که در واقع بهترین کارشناسان وابسته به وزارت بودند که زبان عربی آموخته و جنگ‌های بیابانی فرا گرفته بودند. من و آنان - که یازده نفر بودند - در اجرای برنامه‌های مورد نیاز همکاری می‌کردیم، این دو محمد هم بر اساس برنامه‌هایی که ما برایشان طرح

می‌کردیم، پیش می‌رفتند. در بسیاری موارد که دستور خاصی از وزارت نیامده بود، خودمان مسایل را مورد بررسی قرار می‌دادیم.

همگی با دخترانی از عشایر ازدواج کردیم، شگفت زده شدیم از اخلاص زن مسلمان در برابر شوهرش. با این کار، ارتباط پیوندهای خویشاوندی میان ما و این عشایر، بیش از پیش درهم آمیخته شد، اینک کارها از وضعیت خوب به وضعیت بهتر در حال جریان است، حکومت مرکزی ما روز به روز تقویت می‌شود؛ به نحوی که اگر فاجعه‌ای ناگهانی اتفاق نیفتد، بذرها پاشیده‌شده تا حصول میوه‌های مورد نظر رشد خواهند کرد».

مبحث چهارم:

دلایل ساختگی بودن «خاطرات همفر»^۱

دلیل اول: نبود منبع انگلیسی خاطرات

هیچ منبع انگلیسی‌زبانی برای خاطرات انگلیسی و ساختگی همفر نیافتیم؛ فراتر از آن، نسخه‌ای به زبان اصلی‌اش که از آن زبان به زبان عربی ترجمه شده باشد، در هیچ یک از کتابخانه‌های آمریکایی یا بریتانیایی نیافتیم! اگر اصل این خاطرات موجود است، چرا مترجم آن را آشکار نمی‌سازد؟ یا چرا خواننده را بدان راهنمایی نمی‌کند؟! دکتر عبدالله عسکر می‌گوید: «برای یافتن اصل این خاطرات به زبان انگلیسی جستجو کردم؛ اما هیچ اصلی برایش نیافتیم»^۲.

دکتر فهد السماری در پاسخ بر فنجری می‌گوید: «خودم در آرشیو ثبت اسناد عمومی لندن و آرشیو وزارت هند و وزارت مستعمرات در لندن که در این کتاب باطل گفته شده، مولف در این وزارت مسئولیت داشته است، جستجو کردم؛ هرگز اصلی بر این کتاب نیافتیم. فراتر از آن، هرگز بر شخصیتی بریتانیایی با این نام در آن دوران که به عنوان کارمند در وزارت مستعمرات برای مأموریت در شرکت هند شرقی مکلف شده باشد، آنگونه که این کتاب ادعا می‌کند، دسترسی پیدا نکردم»^۳.

دلیل دوم: همفر، اسمی تخیلی و ناشناخته است

نام نویسنده خاطرات همفر، تخیلی و ناشناخته است، وگرنه این اطلاعات تفصیلی در مورد نام و رتبه و شغل و مأموریت او، چرا در کتاب‌ها و اسناد حکومت بریتانیا وجود ندارد؟! دکتر عبدالله عسکر می‌گوید: «در اسامی کارمندان بزرگ شرکت هندی

۱- در این مبحث، از مقالاتی که در مجله‌ها یا بر روی شبکه اینترنت، این خاطرات را نقد کرده‌اند استفاده کردم که در رأس آن‌ها، مقاله‌ی شیخ مالک بن حسین - وفقه الله - در مجله «الأصالة» (شماره‌های: ۳۱ و ۳۲ و ۳۳) است. با اضافات و توضیح.

۲- روزنامه‌ی الرياض، ۲۰/۶/۲۰۰۱م. مقاله «مذکرات الجاسوس البريطاني همفر».

۳- مجله‌ی روز الیوسف، شماره ۴۰۸۱.

شرقی جستجو کردم، اما اسم همفر را نیافتم؛ چنان که هرگز ندیده‌ام یکی از مورخان و نویسندگان معروف به او ارجاع داده باشد»^۱.

دلیل سوم: آیا عاقلانه به نظر می‌رسد که چنین خاطراتی به انگلیسی نوشته شود اما هیچ کس از آن مطلع نگردد؟

آیا عاقلانه به نظر می‌رسد که چنین خاطراتی به انگلیسی نوشته شود، اما هیچ کس از آن آگاه نشود و فقط از طریق زبان عربی شناخته شود. در حالی که می‌دانیم مصادر انگلیسی، واضح، آشکار، موجود و در دسترس هستند؛ و مجالی برای پنهان کردن و بسته‌نگه داشتن آن‌ها نیست؟! کجاست این رویدادها و پیشرفت‌ها، در حالی که تحت مراقبت وزارت مستعمرات بریتانیا و از گزارشاتی است که فرستادگان بریتانیا مانند ویلیام بروس و لوئیس پلی که از این منطقه در قرن نوزدهم میلادی دیدار کردند، آن‌ها را منتشر ساختند؟ حتی در گزارش‌های مشهور بریتانیا مانند گزارش‌های سلدانای بریتانیایی که در سال ۱۹۰۴م پیرامون امور نجد در خلال سال‌های ۱۸۰۴-۱۹۰۴ (récis of Nejd Affairs, 1804-1904. J. A. Saldanha. Simla, 1904) صادر شد و بارزترین تحولات در تاریخ دولت سعودی از منظر بریتانیا را دربردارند، کوچکترین اشاره‌ای به مطالب این کتاب نشده است.^۲

دلیل چهارم: هیچ اطلاعاتی در مورد نسخه عربی خاطرات وجود ندارد

در نسخه عربی چاپی این خاطرات، هیچ اطلاعاتی در مورد منبع و مولف و نسخه اصلی آن و اینکه چاپی بوده یا خطی؟ و به چه زبانی بوده است؟ هیچ اشاره‌ای نشده است. از نظر انصاف، تمام این ادله بر ساختگی بودن خاطرات مذکور تأکید می‌ورزند.

دلیل پنجم: مترجم خاطرات، مجهول است

تمام آنچه در مورد مترجم این خاطرات می‌دانیم، این است که ناشناخته است! روی جلد این خاطرات خودش را با عنوان رمزی (دکتر ج. خ.) معرفی کرده است. او کیست؟ تا اصل این خاطرات از او خواسته شود، چرا خودش را پشت رموز پنهان می‌کند؟ یا اینکه پنهان شدن‌ها و تغییر قیافه‌دادن‌های رافضی‌ها در اینجا نقش دارد؟

۱- همان.

۲- برگرفته از مقاله دکتر فهد السماری، مجله روز الیوسف، شماره ۴۰۸۱.

دلیل ششم: تاریخ مذکور در صفحه پایانی کتاب

در صفحه پایانی این خاطرات، تاریخ (۲ / ۱ / ۱۹۷۳)! آمده است. هدف از بیان این تاریخ چیست؟ آیا همان تاریخی است که مثلاً همفر خاطراتش را نوشت - چنان که این امر در نوشتن هر خاطراتی مرسوم است -؟ یا تاریخ دروغ‌بستن و ساختن این خاطرات است؟!

دلیل هفتم: این خاطرات تخیلی در تاریخ ذکر نشده است

از این خاطرات تخیلی در تاریخ که به تمام وقایع میان پیروان دعوت سلفی - از زمان شیخ محمد رحمته - و دشمنانشان گواهی می‌دهد، یادی نشده است؛ با وجود آنکه این دشمنان بر تخریب این دعوت و انتشار هر چیزی برای بدنام کردن آن می‌کوشیدند. بنابراین، ظهور این خاطرات در دوران حاضر، بر کذب و ساختگی بودن آن دلالت دارد.

دلیل هشتم: کتاب‌های شیخ محمد، خاطرات همفر را تکذیب می‌کند

تمام مطالب کتاب‌های شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته، چنان که در ادامه می‌آید - ان شاء الله - مطالب این خاطرات را تکذیب می‌کند.

دلیل نهم: توصیف بریتانیا به امپراطوری‌ای که خورشید در آن غروب نمی‌کند!

همفر در آغاز خاطراتش، بریتانیا را چنان امپراطوری‌ای توصیف می‌کند که خورشید در آن غروب نمی‌کند^۱.

پرواضح است که در آن زمان، سندی یافت نمی‌شود که به عنوان امپراطوری بریتانیایی که خورشید در آن غروب نمی‌کند! باشد.

بریتانیا، هند را در سال ۱۸۱۹م، میانمار را در سال ۱۸۲۴م، چین را در سال ۱۸۴۲م و مصر را در سال ۱۸۸۲م اشغال کرد. پس چگونه بریتانیا را با صفتی توصیف می‌کند که پس از سال‌هایی طولانی بدان دست یافت؟!^۲

۱- خاطرات همفر، ص ۵.

۲- نک: عصر النهضة والعالم الحديث، دکتر جلال یحیی، ص ۴۳۲ - ۴۳۵؛ مبحث «التوسع الانجلیزی»، «معالم التاريخ الأوربی الحديث»، دکتر جاد طه و جلال یحیی. سفیر خارجی سوریه، محمد عدنان مراد، در کتاب «صراع القوى في المحيط الهندی والخليج العربی - جذوره التاريخية

دلیل دهم: توصیف دولت عثمانی به مرد مریض!

همفر می‌گوید: «آنچه که ما را نگران می‌کرد، کشورهای اسلامی بود؛ زیرا هرچند با آن مرد مریض (منظورش حکومت عثمانی است) قراردادهایی بسته بودیم که تمام آن‌ها به نفع ما بود، ولی بر اساس پیش‌بینی‌های کارشناسان وزارت مستعمرات، حکومت عثمانی در مدتی کمتر از یک قرن، آخرین نفس خود را خواهد کشید...».

پاسخ: اطلاق وصف «مرد مریض» بر حکومت عثمانی، در آغاز قرن بیستم بود که نشانه‌های ضعف آن آشکار شد و از هم پاشید؛ اما در زمان همفر خیالی - یعنی آغاز قرن هجدهم هجری، ۱۷۰۰م - حکومت عثمانی، امپراطوری بزرگی بود و در چندین جبهه می‌جنگید^۲، وصف مذکور بر آن اطلاق نمی‌شود. این امر، دروغگوی خاطرات را که نسبت به تاریخ جاهل است رسوا می‌سازد!

دلیل یازدهم: نفی خاطرات از طریق واقعیت شیخ و دعوتش

واقعیت شیخ و واقعیت دعوت او، تمام این خاطرات را نفی می‌کند.

دلیل دوازدهم: نفی خاطرات از طریق گواهی دشمنان شیخ

گواهی دشمنان مسلمان و کافر شیخ، تمام مطالب این خاطرات در مورد شیخ را نفی می‌کند. این موضوع، گسترده است و بررسی آن، مبحثی طولانی را می‌طلبد.

دلیل سیزدهم: ادعای همفر مبنی بر اینکه فرستاده وزارت مستعمرات بریتانیاست

همفر در آغاز خاطراتش می‌گوید: «در سال ۱۷۱۰م وزارت مستعمرات من را به مصر، عراق، تهران، حجاز و آستانه فرستاد تا اطلاعات کافی به منظور تقویت راه‌هایی

وابعاده»، ص ۳۰۳، در مرحله بعد از اشغال هند توسط بریتانیا (۱۸۱۹هـ) می‌گوید: «هند بریتانیایی آن مرحله تاریخی را آغاز کرد، در حالی که مرکز مستعمره بریتانیا بود، دیری نگذشت که مراحل کندی را پشت سر گذاشت به سوی امپراطوری‌ای سرکش، که سیاست استعماری‌ای را اجرا می‌کرد که در لندن برنامه‌ریزی و در دهلی نو و بمبئی تدریس و اجرا می‌شد، یعنی سر در لندن و قلب در هند بود». نیز؛ نک: أفول وسقوط الإمبراطورية البريطانية، بیرس برندن.

۱- خاطرات همفر، ص ۶-۷.

۲- نک: الخلافة العثمانية، عبدالمنعم هاشمی، ص ۳۶۹ و مابعد آن؛ صحوة الرجل المریض، موفق بنی المرجة.

برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و گسترش تسلط بر سرزمین‌های اسلامی جمع‌آوری کنم»^۱.

پاسخ: سازنده این خاطرات، با دروغ آغاز می‌کند! زیرا فراموش کرده که اساساً در سال ۱۷۱۰م وزارت مستعمراتی در بریتانیا نبوده است! بلکه تنها شرکت‌های تجاری «استعماری» محضی بودند که تجارت را در جنگ حکومت‌ها مورد سوء استفاده قرار می‌دادند^۲. این امر، ضرب‌المثل مشهور را مورد تأکید قرار می‌دهد که: اگر دروغگو هستی، پر حافله باش^۳. همچنین این نکته را تأیید می‌کند که خاطرات ساختگی وی، مرده متولد شده است - ولله الحمد -.

دلیل چهاردهم: ادعای همفر مبنی بر دیدارش با شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته در سال ۱۷۱۳م

همفر ادعا می‌کند که در سال ۱۷۱۳م با شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته دیدار کرده و او را اینگونه توصیف می‌کند: «... در آن مغازه جوانی رفت و آمد می‌کرد که سه زبان ترکی، فارسی و عربی را می‌دانست»^۴.

پاسخ: دروغگوی این خاطرات، فراموش کرده که شیخ محمد رحمته در این تاریخ ادعا شده، ده ساله بوده است!!

توضیح اینکه: همفر بیان می‌کند که وزارت مستعمرات (بریتانیا) در سال ۱۷۱۰م، یعنی مصادف با سال ۱۱۲۲هـ، او را به آستانه (مرکز خلافت اسلامی) فرستاده است؛ سپس بیان می‌کند که دو سال در آستانه مانده و بعد از آن، طبق اوامر به لندن بازگشته است تا گزارشی مفصل از اوضاع پایتخت خلافت ارائه دهد. سپس بیان می‌کند که شش ماه در لندن مانده است. در ادامه، بیان می‌کند که به سوی بصره

۱- خاطرات همفر، ص ۱۲.

۲- در رأس این شرکت‌ها، شرکت هند شرقی قرار داشت که از یک پروژه تجاری به مؤسسه تحکم تمام مستعمرات تاج بریتانیا در منطقه تبدیل شد و استمرار داشت تا اینکه بر اثر وقوع شورش و نافرمانی ملی در هند در سال ۱۸۵۸م منحل شد. نک: کتاب مهمی در این مورد با عنوان: «شركة الهند الشرقية الإنجليزية منذ تأسيسها حتى سقوط دولة المغول الإسلامية في الهند»، استاد نصیر احمد نور احمد.

۳- معادل فارسی: «دروغگو، فراموشکار است». مترجم

۴- خاطرات همفر، ص ۳۱-۳۲.

روانه شده و این سفر، شش ماه زمان از او می‌گیرد و در بصره با شیخ محمد رحمته دیدار می‌کند.

بنابراین، سال مورد ادعای همفر که در آن سال با شیخ دیدار کرده، سال ۱۷۱۳م است که مصادف با ۱۱۲۵هـ می‌شود؛ در حالی که مشخص است شیخ متولد سال ۱۱۱۵هـ است؛ در نتیجه در زمان دیدار ادعایی همفر، ده‌ساله بوده است!! این امر در بطلان این مذاکرات به صورت کلی و جزئی آشکار است.

بعلاوه، پسر ده‌ساله‌ای که از صحرای نجد آمده، چگونه می‌تواند به زبان فارسی و ترکی صحبت کند؟ در حالی که مردم نجد اساساً این دو زبان را در زمان شیخ نمی‌دانستند و حتی یک نفر از آنان نیز به این دو زبان صحبت نمی‌کرد، پس این طفل چه زمانی و از کجا این دو زبان را فراگرفته بود؟

دلیل پانزدهم: توصیف شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته به آزاداندیشی

همفر می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب جوان کاملاً آزاداندیشی بود... چنان که برای پیروی از مذاهب چهارگانه هیچ ارزشی قائل نبود»^۱.

با اندکی تأمل، دروغ آشکار این سخن مشخص می‌شود. چگونه کسی که در صحرا پرورش می‌یابد، آزاداندیش است؟ آن هم نه آزاداندیشی عادی، بلکه کاملاً آزاداندیش؟ شیخ محمد چگونه هیچ ارزشی برای مذاهب چهارگانه قائل نیست، در حالی که از آن‌ها خارج نشد و تجاوز نکرد؟ کتاب‌هایش در بین مردم منتشر شده و در دسترس همگان قرار دارد، علمای امت آن‌ها را خوانده‌اند، اما حتی یک عالم هم چنین سخنی نگفته است. اگر شیخ یکی از ائمه را کم‌ارزش دانسته بود، به طور قطع علما بر او برمی‌افروختند و پاسخش را می‌دادند.

دلیل شانزدهم: ادعای دوستی شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته با مردی شیعی به نام عبدالرضا!

همفر بیان می‌کند که شیخ محمد بن عبدالوهاب با مردی شیعه به نام عبدالرضا دوست بوده و در مورد شیخ می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب تعصب ضد شیعی

نداشت»^۱. این سخن، از آشکارترین سخنان باطل است؛ زیرا موضع شیخ در مورد رافضی‌ها مشهور و معروف است، کتاب مشهوری با عنوان «رسالة في الرد على الرافضة»^۲ تألیف کرده که عقاید ناپسند شیعه را در آن آورده است. یکی از عبارات او در مورد رافضی‌هاست که گویی شیخ آن را متوجه سازنده خاطرات همفر می‌سازد! آنجا که در مورد آنان می‌گوید: «این دروغگویان»^۳. هم‌چنین می‌گوید: «ای مومن بر دیدگاه پوچ این نادانان بنگر که آنچه را عقل بدیهی و نقل صریح رد می‌کنند، می‌سازند»^۴.

دلیل هفدهم: همفر بیان می‌کند که در بصره، سنی و شیعه مانند برادر با هم برخورد می‌کنند^۵

این امر، بر جهل سازنده خاطرات دلالت دارد؛ زیرا این امر هرگز نبوده و هرگز نخواهد بود؛ زیرا اهل سنت، شیعه را که معتقد به تحریف قرآن و تکفیر صحابه رضی الله عنهم هستند، جز افراد کمی از آنان، و در مورد امامانشان غلو می‌کنند و آنان را تا مرتبه الوهیت بالا می‌برند و سایر عقاید کفرآلودشان، کافر می‌دانند، پس اهل سنت چگونه می‌توانند برادران آنان باشند؟! مگر کسی که از مذهب خبیث شیعه آگاهی نداشته باشد که شیخ هرگز چنین نبوده، بلکه دانستیم که شیخ کتابی در رد آنان تألیف کرده است.

دلیل هجدهم: ادعای نارضایتی شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله از حکومت عثمانی
همفر می‌گوید شیخ محمد بن عبدالوهاب و عبدالرضا شیعی، هر دو از حکومت عثمانی ناراضی بودند.^۶

۱- همانجا.

۲- دانشگاه الإمام این کتاب را به چاپ رسانده است. یکی از تناقضات کتاب فوق این است که نسخه‌نویس آن در پایان چنین می‌نویسد: «در ساعت یک شب چهارشنبه ماه ذوالحجه سال ۱۳۲۵هـ در بغداد که الله آن را از فساد حفظ کند، از نوشتن این کتاب فارغ شدم». این امر شبیه مطالبی است که در دسترس روافض قرار دارد!

۳- ص ۸.

۴- ص ۴۱.

۵- خاطرات همفر، ص ۳۱.

۶- همان.

از چند وجه می‌توان به این ادعا پاسخ داد:

۱- شیخ قائل به وجوب شنیدن و اطاعت از ائمه مسلمانان است؛ به عنوان نمونه، می‌گوید: «قائل به وجوب سمع و طاعت از ائمه نیکوکار و فاسق مسلمانان هستم، تا زمانی که به معصیت الله فرمان ندهند، کسی که خلافت به او سپرده شد، مردم بر او اجتماع کردند و راضی شدند، یا با شمشیرش بر آنان غلبه نمود تا اینکه خلیفه شد، اطاعت وی واجب و خروج بر او حرام است»^۱. هم‌چنین می‌گوید: «اصل سوم این است که: شنیدن و فرمانبرداری از کسی که امارت ما را به دست دارد، هرچند برده‌ای حبشی باشد، مورد اجماع است. الله این حق را آشکارا و به اندازه کافی به انواع بیان شرعی و تقدیری بیان فرمود. بسیاری از مدعیان علم، از این اصل آگاهی ندارند، پس چگونه به آن عمل خواهد کرد؟!»^۲.

۲- شیخ رحمته الله علیه کوچک‌ترین شکی نداشت که محل دعوتش، تابع حکومت خلافت نیست؛ به عنوان نمونه می‌گوید: «اگر در مورد این امری که به خاطر آن بر من اعتراض و انتقاد و دشمنی می‌کنند، از هر عالمی در شام یا یمن یا دیگر سرزمین‌ها بپرسند، خواهد گفت: حقیقت و دین الله عزوجل و رسولش صلی الله علیه و آله است، اما در سرزمین خودم نمی‌توانم آن را آشکار کنم، چون حکومت راضی نیست؛ اما ابن عبدالوهاب آن را آشکار کرد؛ چون حاکم کشور او، سخنش را رد نکرد، بلکه وقتی حقیقت را شناخت، از او پیروی کرد»^۳.

۳- کتاب‌های شیخ رحمته الله علیه در دست ما قرار دارد و چیزی در آن‌ها یافت نمی‌شود که بر نوعی موضع خصمانه ضد حکومت عثمانی دلالت کند، هیچ فتوایی از او که آن حکومت را تکفیر کند وجود ندارد. سیاست و موضع‌گیری شیخ رحمته الله علیه در برابر حکومت عثمانی به گونه‌ای بود که - در طول حیاتش - تحریک یا شوراندن یا دعوتی برای جنگ با حکومت یا استیلا بر آن نداشت؛ زیرا می‌دانست که این کار، به معنای خروج بر حکومت است. حکومت عثمانی نیز هیچ ساکنی را

۱- مؤلفات الشیخ، قسمت پنجم، الرسائل الشخصية، ص ۱۱.

۲- همان، قسمت اول، العقیده، ص ۳۹۴.

۳- همان، قسمت پنجم، الرسائل الشخصية، ص ۳۲.

تحریک نکرد و اقدامی هم از آن سر نزد که باعث رنجش و خشم شود، یا خلافتی که قابل ذکر باشد، با وجود آنکه در اثنای حیات شیخ رحمته، چهار پادشاه آل عثمان حکومت کردند^۱.

۴- دولت عثمانی، بر نجد مسلط نبود؛ پس - به طور عموم - نفوذی بر نجد نداشت و حکومتش تا آنجا ادامه نیافته بود. پیش از ظهور دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته، ترک‌ها در نجد ریاست و امارتی نداشتند، والیان عثمانی به آنجا نرفته و لشکریان ترکی در آنجا مستقر نشده بودند؛ بلکه نجد از امارات کوچک و آبادی‌های پراکنده‌ای تشکیل شده بود، هر شهر یا آبادی - هر چند کوچک -، امیر مستقلی داشت و این امارات در جنگ و قتال و مشاجره با یکدیگر بودند^۲.

آنچه که بر این حقیقت تاریخی دلالت دارد، استقراء انشعابات اداری حکومت عثمانی است، از طریق رساله ترکیه‌ای با عنوان «قوانین آل عثمان در مضامین دفتر دیوان» از یمین علی أفندی که در سال ۱۰۱۸هـ، مصادف با سال ۱۶۹۰م، امانتدار دفتر خاقانی بود، ساطع الحصری آن را به عنوان یکی از ضمیمه‌های کتاب «البلاد العربية والدولة العثمانية»^۳ منتشر کرد. از طریق این رساله مشخص می‌شود که از اوایل قرن یازدهم هجری، حکومت آل عثمان به ۳۲ ایالت، از جمله ۱۴ ایالت عربی تقسیم می‌شد که سرزمین نجد جزء آن‌ها نبوده است، جز احساء اگر آن را از نجد به شمار آوریم.

دیری نپایید که نفوذ عثمانی‌ها در جزیره العرب، به سبب مبارزات داخلی و خارجی ضعیف شد، به سبب انقلاب ائمه صعناء بر ضد آنان، در نهایت امر، مجبور به ترک یمن

۱- برای جزئیات بیشتر در مورد موضع‌گیری شیخ در برابر حکومت عثمانی؛ نک: سلسله مقالات «إعادة ترتيب أوراق الخلافة»، دکتر عجیل النشمی، مجله المجتمع الكويتية، شروع از شماره ۴۶۲، مقاله «دولة الخلافة والحركة الوهابية»، شماره‌های ۵۰۵ تا ۵۲۷. می‌گوید: «با اطمینان می‌توانیم بگوییم: در نوشته‌های شیخ محمد بن عبدالوهاب، تصریحی به موضع خصمانه ضد حکومت خلافت وجود ندارد...».

۲- برای جزئیات بیشتر؛ نک: تاریخ المملكة العربية السعودية، دکتر عبدالله العثیمین، ص ۳۶-۳۷.

۳- ص ۲۳۰-۲۴۰.

شدند؛ چنان‌که به سبب انقلاب رهبر بنی خالد براک بن غریب و پیروانش در سال ۱۰۸۰هـ، مجبور به ترک احساء نیز شدند.^۱

۵- منطقه نجد هرگز به وجود اشیای سودمند و ثروت‌اندوزی شناخته نشده است تا آنجا را محل طمع حکومت عثمانی یا هر حکومت دیگری قرار دهد.

دلیل نوزدهم: ادعای اهمیت‌ندادن شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه به مذاهب فقهی چهارگانه

همفر می‌گوید شیخ محمد بن عبدالوهاب برای پیروی از مذاهب چهارگانه مرسوم بین اهل سنت هیچ ارزشی قائل نبود و می‌گفت: خدا دستوری در این مورد نداده است!^۲

این سخن دروغ است؛ زیرا موضع شیخ رحمته الله علیه در برابر مذاهب اهل سنت به صورت واضح در کتاب‌هایش آمده است؛ به عنوان نمونه می‌گوید:

«ما مقلد کتاب، سنت، سلف صالح امت و اقوال مورد اعتماد ائمه چهارگانه، ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مالک بن انس، محمد بن ادريس و احمد بن حنبل - رحمهم الله - هستیم»^۳.

«اما مذهب ما، مذهب امام احمد بن حنبل رحمته الله علیه، امام اهل سنت است، بر پیروان مذاهب چهارگانه به شرط آنکه مخالف نص قرآن و سنت و اجماع امت و قول جمهور امت نباشد، ایرادی نمی‌گیریم»^۴.

«اما کتب متأخران - رحمهم الله - در دست ماست؛ به آن دسته از مطالب آن‌ها که موافق با نص است عمل می‌کنیم، به آن مطالبی که موافق با نص نیست عمل نمی‌کنیم»^۵.

۱- نک: عقیده‌ی شیخ محمد بن عبدالوهاب السلفية وأثرها في العالم الإسلامي، شیخ صالح العبود، ۴۰/۱-۴۱؛ انتشار دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب خارج الجزيرة العربية، محمد کمال جمعة، ص ۱۳؛ تاریخ البلاد العربية السعودية، دکتر عجلانی، ص ۴۷.

۲- خاطرات همفر، ص ۳۱.

۳- مؤلفات الشيخ، القسم الخامس، الرسائل الشخصية، ص ۹۶.

۴- همان، ص ۱۰۷.

۵- همان، ص ۱۰۱.

پسرش، شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب رحمته، در سال ۱۲۱۸ هـ که به مکه وارد شدند، گفت: «ما نیز در فروع، بر مذهب امام احمد بن حنبل رحمته هستیم، بر کسی که از یکی از ائمه چهارگانه و نه غیر آنان تقلید کند، انتقاد نمی‌کنیم؛ زیرا مذاهب دیگر مانند رافضی‌ها و زیدیه و امامیه درست تنظیم نشده‌اند؛ در ظاهر آنان را بر چیزی از مذاهب فاسدشان تأیید نمی‌کنیم، بلکه آنان را مجبور می‌سازیم که از یکی از ائمه چهارگانه تقلید کنند»^۱.

شیخ رشید رضا رحمته در مورد پیروان دعوت سلفیت می‌گوید: «... آنان در اصول، بر مذهب جمهور سلف صالح و در فروع بر مذهب امام احمد رحمته هستند. آنان به مذاهب ائمه چهارگانه احترام گذاشته و میان هیچ یک از مقلدان آنان تفاوت قائل نیستند. این سخنان را ابن عابدین - و کسانی که از او پیروی کردند - در تصدیق سخنان دروغ و بهتان‌های شیخ احمد دحلان گفتند، در حالی که در هیچ یک از کتاب‌های شیخ و کتاب‌های فرزندان و نوادگانش موجود نیست. ما این شایعات را که سیاست ترکیه در مورد آنان برای تصدیق ابن عابدین و امثالش منتشر کرد تصدیق کردیم؛ و در کتاب‌های آنان و کتاب‌های حامیانشان در عصر ما چاپ شده است، پس عذری برای هیچ‌کس در تصدیق حشویه و مبتدعه و شهوت‌رانان آنان نیست. این شایعات یک بار در مجلس استاد بزرگ شیخ ابوالفضل جیزاوی، شیخ الأزهر، در اداره موسسات دینی بیان شده است. شیخ نسخه‌هایی از کتاب «الهدية السنية» برایشان حاضر کرده و به آن مراجعه می‌کند، در حالی که گروهی از مشهورترین علمای الأزهر در کنارش بودند، آنگاه همگی اعتراف می‌کنند که مطالب این کتاب، عین مذهب جمهور اهل سنت و جماعت است»^۲.

دلیل بیستم: ادعای اهمیت ندادن شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته به آرای خلفای راشدین رضی الله عنهم!

همفر بیان می‌کند که شیخ رحمته رأی مستقلی داشت که در برابر آنچه از قرآن و سنت می‌فهمید، حتی به خلفای چهارگانه رضی الله عنهم اهمیت نمی‌داد^۳.

۱- الدرر السینة، ۱/ ۲۲۷.

۲- صیانة الإنسان عن وسوسة دحلان، حاشیة ص ۵۱۰ - ۵۱۱.

۳- خاطرات همفر، ص ۳۴.

می‌گویم: اعتقاد شیخ در مورد صحابه رضی الله عنهم در کتاب‌ها و رسائلش چنان واضح است که نیازی به این بهتان‌ها نیست:

شیخ می‌گوید:

«اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست دارم، کارهای نیک آنان را بیان می‌کنم، از آنان راضی هستم و برایشان آمرزش می‌طلبم؛ اما در مورد عیوب و اختلافات آنان سکوت می‌کنم و برتری‌شان را باور دارم»^۱.

«آیات و احادیث بر افضلیت صحابه رضی الله عنهم و استقامت آنان در راه دین تصریح دارند»^۲.

«از پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت متواتر مطالبی روایت شده که بر کمال صحابه رضی الله عنهم، بخصوص خلفای راشدین رضی الله عنهم دلالت دارد. روایات در مدح هر یک از آنان مشهور بلکه متواتر است؛ زیرا راویان این روایات، مردمی هستند که تباری‌شان بر دروغ محال است و از مجموع اخبارشان، علم یقینی به کمال صحابه و برتری خلفا رضی الله عنهم به دست می‌آید»^۳.

«هر یک از آنان - یعنی رافضی‌ها - به آن چیزی اعتقاد داشته باشد که موجب تحقیر آنان - یعنی صحابه رضی الله عنهم - است؛ در واقع، رسول الله صلی الله علیه و آله را در آنچه در مورد وجوب اکرام و بزرگداشت صحابه رضی الله عنهم خبر داده، تکذیب کرده است، کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله را در آنچه که به صورت قطعی از ایشان ثابت است، تکذیب کند، کفر ورزیده است»^۴.

«هر کس به آنان ناسزا بگوید، با فرمان الله جل جلاله در مورد اکرام صحابه رضی الله عنهم مخالفت کرده است، هر کس اعتقاد سوء در مورد تمام یا جمهور صحابه داشته باشد، الله متعال را در آنچه که در مورد کمال و فضائل صحابه رضی الله عنهم خبر داده تکذیب کرده است و تکذیب‌کننده الله، کافر است»^۵.

۱- مؤلفات الشیخ، قسمت پنجم، الرسائل الشخصية، ص ۱۰.

۲- رسالة في الرد على الرافضة، ص ۱۴.

۳- همان، ص ۱۸.

۴- همان، ص ۲۷.

۵- همان، ص ۱۷.

دلیل بیست و یکم: سخن همفر در مورد جهاد

همفر بیان می‌کند که شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته گفت که جهاد فرض نیست... و پس از مناظره، شیخ سرش را به نشانه رضایت تکان داد!^۱

پاسخ: شیخ رحمته دیدگاه خویش در مورد جهاد را اینگونه بیان می‌کند: «به نظر من، جهاد همراه هر امام نیک و فاسقی، باقی است، نماز جماعت پشت سرشان جایز است و جهاد از آنگاه که الله جل جلاله محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید تا زمانی که آخرین فرد این امت دجال را می‌کشد باقی است، نه ستم ستمگری آن را باطل می‌کند و نه عدالت عادلانه».

دلیل بیست و دوم: سخن همفر در مورد ازدواج موقت

همفر بیان می‌کند که شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته قانع می‌شود که ازدواج موقت زنان جایز است و آن را می‌پذیرد، پس از یکی از زنان مسیحی که در خدمت وزارت مستعمرات برای فاسدکردن جوانان مسلمان بودند، بهره می‌گیرد!^۲

پاسخ: رافضی‌ها که خودشان متعزاده هستند، دوست دارند شیخ مانند آنان در زنا حرام بچرد؛ چنان‌که الله جل جلاله در مورد کفار می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾ [النساء: ۸۹]؛ «آنان آرزو می‌کنند که شما هم مانند آنان کافر شوید تا با هم یکسان شوید». اما چنین آرزویی را به گور خواهند برد؛ زیرا الله شیخ را از این منکر بزرگ که رافضی‌ها تشنه‌اش هستند، پاک نگه داشته و شیخ حرمت این کار را در پاسخ بر روافض بیان کرده است.^۳ شیخ رحمته در پایان سخن در مورد متعه می‌گوید: «نتیجه اینکه: متعه حلال بوده، سپس برای همیشه منسوخ و حرام شد؛ پس هرکس آن را مرتکب شود، در واقع، باب زنا را بر رویش گشوده است»^۴.

۱- خاطرات همفر، ص ۳۵-۳۶.

۲- ص ۳۶.

۳- نک: الرد علی الرافضة، ص ۴۴-۴۶، «مطلب المتعة».

۴- ص ۴۶. در صفحه ۵۴ می‌گوید: «این امامیه‌ها، از سنت و بلکه از ملت خارج هستند و در زنا قرار دارند و ابواب زنا، از قُبُل و دُبر، را به صورت گسترده بر روی خویش گشوده‌اند؛ پس بسیار سزاوار هستند که فرزندان زنا باشند. ای گروه برادران، الله جل جلاله ما و شما را از پیروی از گام‌های شیطان حفاظت کند.

دلیل بیست و سوم: سخن همفر در مورد شرب خمر

همفر می گوید: بعد از گفتگویی با شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه، او را قانع کرده که شرب خمر حرام نیست و نماز فرض نیست! در نتیجه شیخ خمر نوشید و در نماز تنبلی کرد!

پاسخ: این دروغ بر بی شرمی افترا زننده آن و نسب ناپاکش دلالت دارد. این کار از جانب کسی که در زدن افترا و بهتان بر برترین مسلمانان بعد از پیامبرش صلی الله علیه و آله، سابقه دارد، شگفت آور نیست. شیخ رحمته الله علیه در نامه‌ای به عالم بغداد، شیخ عبدالرحمن سویدی، بعد از اینکه عقیده خویش را برای او بیان کرده و مردم را به اخلاص عبادت برای الله متعال، انکار شرکیات مثل خواندن مردگان و پناه بردن به آنان به جای الله متعال که در میان مردم رواج یافته بود، فرامی خواند، چنین گفته است: «من زبردستانم را به برپایی نماز، پرداخت زکات و سایر احکام الله ملزم کردم، آنان را از ربا و شرب خمر و مسکرات و انواع منکرات نهی کردم، پس رؤسا نتوانستند در این مورد بر ما طعنه وارد کنند و از آن ایراد بگیرند؛ زیرا نزد عوام نیکوست؛ از این رو، طعنه و دشمنی‌شان را در مواردی قرار دادند که به توحید امر می‌کنم و از شرک بازمی‌دارم، اینگونه امر را برای مردم مشتبه کردند که: این کار خلاف اعتقاد اکثر مردم است؛ از این رو، فتنه بسیار بالا گرفت و لشکریان سواره و پیاده شیطان را علیه ما فراهم آوردند؛ به عنوان مثال، بهتان‌هایی پخش کردند که انسان عاقل از نقل آن‌ها شرم می‌کند، چه رسد که آن را افترا بدهد...» - شیخ پس از آنکه امور زیادی را که به او نسبت داده شده برمی‌شمرد - می‌گوید: خلاصه اینکه تمام اسبابی که در مورد ما گفته می‌شود، غیر از دعوت مردم به سوی توحید و نهی از شرک، بهتان است و اگر این امر برای دیگران پوشیده مانده، برای شما پوشیده نیست»^۲.

شیخ رحمته الله علیه در پاسخ به رافضی‌ها، برای سرزنش کردن آنان می‌گوید^۳: «مطلب: نماز جمعه و جماعت را ترک می‌کنند». وی ترک نماز جماعت را بر آنان عیب می‌داند، چه رسد در مورد خود نماز! حال چگونه این افترازن ادعا می‌کند که شیخ در نماز تنبلی کرده است؟!

۱- خاطرات همفر، ص ۳۷-۳۸.

۲- مؤلفات الشیخ، قسمت پنجم، الرسائل الشخصية، ص ۳۶. هم‌چنین نک: «البیان والإشهار لکشف زیغ الملحد الحاج مختار»، فوزان السابق، ص ۸۱-۸۲؛ دعاوی المناوین لدعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب، دکتر عبدالعزیز آل عبداللطیف، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ الدرر السنّیة فی الأجوبة التجدیة، ۱/ ۶۵.

۳- ص ۵۶.

دلیل بیست و چهارم: ادعای سفر شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته به اصفهان و شیراز
همفر ادعا می‌کند که شیخ محمد بن عبدالوهاب به (اصفهان و شیراز) رفته است.^۱
این سخن نیز دروغ است؛ زیرا افراد مورد اعتمادی که زندگی‌نامه شیخ را بیان کرده و مشتاق بودند تا تمام موارد مربوط به سفرهایش تدوین شده و شهرهایی را که شیخ از آن‌ها دیدار کرده، بیان شوند، هرگز نگفته‌اند که شیخ به (فارس و ایران و قم و اصفهان و شیراز)! رفته باشد، هرکس این سخن را بیان کرده، آن را فقط از برخی کتب غیر مورد اعتماد^۲ یا بعضی خاورشناسانی که آن را در آثار معروفشان به اشتباه یا دور شدن از حقیقت آورده‌اند، مانند: مرجلیوث در «دائرة المعارف الإسلامية»، برانجس، هیوجز، زویمر و بالغریف، نقل کرده است.^۳

دلیل بیست و پنجم: ادعای ایمان شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته به تقیه

همفر می‌گوید شیخ محمد بن عبدالوهاب به تقیه ایمان داشت.^۴
پاسخ این دروغ چنین است که شیخ رحمته در مبحث پاسخ به رافضی‌ها در مسأله تقیه می‌گوید:^۵ «مفهوم سخنشان این است که معنای تقیه از نظر آنان چنین است: کتمان حق، یا ترک لازم، یا ارتکاب منهی؛ به خاطر ترس از مردم، والله اعلم.
پس به جهل این دروغگویان بنگر، و بر اساس این تقیه منحوس و ننگین، این را بنا کرده‌اند که علی رضی الله عنه نص خلافت خویش و مباحث خلفای سه‌گانه رضی الله عنهم را کتمان کرد... این امر، عدم اطمینان به اقوال و افعال ائمه اهل بیت را می‌طلبد؛ زیرا احتمال می‌رود که اقوال و افعالشان از روی تقیه صادر شده باشد!... بسیار زشت است سخن گروهی که به معنای نقص امامانشان می‌باشد، امامانی که از آن پاک هستند».

۱- خاطرات همفر، ص ۵۰.

۲- مانند کتاب «لمع الشهاب...» که نقدش گذشت. هم‌چنین برای پاسخ روایت وی در مورد

سفرهای شیخ رحمته، نک: تاریخ البلاد العربية السعودية، منیر العجلانی، ص ۱۸۸-۲۰۱.

۳- برای مطالعه سفرهای شیخ و پاسخ کسانی که بر آن افزودند، نک: عقیده الشیخ محمد بن عبدالوهاب و اثرها في العالم الإسلامي، دکتر صالح العبود، ۱/ ۱۳۳-۱۸۲؛ تاریخ المملكة العربية السعودية، دکتر عبدالله العثیمین، ص ۶۸.

۴- خاطرات همفر، ص ۵۰.

۵- ص ۲۷-۲۸.

دلیل بیست و ششم: ادعای تکفیر مسلمانان توسط شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته
 همفر بیان می‌کند یکی از برنامه‌هایی که برای شیخ محمد بن عبدالوهاب وضع شده بود، تکفیر تمام مسلمانان و روادانستن کشتار آنان و گرفتن اموالشان بود.^۱
 این سخن، از جمله افتراات زیادی است که دشمنان دعوت سلفیت آن را رواج دادند، شماری از پژوهشگران به آن‌ها پاسخ داده‌اند.^۲ برخی از سخنان شیخ محمد رحمته که این افترا را رد می‌کند، بدین قرار است:

«اسلام پنج رکن دارد: رکن اول شهادتین است، سپس ارکان چهارگانه؛ اگر کسی بدان‌ها اقرار کند و از روی تنبلی آن‌ها را ترک کند، هرچند که به خاطر انجامشان با او می‌جنگیم، اما به خاطر ترک او را تکفیر نمی‌کنیم. علما در کفر تارک این ارکان از روی تنبلی و بدون انکار اختلاف دارند، ما تکفیر نمی‌کنیم مگر در آنچه که تمام علما بر آن اجماع دارند که همان شهادتین است»^۳.

«کسی را که بت روی قبر عبدالقادر و بت روی قبر احمد بدوی و امثال این دو را عبادت می‌کند، تکفیر نمی‌کنیم؛ زیرا جهل دارند و کسی نیست که آنان را آگاه کند»^۴.

«اما دروغ و بهتان؛ مانند این سخن آنان است که می‌گویند: ما به صورت عموم تکفیر می‌کنیم و هجرت به سوی خودمان را برای کسی که بر اظهار دینش توانایی دارد واجب می‌دانیم، تکفیر می‌کنیم کسی را که تکفیر نمی‌کند و کسی را که نمی‌جنگد، مانند آن که بسیار زیاد هستند. تمام این موارد، دروغ و بهتان است که با آن مردم را از دین الله جبار و رسولش صلی الله علیه و آله باز می‌دارند...»^۵.

۱- خاطرات همفر، ص ۸۱.

۲- نک: دعای المناوین لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب، دکتر عبدالعزیز آل عبداللطیف؛ منهج الإمام محمد بن عبدالوهاب في مسألة التكفير، شیخ احمد رضیمان.

۳- تاریخ نجد، ۲ / ۲۷۱؛ مؤلفات الشيخ، قسمت سوم، الفتاوی، ص ۹؛ الدرر السنّية في الأجوبة النجدية، ۱ / ۱۰۲.

۴- مؤلفات الشيخ، قسمت سوم، الفتاوی، ص ۱۱.

۵- همان.

«در مورد هیچ یک از مسلمانان، نه گواهی به بهشت می‌دهیم و نه گواهی به جهنم؛ مگر کسانی را که رسول الله ﷺ برایشان گواهی داده است، اما برای مسلمان امیدوارم و بر بدکار، نگران»^۱.

«هیچ کس را به خاطر ارتکاب گناه تکفیر نمی‌کنم و او را از دایره اسلام خارج نمی‌دانم»^۲.

«اما اینکه دشمنان از جانب من گفتند که من به ظن و موالات تکفیر می‌کنم، یا جاهلی را که حجت بر وی اقامه نشده است تکفیر می‌کنم. بهتان بزرگی است که با آن قصد دارند مردم را از دین الله ﷻ و رسولش ﷺ متنفر کنند»^۳.

«الله ﷻ می‌داند که این مرد - ابن سحیم - سخنانی را بر من افترا بسته است که هرگز آن‌ها را نگفته‌ام، اکثر آن‌ها به ذهنم خطور نکرده است؛ از جمله: اینکه من بوصیری را تکفیر می‌کنم و هرکس را که به غیر الله سوگند یاد کند تکفیر می‌کنم... در پاسخ به این مسائل می‌گویم: سبحانک هذا بهتان عظیم»^۴.

«لشکریان سواره و پیاده شیطان را علیه ما فراهم آورید؛ از جمله: انتشار بهتانی که نقل آن شرم‌آور است، چه رسد به اینکه بدان افترا بست؛ از جمله اینکه گفته‌اید: من تمام مردم را جز کسانی که از من پیروی می‌کنند تکفیر می‌کنم، ادعا می‌کنم که ازدواجشان غیر صحیح است، شگفتا! چگونه این سخن در عقل یک خردمند می‌گنجد؟ آیا عاقلی می‌گوید: این مسلمان یا کافر یا دانا یا دیوانه است؟!...»^۵.

«همچنین به افراد پست به دروغ خبر داده است که ابن عبدالوهاب می‌گوید: کسی که تحت فرمان من داخل نشود کافر است. در پاسخ می‌گوییم: سبحانک هذا بهتان عظیم، بلکه از قلب گواهی می‌دهیم به اینکه هرکس به توحید عمل کند و از شرک و پیروانش بی‌زاری بجوید، در هر زمان و هر مکانی مسلمان است، تنها کسی را

۱- همان، قسمت پنجم، الرسائل الشخصية، ص ۱۱.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۵.

۴- همان، ص ۱۱-۱۲ و ۶۲.

۵- همان، ص ۳۶.

کافر می‌دانیم که در معبودبودنِ الله ﷻ بعد از اینکه حجت بر بطلان شرک برایش آشکار شد، شرک ورزد»^۱.

«اما این سخن که: ما به صورت عموم تکفیر می‌کنیم، از بهتان‌های دشمنان است تا از دین بازدارند و پاسخ ما چنین است: سبحانک هذا بهتان عظیم»^۲.

شیخ محمد بشیر سهسوانی هندی رحمته، برای نفی این اتهام از شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته مبنی بر تکفیر مسلمانان و روا دانستن کشتار آنان و گرفتن اموالشان و پرده‌داری ناموسشان می‌گوید: «شیخ و پیروانش هیچ یک از مسلمانان را تکفیر نکرده و اعتقاد نداشته‌اند که آنان همان مسلمانان هستند، هرکس با آنان مخالفت کند مشرک است و کشتار اهل سنت و برده‌ساختن زنانشان را روا ندانسته‌اند... با بیش از یک نفر از علما از پیروان شیخ دیدار داشته‌ام و بسیاری از کتاب‌هایشان را مطالعه کردم، اما هیچ دلیل و اثری برای این امور نیافتم، بلکه تمام این سخنان بهتان و افتراست». شیخ محمد رشید رضا رحمته در توضیح این سخن شیخ محمد بشیر چنین می‌نویسد: «بلکه در این کتاب‌ها، خلاف و ضد آنچه گفته شده است وجود دارد؛ زیرا در آن‌ها آمده که آنان تکفیر نمی‌کنند جز کسی را که اجماع مسلمانان بر آن است که وی کفر ورزیده است»^۳.

دلیل بیست و هفتم: سخن همفر در مورد قرآن تحریف شده!

همفر می‌گوید یکی از برنامه‌های که برای شیخ محمد بن عبدالوهاب طراحی شده بود، انتشار قرآن تحریف‌شده‌ای بود^۴!

پاسخ: سازنده این خاطرات که شیعه است، عیب خودش را به شیخ نسبت می‌دهد؛ چنان‌که ضرب‌المثل می‌گوید: مرا به عیب خود متهم کرد و در رفت. رافضی‌ها معتقد به تحریف قرآن هستند نه اهل سنت که الله ﷻ آنان را از این عقیده کفرآلود بری کرده است. شیخ محمد رحمته از علمای بزرگ اهل سنت است و در کتاب «الرد علی الرافضه» حکم کسی را که معتقد به زیادت یا نقصانی در قرآن باشد چنین بیان کرده است:

۱- همان، ص ۶۰.

۲- همان، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۳- صیانة الإنسان، ص ۵۱۰- با حاشیه.

۴- خاطرات همفر، ص ۸۲.

«کسی که به عدم صحت حفاظت آن - یعنی قرآن کریم - از حذف شدن، و قراردادن غیر قرآن در آن اعتقاد داشته باشد؛ به تحقیق کافر شده است»^۱.

«تکذیب کننده قرآن کافر است و مجازاتی جز شمشیر و زدن گردن ندارد»^۲.

«کسی که چیزی را که در آن ذکر الله ﷻ یا قرآن یا رسول ﷺ است، مورد استهزا قرار دهد، کافر است»^۳.

دلیل بیست و هشتم: ادعای اظهار دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته در سال ۱۱۴۳هـ

همفر بیان می کند که شیخ محمد بن عبدالوهاب دعوتش را در سال ۱۱۴۳هـ آشکار کرد^۴. این سخن، دروغ بودن خاطرات مذکور را بیش از پیش آشکار می کند؛ زیرا شیخ، دعوت خویش را در سال وفات پدرش یعنی سال ۱۱۵۳هـ آشکار کرد؛ چنان که مورخان برآوردند. ابن بشر در تاریخ خویش می گوید: «پدرش عبدالوهاب در سال هزار و صد و پنجاه و سه وفات یافت، سپس دعوت و انکار و امر به معروف و نهی از منکر را اعلان داشت و گروهی از اهالی شهر از او پیروی کردند...»^۵.

دلیل بیست و نهم: اشتباه همفر در بیان ارتباط امام محمد بن عبدالوهاب با امام محمد بن سعود - رحمهما الله -

همفر بیان می کند که پس از سال ها کار، وزارت توانست محمد بن سعود رحمته را هم به سوی ما سوق دهد؛ بنابراین، کسی را نزد محمد بن عبدالوهاب رحمته فرستادند که این مطلب را به او بگوید و لزوم همکاری میان این دو محمد را بیان نماید؛ یعنی دین از محمد بن عبدالوهاب و قدرت از محمد سعود!

پاسخ: در تاریخ به صورت ثابت مذکور است که شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته به درعیه، شهر محمد بن سعود، رفت. بزرگانی از اهل درعیه از وجودش آگاه شدند و

۱- الرد علی الرافضة، ص ۱۹.

۲- مرجع سابق، ص ۳۲.

۳- مؤلفات الشیخ، قسمت اول، العقیده، ص ۱۱۸.

۴- خاطرات همفر، ص ۸۳.

۵- عنوان المجد، ۱/ ۸-۹.

۶- خاطرات همفر، ص ۸۴-۸۵.

مخفیانه با او دیدار کردند، دیدند که هنوز بر راه رسول ﷺ ثابت است، پس خواستند که محمد بن سعود را باخبر کنند و او را به نصرت شیخ توصیه کنند. اما ترسیدند، زن محمد بن سعود، شوهرش را به مساعدت و نصرت شیخ توصیه کرد و هم‌چنین دو برادرش ثنیان و مشاری. الله - سبحانه - محبت شیخ را در قلبش انداخت، آنگاه بی‌درنگ برخاست و همراه دو برادرش به سوی وی رفت. بر او سلام کرد و خوش آمد گفت، نهایت احترام و بزرگداشت را برایش انجام داد و به او خبر داد که همانند زنان و فرزندان او دفاع و حمایت می‌کند و گفت: تو را به سرزمینی بهتر از سرزمین خودت و به عزت و نیرومندی بشارت می‌دهم.

شیخ گفت: من هم تو را به عزت و قدرت بشارت می‌دهم که کلمه «لا إله إلا الله» است؛ هرکس بدان چنگ زند و عمل کند و یاری رساند، سرزمین‌ها و مردم را مالک خواهد شد، این کلمه، کلمه توحید است و نخستین چیزی است که رسولان ﷺ، از اولین تا آخرین، بدان دعوت دادند. سپس او را آگاه کرد از آنچه که رسول ﷺ بر آن بود و آنچه بدان فرا خواند و آنچه بعد از او اصحاب ﷺ بر آن بودند؛ و آنچه بدان امر کردند و از آن بازداشتند؛ و جهاد در راه الله ﷻ، که خداوند از این طریق به آنان عزت داد؛ بدین ترتیب، آنان را بی‌نیاز کرد و برادر یکدیگر قرار داد. سپس او را از مخالفت با شرک به الله متعال و بدعت‌ها و ستم و ظلم مردم نجد آگاه کرد.

وقتی محمد بن سعود از شناخت توحید و فضل او اطمینان یافت و دانست که مردم از وقوع در آن دور هستند، به شیخ گفت: ای شیخ! همانا این دین الله و رسولش ﷺ است که تردیدی در آن نیست؛ و تو را بشارت باد به یاری خودت و آنچه بدان فرمان دهی و جهاد علیه کسی که با توحید مخالفت کند...^۱

دلیل سی‌ام: ادعای ایجاد دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته توسط بریتانیا

خاطرات ساختگی همفر بر روی یک محور اساسی استوار است و آن اینکه دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته، فقط ساخته بریتانیاست! - چنان که گذشت -.

۱- نک: تاریخ ابن بشر، ۱/ ۱۱-۱۲؛ عقیده الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفية، ۲/ ۱۶۲-۱۶۷.

از نظر پژوهشگران بی طرف، مشخص است که موضع حکومت بریتانیا در قبال دعوت شیخ، هرگز تایید و پشتیبانی نبوده - آنگونه که صاحب خاطرات همفر ادعا می کند - بلکه دشمنی و ستیز بوده است.

انگلیس، آثار دعوت سلفی شیخ رحمته را در هند، بزرگترین مکانی که به استعمار و تسلط بر نعمت‌هایش افتخار می کردند، لمس کرده بود. این امر زمانی بود که برخی از مردم هند این دعوت را به کمک شیخ احمد بن عرفان^۱ و پیروانش و پس از او، در نهضت‌های دیگری مانند نهضت فرائضی‌ها و نهضت نزار علی^۲ به سرعت پذیرفتند. این نهضت‌ها با قادیانیت کافر که انگلیس قصد داشت برای تحقق نیاتش آن را در برابر اسلام قرار دهد و هرکس را که از اسلام جز اسمش چیزی را نمی داند زیر آن گرد آورد، دشمنی می کرد.

آشفته‌گی انگلیسیان و اشتیاق آنان برای نابودی دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته - که بیداری جدیدی در دین اسلامی و دعوتی برای فهم اسلام از مصادر زلالش، کتاب الله جل جلاله و سنت رسولش محمد صلی الله علیه و آله، عرضه کرده بود - آشکار می شود که تلاش‌ها و اموال زیادی در این راه به کار گرفتند.

سفر (سادلر)، افسر بریتانیایی، فرمانده هنگ (۴۷) و فرستاده حکومت بریتانیا در هند^۳؛ آشکار شده است. وی سفر طاقت‌فرسایی را از هند شروع کرد تا اینکه به خرابه‌های درعیه که ابراهیم پاشا آن را ویران کرده بود رسید، تا از فروپاشی حکومت اسلامی که در این جزیره برای بیداری مسلمانان به حرکت درآمده بود، مطمئن شود و خود قاعده دعوت سلفیت را از بین ببرد؛ چون باعث ایجاد ترس و نگرانی حکومت انگلیس شده بود و مصالحش را به خطر انداخته بود. در این سفر، کاروان بزرگی که اغلبشان ترک بودند، سادلر را همراهی می کردند.

۱- وی رحمته در سال (۱۲۴۶هـ) به شهادت رسید. نک: «احمد بن عرفان الإمام المجاهد»، شیخ سعید الأعظمی الندوی؛ «أحمد بن عرفان الشهید»، شیخ علی طنطاوی.

۲- برای اطلاع مختصر درباره این نهضت و فعالیت آن، نک: انتشار دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب خارج الجزيرة العربية، محمد کمال جمعه، ص ۶۳-۸۷.

۳- برای اطلاع مختصر درباره او و سفرش، نک: رحالة غریبون في بلادنا، شیخ حمد الجاسر، ص ۲۷-۷۴.

سادلر در (۱۳) اوت سال (۱۸۱۹م) به صورت پنهانی از درعیه گذشت^۱ و پس از استراحت، بار سفر را برای رسیدن به ابراهیم پاشا بست تا اینکه او را در (آبار علی)، در نزدیکی مدینه منوره یافت؛ وی می‌خواست تبریک حکومت بریتانیا به سبب این پیروزی را برایش برساند^۲، و هدایای حکومت هند شرقی - حکومت بریتانیایی - را تحویل دهد.

شیخ حمد الجاسر می‌گوید: «سادلر از جانب حکومت هند در سال ۱۸۱۹م برای دیدار با ابراهیم پاشا تعیین شد تا پیروزی‌اش را پس از آن جنگ ستمگر به او تبریک بگوید؛ و از تمایل حکومت بریتانیا مبنی بر همکاری با او برای از بین بردن نفوذ باقی‌مانده دولت سعودی در خلیج اطمینان دهد»^۳.

سفیر خارجی سوریه، محمد عدنان مراد، در کتاب «صراع القوى في المحيط الهندي والخليج العربي - جذوه التاريخية وأبعاده» می‌گوید: «بریتانیا تنها ذینفع از جنگی بود که به خردشدگی نفوذ سعودی، به خاطر ترس از انتشارش به خلیج و دریای عربی انجام شد... از سخن آقای (فرانسیس واردن) - عضو مجلس بمبئی و دستیار رزیدنت عمومی - در گزارشی که در مورد تاریخ حکومت سعودی و پذیرش دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله از ۱۷۹۵ - ۱۸۱۸م توسط آن، ارائه کرد، مشخص می‌شود که چگونه کینه درونی بر علیه دعوت سلفی قلب انگلیس را می‌خورد، آنجا که می‌گوید: «به این ترتیب، آن فرقه منحرف ایجاد و ساقط شد، دوباره ایجاد نشد و با حمایت و تحریک آن، حملات دریایی در خلیج و دریای هندی، تا

۱- نک: رحلة عبر الجزيرة العربية، سادلیر، ص ۸۵-۸۷ و ص ۹۶-۹۹ و ص ۱۰۵-۱۱۰ و ص ۱۴۹ و ص ۱۵۶-۱۵۹، ترجمه: انس رفاعی، ناشر: سعود بن غانم العجمی.

۲- نک: محمد بن عبدالوهاب؛ مصلح مظلوم و مفتری علیه، مسعود ندوی، ص ۱۵۰-۱۵۴؛ «التنافس الإنجليزى الفرنسى في شبه الجزيرة العربية»، دکتر احمد عُقبی، ص ۳۱۵.

۳- نک: رحلة عبر الجزيرة العربية، سادلیر، ص ۸۵-۸۷ و ص ۹۶-۹۹، ترجمه: انس رفاعی، ناشر: سعود بن غانم العجمی؛ الدولة السعودية الأولى، دکتر عبدالرحیم عبدالرحیم، ص ۲۸۶-۲۹۴، در این کتاب بیان می‌کند که اولین اشاره‌ای که در مورد دعوت شیخ رحمته الله و دولت سعودی در اسناد حکومت بریتانیایی بمبئی وارد شد، در سال ۱۷۸۷م بود. پس بیندیش. همچنین، نک: مقالة «بريطانيا والدولة السعودية الأولى»، دکتر اسماعیل باغی در «مجلة كلية العلوم الاجتماعية» دانشگاه الإمام (شماره اول) آنجا که علایم دشمنی بین انگلیس و دولت سعودی اول را از طریق پذیرش تقسیم‌بندی‌ها در خلیج عربی فاش می‌کند.

درجه‌ای از موفقیت و جسارت و وحشیگری گسترش یافت که جز گستاخی جزائری‌ها در اروپا با آن برابری نمی‌کند»^۱.

شیخ رشید رضا رحمته می‌گوید: «انگلیسی‌ها موفقیت وهابیت را بزرگ‌ترین هشدار بر جاه‌طلبی‌های خود در میان عرب و اسلام می‌دانستند»^۲.

استاد محمد کرد علی می‌گوید: «اگر بخواهیم با دید یک مورخ منصف بنگریم، بریتانیای کبیر را می‌بینیم که سیاست خویش را بر نابودی آرزوهای محمد علی، بلکه آرزوهای عرب مبنی بر ایجاد دولت عربی گذاشت؛ چنان‌که سیاست سی سال پیش

۱- ص ۲۶۱-۲۶۲؛ هم‌چنین، نک: تاریخ المملكة العربية السعودية، دکتر عبدالله العثیمین، ص ۱۶۶-۱۶۸.

نکته: همانگونه که دشمنان برای تخریب دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته و دولت سعودی اول تلاش کردند که آن دو را ساخته بریتانیا جلوه دهند، همین کار را با دولت سعودی سوم، به رهبری ملک عبدالعزیز رحمته، انجام دادند و با معاهده اول آن با بریتانیا «معاهده دارین» که به صورت موقت بدان مجبور شد، بهره‌برداری کردند، سپس آن را با معاهده «جده» نقض کرد. برای مشاهده متن این دو معاهده، نک: عبدالعزیز آل سعود و بریتانیا، دکتر مفید الزیدی، ص ۳۶۳-۳۶۶. ملک حسین و فرزندانش، بیشترین قسمت این تجاوز ستمگرانه را بر عهده داشتند که ملک عبدالعزیز و لشکریانش آنان را از حجاز بیرون راندند. برای اطلاع از دفع تجاوز آنان؛ نک: الوهابیون والحجاز، شیخ رشید رضا. برای شناخت حقیقت رابطه ملک عبدالعزیز با بریتانیا و اینکه چگونه از پس نیرنگهایشان و تعامل با آنان با درایت درآمد، نک: السعودیون والحل الإسلامي، محمد جلال کشک رحمته، ص ۳۱۳-۴۳۰. وی در صفحه ۳۱۳ می‌گوید: «عبدالعزیز توانست امپراطوری بریتانیا را در خدمت اهدافش بکار گیرد، و حتی یک دلیل هم وجود ندارد که عکس این مطلب را ثابت کند؛ چنانکه می‌توان گفت هیچ حاکم عربی‌ای، مانند عبدالعزیز از همکاری با انگلیس بهره نبرد و در دایره نفوذ بریتانیا هیچ حاکم عربی‌ای، مانند عبدالعزیز، انگلیس را از تحقق حتی یکی از اهدافشان که متعارض با مصالح ملی باشد، ناتوان نکرد». موضع عبدالعزیز رحمته، در برابر بریتانیا بر عکس موضع ملک حسین بود که به وعده‌های بریتانیا که در قبال همکاری در جنگ با حکومت مسلمان عثمانی، وعده داده بودند او و فرزندانش را پادشاه عرب می‌کنند، فریب خورد. اما وقتی اهداف انگلیسی‌ها برآورده شد، دوستی با او را به دشمنی و امیدش را به یأس تبدیل کردند، تا اینکه رانده و تنها در قبرس زندگی کرد! تا مشخص شود، تجاوز ملک حسین و فرزندانش بر دولت سعودی، مصداق این ضرب المثل است: «مرا به عیب خودش متهم کرد و در رفت».

۲- الوهابیون والحجاز، ص ۷۲.

آن، ایجاب کرد که دولت عثمانی را به جنگ ویرانگر و خونین علیه وهابی‌ها در نجد و حجاز فراخواند؛ زیرا می‌ترسید دولت عربی جدیدی تأسیس کنند، که چه بسا مانع نفوذ آرزوهای آن حکومت در شبه جزیره عرب شود»^۱.

دلیل سی و یکم: دروغ همفر در مورد دولت سعودی اول

همفر ادعا می‌کند که همراه گروهی از کارشناسان ناشناس بریتانیایی در درعیه زندگی کرده است! «درعیه را پایتخت حکومت و دین جدید قرار دادیم و وزارت، به صورت پنهانی، پول کافی به حکومت جدید می‌رساند؛ چنان‌که در ظاهر، این حکومت جدید، بردگانی خرید که در واقع بهترین کارشناسان وابسته به وزارت بودند که زبان عربی آموخته و جنگ‌های بیابانی فرا گرفته بودند. من و آنان - که یازده نفر بودند - در اجرای برنامه‌های مورد نیاز همکاری می‌کردیم، این دو محمد هم بر اساس برنامه‌هایی که ما برایشان طرح می‌کردیم، پیش می‌رفتند. در بسیاری موارد که دستور خاصی از وزارت نیامده بود، ما خود مسایل را مورد بررسی قرار می‌دادیم»^۲.

به این دروغ اینگونه می‌توان پاسخ داد: این امر بسیار مهم و بسیار بدیهی، چرا از دید دشمنان دعوت شیخ رحمته در زمان خودش پنهان ماند، در حالی که آنان تمام تلاش خود را در کمین این دعوت و پیروانش بکار بردند تا عیوب نداشته را به آنان بچسبانند؟!

با این وجود، همفر می‌گوید: «درعیه را پایتخت حکومت و دین جدید قرار دادیم». این ادعا بدین معناست که این امر قبل از دیدار تاریخی شیخ محمد و امیر محمد بن سعود - رحمهما الله - انجام شده است، پس چرا مورخان بدان توجهی نکرده‌اند؟ سازنده این خاطرات فراموش کرده است که: «دولت سعودی که در سرزمین جزیره عربی ایجاد شد و از درعیه آغاز کرد، از عدم نیامده بود؛ زیرا سکونت خانواده آل سعود در این منطقه، به زمان‌های قدیم برمی‌گردد، به این اعتبار که آنان به قبائل بنوحنیفه که بومی این منطقه هستند و تاریخش معروف است. آنان تأسیس حکومتشان در درعیه را در نیمه قرن پانزدهم میلادی تجدید کردند، دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته را در نیمه قرن هجدهم میلادی یاری رساندند؛ تا با این کار دولت

۱- خطط الشام، ۳/ ۷۱-۷۲.

۲- خاطرات همفر، ص ۸۴-۸۵.

سعودی اول را تاسیس کنند؛ هنگامی که این دولت با هجوم ترکیه با رهبری ابراهیم پاشا در سال ۱۸۱۸م سقوط کرد، دولت سعودی دوم در سال ۱۸۲۴م، ظهور کرد، هنگامی که دولت سعودی دوم با ایجاد اختلافات میان فرزندان امام فیصل بن ترکی در سال ۱۸۹۱م سقوط کرد، برای بار سوم در آغاز قرن بیستم میلادی ظهور کرد، هنگامی که ملک عبدالعزیز رحمته الله علیه برای ترمیم تاسیس آن در ریاض در سال ۱۹۰۲م قدرت یافت و به آنچه امروزه به مملکت عربی سعودی شناخته می‌شود تبدیل گردید. آیا این حکومت مستمر که به ریشه‌اش در عمق تاریخ ضرب المثل است، حکومتی ساختگی یا طرحی ساختگی است - آنگونه که این کتاب ساختگی ادعا کرده است -؟! آیا این تحولات بر این امر دلالت ندارند که حکومت سعودی، استوار و قوی است و اصول آن روشن است که هنگام اختفایش به دلیل عوامل سیاسی، قدرت ظهور بدان می‌دهد»^۱.

مبحث پنجم:

دلایل شیعی بودن نویسندگان «خاطرات همفر»

هرکس خاطرات همفر را بخواند، یقین پیدا می‌کند که فردی مسیحی آن را نوشته است؛ زیرا عبارات زیادی در آن وجود دارد که دین مسیحی و خود انگلیسی‌ها را مورد سرزنش و نقصان قرار داده و در مقابل، عباراتی در آن است که اسلام را مدح می‌کند^۱. آنچه در اینجا اهمیت دارد - این است که در خاطرات مذکور، اطلاعاتی از مذهب شیعه وجود دارد که یک جاسوس تازه‌وارد نمی‌تواند از آن‌ها آگاهی داشته باشد، در حالی که به روش ماهرانه‌ای ترویج می‌شود، واژگان و عباراتی از میراث شیعی بکار رفته که صاحب پنهان شده‌اش را رسوا می‌سازد؛ چنان که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ [محمد: ۳۰].

«و مسلماً تو آنان را در طرز سخن گفتنشان می‌شناسی».

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنْهُمْ﴾ [محمد: ۲۹].

«آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری (نفاق) است گمان کردند که الله کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد؟!».

شاعر می‌گوید:

و مها تكن عند امرء من خليفه و ان خالها تخفى على الناس تعلم

«انسان دارای هر خُلق و خصلتی باشد، هرچند بپندارد که بر مردم پوشیده است، به هر حال آشکار می‌گردد».

شاعر دیگری می‌گوید^۲:

و(اليد) تنطق والأفواه صامته حتی تري من ضمير القلب ما كانا

۱- به عنوان نمونه؛ نک: خاطرات همفر، ص ۱۴-۱۶، ۲۴، ۲۶، ۴۸، ۵۰، ۶۶.

۲- با تصرف.

«دست سخن می‌گوید و دهان‌ها ساکت هستند، بگونه‌ای که از نهران دل آنچه را که بر آن بودند مشاهده می‌کنی».

اینک برخی دلایل شیعی بودن دروغگوی این خاطرات در چند عنوان بیان می‌شود:

عنوان اول: ستودن و درخشان‌نشان دادن مذهب و بزرگان شیعه

- ۱- همفر می‌گوید: «... و خطر وجود مسلمانان (شیعه) در ایران، از این هم بیشتر است؛ زیرا آنان مسیحیان را کافر و نجس می‌دانند»^۱.
- این سخن، صرفاً تلاشی است برای آراستن تصویر شیعه و ادعایی است که شیعه در برابر نقشه‌های غرب مسیحی کافر می‌ایستند، در حالی که سازنده خاطرات می‌داند که روافض سزاوار این عزت نیستند. چون خیانت‌ها و تباخی‌های قدیم و جدید شیعه با دشمنان امت اسلامی علیه امت اسلام بر هیچ‌کس پوشیده نیست^۲.
- ۲- همفر می‌گوید: «علمای ایران استوارترین سد در برابر آرزوهای ما بودند»^۳.
- این سخن، مدح علمای شیعه است! چنان‌که می‌گوید: «از حله در لباس بازرگانی از بازرگانان آذربایجان راهی نجف شدم. با مردان دینی مخلوط شدم و با آنان نشست و برخاست نمودم و در مجالس درسشان حضور یافتم. از پاکی روان و علم زیادشان، بسیار شگفت‌زده شدم...»^۴.
- ۳- همفر - در ستایش شیعه - می‌گوید: «اما مرقد امام امیرالمؤمنین - چنان‌چه آنان نام می‌برند - مرقدی زیبا و آراسته به زیورهای قشنگ است، حرم زیبایی دارد و بر فرازش گنبدی طلایی است و دو گلدسته طلایی بزرگ دارد...»^۵.
- ۴- همفر می‌گوید: «پیش از پایان ماه، کاروانسرا را ترک کردم و راهی مغازه نجار شدم. او مرد بزرگوار و شرافتمندی بود و با من مانند یکی از فرزندان رفتار می‌کرد. نامش عبدالرضا و یک شیعه ایرانی از مردم خراسان بود...»^۶.

۱- خاطرات همفر، ص ۷.

۲- نک: خیانات الشیعة وأثرها في هزائم الأمة الإسلامية، استاد عماد علی عبدالسمیع حسین.

۳- خاطرات همفر، ص ۹.

۴- همان، ص ۴۴.

۵- همان، ص ۴۵.

۶- همان، ص ۳۰.

پاسخ: در توصیف مرد شیعه (عبدالرضا) توسط همفر بنگر! که می‌گوید او «مرد بزرگوار و شرافتمندی بود» و - چنان که خواهد آمد- او را با یک سنی منحرف به نام (خالد) مقایسه می‌کند.

۵- همفر می‌گوید: «به نظر من در مورد خلافت علی و حسن و حسین، حق با شیعه است، زیرا- بر اساس مطالعات من- از تاریخ اسلامی ثابت است که علی ویژگی‌های والایی داشته که او را برای رهبری برجسته می‌کرد، بعید نمی‌دانم که پیامبر محمد ﷺ، حسن و حسین را نیز به عنوان امام معرفی کرده باشد. این را اهل سنت نیز انکار نمی‌کنند»!

پاسخ: این شیعه سازندۀ خاطرات نتوانسته مذهبش را پنهان کند؛ از این رو، این لغزش در تلاشی ساده برای تصحیح و ترویج مذهب از او صادر شده است.

۶- همفر در مورد گفتگوی شیخ محمد با شیخ قمی شیعه می‌گوید: «میان محمد و شیخ گفتگوی دشواری انجام شد که فقط گزیده‌ای از آن را به یاد دارم. قمی به او گفت: اگر تو چنان‌چه ادعا می‌کنی، آزاداندیش و مجتهد هستی، چرا مانند شیعیان از علی پیروی نمی‌کنی؟

محمد پاسخ داد: زیرا گفتار علی مانند عمر و دیگران معتبر نیست، تنها قرآن و سنت اعتبار دارند.

قمی گفت: مگر پیامبر ﷺ نفرمود که: «أنا مدينة العلم وعلی بابها»؛ «من شهر علم و علی دروازه آن است»؟ پس علی با دیگر اصحاب ﷺ تفاوت دارد.

محمد گفت: اگر قول علی حجت است؛ چرا پیامبر ﷺ نفرمود: «کتاب الله و علی بن ابی طالب»؟

قمی گفت: بلکه این کار را انجام داده است، چون فرمود: «کتاب الله و عترتی أهل بیتی»؛ «کتاب خدا و خاندانم» و علی بزرگ خاندان است.

۱- همان، ص ۲۳.

۲- شیخ الاسلام در منهاج السنة، ۷/ ۵۱۵ در مورد این حدیث می‌گوید: «از احادیث موضوعه به شمار می‌رود. آلبانی در ضعیف الجامع، ش ۱۳۲۲ آن را ضعیف برشمرده است. برای تخریح مبسوط این حدیث؛ نک: «تخریح حدیث (أنا مدينة العلم و علی بابها)، شیخ خلیفه کواری.

۳- ترمذی، ۳۷۸۶؛ مسلم، ۲۴۰۸ با این لفظ آن را روایت کرده است «وَأَنَا تَارِكٌ فَيْكُمُ ثَقَلَيْنِ: أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالتُّورُ، فَخَذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسَكُوا بِهِ؛ مَنْ دَرَّ مِثْلَ شِمَاوٍ» «ثقل» به

یادگار می‌گذارم: نخستین آن دو، قرآن است که هدایت و نور در آن نهفته است، پس کتاب خدا را بگیرد و بدان چنگ بزنید. ایشان نسبت به کتاب خدا تشویق و ترغیب نمود، سپس فرمود: *أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي*، *أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي*، خدا را در حق اهل بیتم به یاد شما می‌آورم، خدا را در حق اهل بیتم به یاد شما می‌آورم». در این حدیث، تشویق شده که فقط به قرآن چنگ زده شود و نیز بر نیکی به اهل بیت و شناخت حق آنان تشویق شده است. شیخ البانی رحمته در «السلسلة الصحيحة»، ش ۱۷۶۱» در پاسخ به شبهه روافض پیرامون حدیث ترمذی - به فرض صحت آن - می‌گوید: «خواننده گرامی بدان که مشهور است شیعه به این حدیث استدلال می‌کنند و زیاد آن را به زبان می‌آورند، تا اهل سنت خیال کنند آنان در این مورد بر حق هستند، در حالی که همه آنان در این مورد به اشتباه تصور می‌کنند؛ این امر را می‌توان از دو وجه بیان کرد:

وجه اول: مراد از «عترتی» در این حدیث، بیشتر از آن چیزی است که شیعه می‌خواهند، و اهل سنت آن را انکار نمی‌کنند، بلکه بدان چنگ می‌زنند، جز اینکه عترت از نظر آنان، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و این امر در بعضی از بیانات ایشان آمده است؛ مانند حدیث ترجمه: «عترتی اهل بیتم» اهل بیت پیامبر در اصل، همان زنان ایشان صلی الله علیه و آله هستند که عایشة صدیقه - رضی الله عنهن جمیعاً - جز آنان است؛ چنانکه الله متعال در سوره (احزاب) به صراحت می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]؛ «الله قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و چنانکه باید شما را پاک سازد»، چون در آیات قبل و بعد می‌فرماید:

﴿يُنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسَنُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًاۚ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًاۚ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًاۚ﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴]؛ «ای زنان پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان (عادی دیگر) نیستید، اگر پرهیزگاری کنید؛ پس در سخن گفتن نرمی نکنید که آنگاه کسی که در دلش بیماری است؛ طمع کند، و سخن شایسته بگوید. و در خانه‌های خود بمانید، و به شیوه جاهلیت نخستین زینت‌های خود را آشکار نکنید، و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و الله و پیامبرش را اطاعت کنید، الله قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و چنانکه باید شما را پاک سازد. و آنچه را در خانه‌هایتان از آیات الله و حکمت (= سنت پیامبر) خوانده می‌شود یاد کنید؛ بی‌گمان الله باریک‌بین آگاه است».

محمد نپذیرفت که این سخن از پیامبر ﷺ باشد؛ اما قمی چنان دلایل قانع کننده‌ای آورد که محمد سکوت کرد و پاسخی نداشت»^۱!

تخصیص (اهل بیت) در این آیه به علی و فاطمه و حسن و حسین بدون زنان پیامبر، یکی از تحریف‌های آیات الله توسط شیعه است تا شهواتشان را چیره کنند؛ چنانکه در محل خود توضیح داده شده است. نهایت آنچه از حدیث کساء و شبیه آن، به دست می‌آید، گسترش دلالت آیه و قراردادن علی و خانواده‌اش در آن است؛ چنانکه حافظ ابن کثیر و دیگران گفته‌اند. حدیث «عترت» نیز چنین است که پیامبر ﷺ بیان فرموده است که مقصود این است که: اهل بیت ایشان ﷺ شامل همسرانش و علی و خانواده‌اش می‌شود. به همین دلیل، توربشتی - چنانکه در «المرقاة»، ۵/ ۶۰۰ آمده - چنین می‌گوید: «عترت مرد: شامل اهل بیت او و خویشاوندان نزدیکش می‌شود؛ چون عترت را بر جهات بسیاری به کار می‌بردند، رسول الله ﷺ آن را با عبارت «اهل بیتی» مشخص کرد تا دانسته شود که نسل و خویشاوندان نزدیک و همسرانش را با آن اراده کرده است.»

وجه دوم: منظور از «اهل بیت»، علمای صالح و متمسک به کتاب و سنت از میان آنان هستند؛ امام ابو جعفر طحاوی رحمته می‌گوید: «(العتره) همان اهل بیت پیامبر ﷺ، کسانی هستند که بر دینش بوده و به فرمانش جنگ می‌زنند.»

چنانکه در ادامه می‌آید، شیخ علی قاری شبیه همین عبارت آورده، سپس روشن کرده که دلیل اختصاص اهل بیت به افراد مذکور، چنین است: «اهل بیت غالباً آگاه‌ترین افراد به صاحب خانه و احوالش هستند، پس مراد از اهل بیت، علمای آنان است که از سیرتش آگاه و بر روش وی واقف و به حکمت‌ها و علمش آشنا هستند، و به این ترتیب سزاوار است که در مقابل کتاب الله سبحانه قرار گیرد؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [الجمعة: ۲].»

مؤلف: مانند آن، این فرموده الله متعال خطاب به همسران پیامبر ﷺ در آیه تطهیر است که بیان شد ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يَفْعَلُ فِي بَيْوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾؛ «و آنچه را در خانه‌هایتان از آیات الله و حکمت (= سنت پیامبر) خوانده می‌شود یاد کنید».

بنابراین، روشن شد که منظور از (اهل بیت): افراد چنگ‌زنده آنان به سنت ایشان ﷺ است، پس مقصود اصلی در حدیث همین است و به همین منظور، آن را یکی از (تقلین) در حدیث زید بن أرقم و در مقابل ثقل اول یعنی قرآن قرار داد و ابن‌أثیر در «النهاية» به این امر اشاره کرده است: «آن دو را (تقلین) نامید؛ زیرا اخذ و عمل به آن دو (یعنی قرآن و سنت) ثقیل است، و به هر چیز ارزشمند و گرانبهایی، (ثقل) گفته می‌شود؛ پس برای بزرگداشتن ارزش و شأن، آن دو را (تقلین) نامید.»

پاسخ: بنگر که شیعه سازنده خاطرات، چگونه مذهبش را بر زبان همفر مسیحی منتشر می‌کند! با این ادعا که شیخ محمد برای این «دلایل قانع‌کننده» «پاسخی نداشت»!

از این نکته نباید غافل شد که - چنان‌چه پژوهشگران واقف هستند - عقل شیعه، شیفته ساختن مناظرات تخیلی میان علمای سنی و علمای مذهبش است و امکان ندارد یک مولف معاصر یا قدیمی شیعه بیایی، مگر اینکه مناظراتی با اهل سنت دارد که تمام آن‌ها با پیروزی ظفرمندان رافضی‌ها به پایان رسیده است!^۱

۷- همفر می‌گوید: «یک بار به او - یعنی شیخ محمد رحمته - گفتم: ازدواج موقت با زنان جایز است. گفت: هرگز. گفتم خدا جل جلاله می‌گوید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [النساء: ۲۴]؛ «پس آن زنانی را که (به ازدواج در آوردید و) از آنان کام گرفتید، باید مهرشان را به آنان بدهید» گفت: عمر متعه را حرام کرده و گفته است: «دو متعه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله جایز بود و من آن‌ها را حرام کردم و بر آن دو مجازات مقرر می‌کنم»^۲.

خلاصه اینکه بیان اهل بیت در برابر قرآن در این حدیث، مانند بیان سنت خلفای راشدین در کنار سنت ایشان علیهم السلام است که فرمود: «فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين...». شیخ قاری (۱/ ۱۹۹) می‌گوید: «زیرا آنان جز بر اساس سنت من عمل نکرده‌اند، پس نسبت دادن سنت به خلفا علیهم السلام، یا به دلیل عمل آنان به سنت است یا به دلیل استنباط آنان و اینکه فقط آن را اختیار کردند».

با توجه به مطالب فوق، این حدیث، شاهدهی قوی برای حدیث موطأ است با این عبارت: «ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتُم بهما، کتاب الله و سنة رسوله»؛ «دو چیز را در میان شما به جا گذاشتم که تا هر زمان به آن دو چنگ بزنید گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت رسولش». این حدیث در «المشكاة»، ص ۱۸۶ آمده است. امروزه وجه این شاهد در تضعیف حدیث موطأ بر بعضی از برادران تازه‌کار ما که صفحات را سیاه می‌کنند پوشیده مانده است. و الله المستعان».

پایان کلام آل‌بانی.^۱

۱- خاطرات همفر، ص ۳۳.

۱- برای نمونه؛ نک: تفسیر الأمثل، مکارم شیرازی، ۷/ ۳۸۱؛ کنز الفوائد، کراچی، ۲/ ۳۶-۳۷؛ بحار الأنوار، ۱۰/ ۲۱۶ و ۴۷/ ۲۴۰؛ أعیان الشیعه، محسن امین، ۱/ ۱۵۱.

۲- بیهقی، (۱۳۹۴). در ادامه می‌گوید: «نهی از نکاح متعه توسط عمر بن خطاب رضی الله عنه، مطابق سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود» - چنانکه در ادامه می‌آید.

«گفتم: می‌گویی من از عمر داناترم، پس چرا از عمر پیروی می‌کنی و وقتی عمر می‌گوید: من آن را حرام کردم، در حالی که رسول ﷺ آن را حلال کرد، پس چرا نظر قرآن و رسول ﷺ را فرومی‌گذاری و به نظر عمر عمل می‌کنی؟ آنگاه ساکت شد»^۱!

پاسخ: بنگر که همفر مسیحی چگونه به بشارت‌دهنده‌ای برای عقاید رافضی‌ها تبدیل می‌شود! و دو گنجشک را با یک سنگ می‌زند! وی دو هدف را از این گفتگوی ساختگی دنبال می‌کند:

هدف اول: دلیل رافضی‌ها که متعه را حلال می‌دانند از دلیل اهل سنت که متعه را حرام می‌دانند قوی‌تر است.^۲

هدف دوم: سرزنش عمرؓ به اینکه متعه را حرام کرد و با این کار، با فرمان رسول الله ﷺ مخالفت ورزید و آنچه را رسول ﷺ حلال کرده بود حرام قرار داد! این امر، عادت رافضی‌هاست که هنگام بحث در مورد متعه آن را تکرار می‌کنند.^۳

۸- همفر- در بیان پروژه‌ای که انگلیس آن را برای تضعیف اسلام و پیروانش طراحی کرد- می‌گوید: «اما زیارتگاه‌ها را باید به دلیل اینکه در زمان پیامبر ﷺ نبوده و بدعت است، ویران کرد؛ چنان‌که باید در اینکه زیارتگاه‌های موجود

۱- خاطرات همفر، ص ۳۶.

۲- برای پاسخ به شیعه در اینکه متعه را حلال می‌دانند؛ نک: تحریم نکاح المتعة، أبو الفتح نصر بن ابراهیم مقدسی، تحقیق و تخریج احادیث: شیخ حماد انصاری رحمته؛ الشیعة والمتعة، شیخ محمد مال الله.

۳- این ادعا یکی از دروغ‌های رافضی‌هاست که بر عمرؓ روا می‌دارند، در حالی که- چنانچه گذشت- موافق سنت رسول الله ﷺ است، آنجا که گفت: «رسول الله ﷺ سه مرتبه به ما اجازه متعه داد، سپس آن را تحریم کرد». ابن ماجه، ۱۹۶۳. آلبانی آن را حسن دانسته است. صنعانی در پاسخ بدگویی شیعیان از عمرؓ می‌گوید: «صراحت دارد بر اینکه عمر نهی نکرد بلکه حدیث را روایت کرد، نه اینکه از جانب خودش بگوید». منحة الغفار، ۲/ ۷۴۹. شیعه درک نمی‌کند که نهی از متعه، از طریق علی بن ابی طالب رضی آمده است! چنانکه در بخاری (۴۲۱۶) و مسلم (۱۴۰۷) آمده است. الله شیخ الاسلام را رحمت کند، آنجا که به رافضی می‌گوید: «اهل سنت، از علی و سایر خلفای راشدین رضی در آنچه که از پیامبر ﷺ روایت کردند پیروی می‌کنند، اما شیعه با علی در آنچه از پیامبر روایت کرد مخالفت می‌کنند و از قول کسی که با علی مخالفت کرد پیروی می‌کنند!» منهاج السنة، ۴/ ۱۹۰-۱۹۱.

واقعاً از آن پیامبر ﷺ، امامان، و یا صالحان باشد تردید ایجاد کرد... بقیع را باید با خاک یکسان کرد؛ چنان که باید گنبدها و ضریح‌های موجود در همه کشورهای اسلامی را از میان برد»^۱.

پاسخ: این رافضی دروغگو قصد دارد خوانندگان را اینگونه فریب دهد که تخریب گنبد‌های روی قبرها، پروژه‌ای انگلیسی است! نه پیروی از کسانی که این کار را بر اساس سنت انجام دادند- و در رأس آنان، پیروان دعوت سلفی قرار دارند-. مانند این سخن، سخن دیگری دارد که می‌گوید:

«حسینیه‌ها را باید با این دست‌آویز که بدعت و گمراهی است و در زمان پیامبر ﷺ و خلفای وی ﷺ نبوده‌اند، ویران کرد؛ چنان که مردم را باید به هر وسیله‌ای از رفتن به این مکان‌ها بازداشت...»^۲.

۹- همفر بخشی از مأموریتشان برای تضعیف مسلمانان را اینگونه بیان می‌کند: «ایجاد تردید در خمس»^۳! و ایجاد تردید در پرداخت آن به علما! گویی پیامی هشدار می‌دهد که هرکس در خمس تردید اندازد، مزدور و جاسوس است، وی براندازی یکی از ستون‌های مذهب را هدف قرار داده است! بدین وسیله خواسته ارسال اموال به سوی مراجع را تأمین کند!

۱۰- همفر می‌گوید: «تعداد آنان - یعنی شیعه - به تعداد اهل سنت رسید»^۴.

پاسخ: این عادت شیعی است که برای تلاش در افزایش تعداد افرادشان، هرچند به دروغ، در کتاب‌هایشان بسیار تکرار می‌شود.^۵

۱- خاطرات همفر، ص ۷۱. در صفحه ۶۳، آن را از اسباب قدرت مسلمانان قرار می‌دهد! زیرا «مرکز تجمع و تحرکاتشان است».

۲- خاطرات همفر، ص ۷۲. در صفحه ۶۴ یکی از منافع حسینیه‌ها را این امر می‌داند که «بر انجام عمل صالح» تشویق می‌کند.

۳- همان، ص ۷۰.

۴- همان، ص ۳۲.

۵- خاطرات همفر، ص ۳۲.

۶- برای پاسخ به دروغ‌های شیعه در مسأله افزایش تعداد افرادشان؛ نک: التجمعات الشيعية في الجزيرة العربية، دو استاد فاضل: اسامة شحادة و هیثم کسوانی. این دو پس از پاسخ به دروغ شیعه (ص ۱۹۵) گفته‌اند: «هدف این ادعای اغلیت، آن است که آمار شیعه را بیش از آمار

عنوان دوم: استعمال عبارات و آثار شیعی

۱- همفر می‌گوید: «در ایام بیماری در زیرزمینی، به نام (سرداب) به سر می‌بردم!»^۱

۲- همفر می‌گوید: «به شیخ - احمد افندم - گفته بودم که: من جوانی هستم که پدر و مادرم را از دست داده ام و برادری هم ندارم. آنان ثروتی برایم به ارث گذاشته‌اند. من اندیشیدم که کسبی به راه بیندازم و قرآن و سنت بیاموزم؛ از این رو، به پایتخت اسلام آمدم که به دین و دنیا برسیم. شیخ استقبال گرمی از من کرد و - با کلماتی که عیناً می‌آورم - به من گفت: به چند دلیل، احترام تو بر من لازم است. تو مسلمانی و مسلمانان با یکدیگر برادرند. تو مهمان هستی و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أكرموا الضيف»؛ «مهمانان را گرمی بدارید». تو جویندۀ دانشی و اسلام بر گرمی داشتن جویندگان دانش تأکید می‌ورزد. تو در پی کسب هستی و نص وارد شده است که (کاسب حبیب الله است)»^۲.

پاسخ: عبارت «کاسب حبیب الله است» از احادیث شیعه و از عباراتی است که نزد آنان و در کتاب‌هایشان رایج است!^۳

۳- همفر می‌گوید: «آیا درست است که پیامبر ﷺ میان اصحابش ﷺ برادری ایجاد نمود؟ پاسخ داد: آری؟ گفتم: احکام اسلام برای زمان خاصی است یا همیشگی هستند؟ پاسخ داد: بلکه همیشگی هستند؛ زیرا رسول الله ﷺ

حقیقی اعلام کند، چنانکه برکنارکردن اهل سنت از حکومت را مورد هدف قرار می‌دهد، با این استدلال که اهل سنت اقلیتی هستند که دهه‌هایی طولانی، حکومت را به انحصار خود درآورده‌اند».

۱- خاطرات همفر، ص ۴۸.

۲- همان، ص ۱۴.

۳- به عنوان نمونه؛ نک: مصباح الفقاهة، خوئی، ۶/ ۴۷۴؛ دایرةالمعارف فارسی دهخدا، امثال فارسی شیعی. حتی محمد شیرازی - کسی که در ادامه می‌آید که متهم با ساختن این خاطرات است - عبارت مذکور را در کتاب‌هایش بکار برده است! در المسائل المقدادیة وی در باب احکام الحج - المبيت بمنى، سؤال ۵۶۱: چنین آمده است: «آیا کسب در این مسأله عبادت به شمار می‌رود، به این اعتبار که کاسب حبیب الله است؟ جواب: عبادت به شمار نمی‌رود.»

می‌فرماید: (حلال محمّد تا روز قیامت، حلال و حرام محمد تا روز قیامت، حرام است)»^۱.

پاسخ: این حدیث ادعایی نیز از احادیث شیعه است!^۲

۴- همفر می‌گوید: «یکبار به دروغ خوابی برای او ساختم و به او گفتم: دیشب رسول‌الله ﷺ را در خواب دیدم - و صفت پیامبر ﷺ را چنان گفتم که در منبرها از گویندگان شنیده بودم - او بر یک صندلی نشسته بود و پیرامون او گروهی از عالمان بودند که هیچ یک را نمی‌شناختم تا آنکه تو با چهره‌ای نورانی وارد شدی؛ هنگامی که نزدیک پیامبر ﷺ شدی او به احترام تو برخاست و میان دو چشمت را بوسید و به تو گفت: ای محمد! تو همانم و وارث دانش و جانشین من در اداره امور دین و دنیا هستی...»^۳.

پاسخ: عبارت «تو همانم و وارث دانش و جانشین من هستی»، عبارت بارز شیعه است! شیخ آنان، کلینی - حدیثی طولانی - را بدین قرار ذکر کرده است: «ابوبصیر از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده است که گفت: پدرم علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری گفت: من با تو کاری دارم، چه موقع برایت آسان‌تر است که در خلوت از آن موضوع سؤال کنم؟ جابر گفت: هر زمان شما دوست داشته باشید. بالاخره یکی از روزها با جابر تنها نشست و به او گفت: ای جابر از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیدی به من خبر بده... آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من دیدم در آن لوح، اینگونه نوشته شده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه از سوی خداوند عزیز و حکیم است... سخن راستین و فرمان ثابت من است که او - یعنی رضا علیه السلام - را خشنود می‌سازم به محمد، فرزندش و جانشینش بعد از وی و وارث دانشش؛ پس او معدن دانشم و جایگاه رازم و حجت من بر مخلوقاتم است»^۴.

۱- خاطرات همفر، ص ۴۰.

۲- برای نمونه، نک: الفصول المهمة في أصول الأئمة، ۲/ ۴۳؛ مستدرک الوسائل، ۱۸/ ۵؛ شرح نهج البلاغة، حائری، ۱۰۸/ ۱۰؛ أجود التقريرات، خوئی، ۵/ ۲۰؛ کتاب الغيبة الكبرى، ۱/ ۱۹۸. و بسیاری منابع دیگر.

۳- خاطرات همفر، ص ۴۰-۴۱.

۴- الکافی، ۱/ ۷۷۱. نک: الحق المبين في معرفة المعصومين، ۱۵/ ۵۲؛ موسوعة الإمام الجواد، ۱/ ۱۳۷.

۵- همفر می‌گوید: «- اسلام- آنان را به اقتصاد توانایی فرامی‌خواند؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «کسی که معاش ندارد، معاد هم ندارد»^۱.

پاسخ: این حدیث نیز از احادیث شیعه است که در کتاب‌هایشان، بخصوص کتاب‌های معاصر، تکرار شده است!^۲

۶- همفر می‌گوید: «آنان را به توجه به جسم و سلامتی فرا می‌خواند. در حدیثی آمده است (چهار علم وجود دارد: علم فقه برای نگهداری ادیان، علم پزشکی برای نگهداری بدن‌ها، علم نحو برای نگهداری زبان و علم نجوم برای نگهداری زمان‌ها)^۳.

پاسخ: این حدیث ادعایی از جمله مواردی است که شیعه به علی علیه السلام نسبت می‌دهند!^۴

۷- همفر می‌گوید: «اما داستان کربلا، از هنگامی آغاز شد که نواده رسول الله صلی الله علیه و آله، حسین پسر علی و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا به قتل رسید. مردم عراق از حسین خواستند از مدینه‌ی حجاز به سوی آنان بروند تا او را به عنوان خلیفه قرار دهند. اما وقتی او و خانواده‌اش به سرزمین کربلا در حدود دوازده فرسنگی کوفه رسیدند، مردم عراق با او به طرز دیگری برخورد کردند و به فرمان یزید بن معاویه - خلیفه اموی مقیم شام - برای جنگ با او آماده شدند. حسین بن علی قهرمانانه با لشکر انبوه اموی جنگید تا خود و خاندانش کشته شدند. لشکریان اموی در این نبرد همه نوع پستی و فرومایگی از خود نشان دادند...»^۵.

۱- خاطرات همفر، ص ۶۲.

۲- به عنوان نمونه؛ نک: التوحید یتجلی فی الحیاة، محمد تقی مدرّسی، ص ۷۳؛ أحادیث فی الدین والثقافة والاجتماع، حسن صفار، ص ۲۱۷.

۳- خاطرات همفر، ص ۶۱.

۴- به عنوان نمونه؛ نک: بحار الأنوار، ۱/ ۲۱۸؛ مستدرک الوسائل، ۴/ ۲۰۵؛ و سایر منابع. «شیرازی» که متهم به ساختن این خاطرات است، در کتاب «مبادئ الطب»! این حدیث را به عنوان شاهد ذکر می‌کند و آن را به «معدن الجواهر» نسبت می‌دهد، ص ۴۰.

۵- خاطرات همفر، ص ۴۲-۴۳.

پاسخ: به احساس و زبان شیعی بنگر که چگونه بر سازنده خاطرات مذکور در ساختن این حادثه غلبه یافته و سربسته در مورد اموی‌ها سخن می‌گوید، در حالی که مسیحی بی‌طرفی است!

عنوان سوم: بدنام کردن اهل سنت و اشخاصی که شیعه با آنان دشمنی دارد

۱- همفر می‌گوید: «به او - یعنی شیخ محمد رحمته - گفتم: به اثبات رسیده است که معاویه، یزید، خلفای بنی‌امیه و خلفای بنی‌عباس شراب می‌نوشیدند؛ آیا ممکن است که همه آنان در گمراهی باشند و تو در راه راست قرار داشته باشی؛ بدون تردید، آنان کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله را بهتر می‌فهمیدند و این امر، دلالت بر این دارد که آنان از این نهی قرآنی، تحریم برداشت نمی‌کردند؛ بلکه کراهیت برداشت می‌کردند. در کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان نیز شراب مباح دانسته شده است، پس آیا عاقلانه است که شراب در یک دین حلال و در دین دیگر حرام باشد، در حالی که تمام ادیان از سوی یک خدا فرود آمده‌اند؟ بعلاوه راویان روایت کرده‌اند که عمر تا هنگام نزول آیه ﴿الصَّلَاةُ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱]؛ «پس آیا شما خودداری خواهید کرد؟!» شراب می‌خورد؛ اگر شراب حرام بود، به طور قطع، پیامبر صلی الله علیه و آله او را مجازات می‌کرد و مجازات نکردن رسول، دلیل حلال بودن است»^۱!

پاسخ: با این اسلوب در ظاهر خالی از تعصب! شیعه دروغگوی خاطرات، فقط به تخریب تصویر شیخ محمد رحمته بسنده نکرده است؛ بلکه با تکیه بر این دروغ ناپسند، مجموعه‌ای از کسانی را که شیعه، آنان را دشمن خود می‌داند به شیخ ملحق کرده است؛ یعنی: عمر و معاویه رضی الله عنهما، یزید، بنی‌امیه و بنی‌عباس.

۲- همفر - خطاب به بدل شیخ الاسلام حکومت عثمانی، نماینده دیدگاه اهل سنت به نظر او - می‌گوید: «نزد بدل رفتیم و به او گفتم: افندم آیا اطاعت از خلیفه واجب است؟ گفت: بله ای فرزندم، مانند اطاعت از خدا جل جلاله و رسول صلی الله علیه و آله. گفتم: افندم به چه دلیل؟

گفت: آیا این سخن الله متعال را نشنیده‌ای: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]؛ «اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امرتان را».

گفتم: افندم، اگر خلیفه همان صاحب امر باشد، چگونه خدا به ما دستور می‌دهد از یزید که مدینه منوره را بر لشکریانش مباح کرد و حسین نواده رسول خدا ﷺ را به قتل رساند، اطاعت کنیم. چگونه به ما دستور می‌دهد از ولید که شراب می‌خورد، اطاعت کنیم... تا پایان»^۱.

پاسخ: بنگر که کار «یزید» چگونه در ذهن نویسندۀ خاطرات «مسیحی ادعایی» حاضر شد! تا جایی که آن را تنها سوال خویش از بدل شیخ الاسلام در ترکیه قرار داد! و در راس نگرانی‌هایش قرار گرفت.

این‌ها، همان اموری است که اذهان رافضی‌ها را در هر دوره و مکانی مشغول می‌کند: «یزید»، «محل کشتن حسین»، «ولید»...

۳- همفر می‌گوید: «دیگر روزها نزد نجاری کار می‌کردم، او مزد اندکی به صورت هفتگی به من می‌پرداخت؛ چون من تنها صبح‌ها سر کار بودم و مزد من نصف مزد دیگر کارگرها بود. نام نجار خالد بود و هنگام بیکاری پیرامون فضیلت‌های خالد بن ولید و زجاجی می‌کرد... خالد، صاحب مغازه، بسیار بداخلاق و تا آخرین حد تندمزاج بود. او به من اطمینان داشت اما من دلیلش را نمی‌دانستم. شاید سبب این اعتمادش آن بود که من مطیع و حرف‌شنوی او بودم و در امور دین و مغازه‌اش با او بحث نمی‌کردم، وی در خلوت از من درخواست می‌کرد»^۲!

پاسخ: در این بدگویی ظریف نسبت به دشمن شیعه دقت کنید: فاتح بر ایرانیان آتش‌پرست، قهرمان فتوحات اسلامی، و شمشیر کشیده خدا، (خالد بن ولید ﷺ)، آنجا که اسمش را روی مرد منحرفی می‌گذارد! این سرزنش نابخردانه و زشت، از سوی

۱- همان، ص ۵۶-۵۷.

۲- همان، ص ۱۶-۱۷.

کسی که از کودکی، ناسزاگو و دشنام‌دهنده اهل فضل رشد یافته است، بعید نیست و آنان موارد بسیاری از این مواضع دارند.^۱

۴- همفر - برای توضیح مذهب اهل سنت به ادعای خودش - می‌گوید: «اما اهل سنت بر این باورند که پس از پیامبر، مسلمانان ابوبکر، عمر و عثمان را برای

۱- کینه و دشمنی روافض با خالد بن ولید رضی الله عنه که رسول الله او را «سیف الله؛ شمشیر خدا» نامید، مشهور شده است. در صحیح بخاری (۴۲۶۲) در قصه مؤته چنین آمده است: «قبل از اینکه خبر شهادت زید و جعفر و ابن رواحه برسد، پیامبر مردم را از آن آگاه کرد، آنگاه فرمود: «أخذ الراية زید فأصیب ثم أخذها جعفر فأصیب، ثم أخذها ابن رواحة فأصیب، حتی أخذها سيف من سيوف الله، حتی فتح الله عليهم»؛ «زید بن حارثه پرچم را به دست گرفت و شهید شد. سپس جعفر بن ابی طالب پرچم را برداشت و شهید شد. سپس عبدالله بن رواحه پرچم را بلند کرد و او نیز شهید شد. اینک پرچم را شمشیری از شمشیرهای خدا گرفت و خداوند متعال آنان را بر دشمن پیروز گردانید». سبب کینه روافض با خالد رضی الله عنه این است که وی کمک شایانی در فروپاشی حکومت ایرانیان مجوس، یعنی نیاکان شیعه، داشت. تا جایی که شاه اسماعیل صفوی، مشهورترین حاکم دولت صفوی رافضی، هر کسی را که به نسل خالد نسبت داشت جستجو می‌کرد و به قتل می‌رساند! (نک: خریطة الشيعة في العالم، امیر سعید، ص ۸۸-۸۹) شیخ الاسلام رحمته الله در پاسخ رافضی که به خالد بی‌احترامی کرد، به خوبی از این صحابی بزرگوار دفاع کرده است: «رافضی می‌گوید: خالد بن ولید را به دلیل دشمنی با امیرالمومنین شمشیر خدا نامیده‌اند در حالی که امیرالمومنین به این عنوان سزاوارتر است... خالد همیشه دشمن و تکذیب‌کننده رسول الله بود...»

اینگونه پاسخ داده می‌شود: نامگذاری خالد به شمشیر خدا، مختص او نیست، بلکه او یکی از شمشیرهای کشیده الله بر مشرکان است، به همین ترتیب در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است و پیامبر اولین کسی است که او را با این اسم، نامید؛ چنانکه در صحیح بخاری آمده است... این امر، مانع از آن نیست که دیگران نیز شمشیر الله متعال باشند، بلکه این نکته را دربردارد که الله صلی الله علیه و آله شمشیرهای متعددی دارد و خالد یکی از آنهاست؛ بدون تردید، خالد بیش از دیگران، کفار را کشت و در جنگ‌هایش پیروز بود. وی قبل از فتح مکه و بعد از حدیبیه اسلام آورد... از هنگامی که اسلام آورد، پیامبر او را در جهاد امیر می‌کرد و در غزوه مؤته خارج شد... او را به تخریب عزی و به سوی بنی جذیمه و غیر از آنان فرستاد... ابوبکر در جنگ با مرتدان و فتح عراق و شام، او را امیر کرد. خالد ماهرترین فرد در جنگ با دشمن بود و کسی نمی‌تواند این امر را انکار کند؛ پس بدون تردید، او شمشیری از شمشیرهای الله است که الله صلی الله علیه و آله آن را بر مشرکان کشید...» تا پایان کلام که به خوبی از خالد دفاع می‌کند. منهاج السنة، ۴/ ۴۷۶-۵۰۶.

خلافت، شایسته‌تر از علی دانستند؛ پس فرمان رسول ﷺ را رها کردند و آنان را به جانشینی وی برگزیدند...»^۱!

پاسخ: بنگر که چگونه عبارت «فرمان رسول را رها کردند» را می‌چپانند! تا بر زبان مسیحی، کسی که هم طرف دعواست و هم قاضی! مذهب پیشینیان رافضی خود را صحیح بنامد و اهل سنت را خطاکار.

۵- همفر- در مورد تلاش انگلیسی‌ها برای انتشار دیکتاتوری میان مسلمانان- می‌گوید: «ابوبکر با شمشیر و تهدید از سوی عمر و سوزاندن خانه‌های کسانی مانند فاطمه دختر محمد که سر به طاعت ننهاند، توسط عمر، به حکومت رسید»^۲!

پاسخ: به مکر رافضی دروغگوی خاطرات بنگر، این حادثه را که نزد شیعه به «حادثه شکسته‌شدن استخوان پهلوی فاطمه (علیها السلام)»^۳ مشهور است، بر زبانی همفر مسیحی جاری می‌کند، گویی حقیقتی ثابت است. تمام این مسأله، برای خدشه‌دار کردن دشمن شیعه، عمر (رضی الله عنه) است.

عنوان چهارم: تلاش برای تحریک شیعه علیه وضع موجود

همفر می‌گوید: «به یکی از آنان - یکی از علمای شیعه - گفتم: آیا واجب نیست که همانند رسول اسلام ﷺ، ستم را براندازید؟ گفت: پیامبر ﷺ را خدا ﷻ پشتیبانی کرد و به همین دلیل، موفق شد. گفتم: در قرآن آمده است: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ [محمد: ۷]؛ «اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می‌کند» شما هم اگر با شمشیر در برابر ستم خلیفه برخیزید، خدا از شما حمایت خواهد کرد. گفت: تو بازرگانی و نمی‌توانی چنین مسائل علمی‌ای را بفهمی»^۴.

۱- خاطرات همفر، ص ۲۵.

۲- خاطرات همفر، ص ۶۲.

۳- برای کشف دروغ بودن این ادعا؛ نک: من القلب، شیخ عثمان خمیس، ص ۵۹-۶۰؛ مظلومیة الزهراء... إلى متى، ولحساب من؟، عبدالجبار بحرانی. این افسانه را بیش از یک نفر از شیعیان معاصر مانند حسین فضل الله، احمد کاتب و حسین مؤید تکذیب کرده‌اند.

۴- خاطرات همفر، ص ۴۵.

عنوان پنجم: شوراندن مسلمانان علیه سلفیت و اینکه مذهب جدیدی است

۱- همفر می‌گوید: «این آتش را در روح او- یعنی محمد بن عبدالوهاب رحمته - شعله‌ور ساختم که غیر از سنی و شیعه، راه سومی برای خود برگزیند».

پاسخ: این سخن را زیاد از شیعه می‌شنویم، چون حيله می‌کنند تا مسلمانان را به این گمان اندازند که دعوت سلفیت، که آن را وهابیت می‌خوانند، مخالف شیعه و اهل سنت است! از دیدگاه آنان اهل سنت کسانی هستند که قبرپرستی و بدعت‌ها را جایز می‌دانند. در تلاشی فریبکارانه از آن‌ها برای ایجاد موانع میان مسلمانان و این دعوت مبارک استفاده می‌کنند. برخی مخالفان در زمان شیخ نیز مانند این افترا مطرح کردند، شیخ به آنان گفت: «وقتی که بر عبادت غیر الله اعتراض می‌کنیم، شما در مورد این کار و انکار آن، اظهار دشمنی شدیدی می‌کنید و گمان می‌کنید که مذهب پنجمی است و باطل»^۱.

۲- همفر می‌گوید: «اما شیخ محمد بن عبدالوهاب هرگونه بی‌حرمتی به ابوحنیفه را روا می‌داشت و در مورد خودش می‌گفت: من بیشتر از ابوحنیفه می‌فهمم...»^۲.

پاسخ: تلاشی ساده‌لوحانه از این رافضی است تا احناف- بخصوص که آنان اکثریت مردم عراق را تشکیل می‌دهند و قبر امام ابوحنیفه رحمته در آنجا قرار دارد- را علیه شیخ محمد و دعوت سلفی‌اش برانگیزاند. شیخ در پاسخ این افترا می‌گوید:

«ما مقلد کتاب و سنت و سلف صالح امت و اقوال مورد اعتماد ائمه چهارگانه، ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مالک بن انس، محمد بن ادریس و احمد بن حنبل رحمهم الله هستیم»^۳.

«اما مذهب ما، مذهب امام احمد بن حنبل رحمته امام اهل سنت است و بر پیروان مذاهب چهارگانه به شرط آنکه مخالف نص قرآن و سنت و اجماع امت و قول جمهور امت نباشد ایرادی نمی‌گیریم»^۴.

۱- مرجع سابق، ص ۴۰.

۲- خاطرات همفر، ص ۳۵.

۳- مؤلفات الشیخ، القسم الخامس، الرسائل الشخصية، ص ۹۶.

۴- همان، ص ۱۰۷.

«خدا را شکر که ما پیرو هستیم نه بدعت گزار، بر مذهب امام احمد بن حنبل رحمته، حتی در مورد بهتانی که دشمنان شایع کردند که من ادعای اجتهاد دارم و از ائمه پیروی نمی‌کنم...»^۱.

سازنده «خاطرات همفر» چه کسی است؟

پس از آنکه برخی شواهدی را خواندیم که «شیعی بودن» نویسندۀ خاطرات مذکور را تأیید می‌کند، این مطالب به ناحق به جاسوس ناشناس مسیحی به نام «همفر» نسبت داده شده است، به نظر مناسب رسید که اعتراف یکی از شخصیت‌های معاصر و مورد اعتماد نزد شیعه^۲ را بیان کنم، از جمله کسانی که از تهمت و غرض‌ورزی شیعه در امان مانده است. او حسن بن فرحان مالکی^۳ است، کسی که الله عز وجله او را به بیان حق واداشت که در کتاب «محمد بن عبدالوهاب داعیة ولیس نبیا» چنین بنویسد^۴:

«اما ایراد این اتهام به وهابیت، به اینکه بر اساس خاطرات شخصی بریتانیایی ساخته بریتانیا هستند و از طریق محافل اینترنتی بسیار مشهور شده، باطل است. آن

۱- همان، ص ۴۰.

۲- از او و کتاب‌هایش در محافل و کانال‌هایشان تا کنون نیز استقبال می‌کنند.

۳- زیدی معاصر و فتنه‌برانگیز علیه دعوت سلفی شیخ محمد بن عبدالوهاب. بیش از یک نفر از اهل سنت به او پاسخ داده‌اند؛ از جمله: الانتصار للصحابة الأخیار فی ردّ أباطیل حسن المالکی، شیخ عبد المحسن العباد؛ حراسة العقيدة، شیخ ناصر العقل؛ الرد السدید علی مطاعن حسن المالکی علی أئمة الدعوة ومقررات التوحید، شیخ ابراهیم الرحیلی؛ دحر افتراءات أهل الزیغ والارتیاب عن دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب، شیخ ربیع المدخلی؛ قمع الدجاجة الطاعنین فی معتقد أئمة الإسلام الحنابلة، شیخ عبدالعزیز بن فیصل راجحی؛ الإنقاذ من دعاوی الإنقاذ للتاریخ الإسلامی، دکتر سلیمان بن حمد العودة؛ الاستنفار للذب عن الصحابة الأخیار، شیخ سلیمان بن ناصر العلوان؛ إضرام النیران ببعض ضلالات حسن بن فرحان، شیخ سلیمان بهیجی؛ الإبطال والرفض لعدوان من تجرأ علی (كشف الشبهات) بالنقض، شیخ عبدالکریم بن صالح الحمید؛ الحجج السلفية فی الرد علی آراء فرحان المالکی البدعیة، شیخ عبدالعزیز الریس؛ تناقضات حسن المالکی، شیخ عبدالرحمن الجفن. و از نویسندۀ این سطور: سرقات حسن المالکی، چاپ‌شده در «نظرات شرعیة فی فکر منحرف».

۴- ص ۱۲۶-۱۲۷. شیخ ربیع مدخلی و شیخ عبدالکریم حمید- چنانکه گذشت- به این کتاب پاسخ داده‌اند. به شبهات او مربوط به کتاب «الدُّرر السَّنیة فی الأجوبة النجدیة» در «ثناء العلماء علی کتاب الدُّرر السَّنیة» پاسخ داده‌ام.

بریتانیایی که این خاطره به او نسبت داده شده - و نامش «همفر» است - ادعا کرده که در بصره با شیخ دیدار داشته و او را برای از پا درآوردن حکومت عثمانی روانه نجد کرد

این ادعا به چند سبب، بهتان و سخن باطل و آشکاری است؛ از جمله مهمترین آن‌ها به قرار ذیل است:

سبب اول: شیخ و ائمه آل سعود «محمد و پسرش عبدالعزیز» بیش از بیست سال در جنگ با ریاض و دخنه و منفوحه و آن قبایل نزدیک درعیه ماندند، اگر آنان از بریتانیا پشتیبانی می‌شدند، جنگ آنان با این شهرها و قبایل نزدیک، بیش از چند روز یا حداکثر چند ماه به طول نمی‌انجامید.

سبب دوم: خاطرات شخص بریتانیایی به نام «همفر» صحیح نیست و یکی از برادران شیعه میانه‌رو به من اطلاع داده است که: یکی از مراجع شیعه امامیه برای از پای درآوردن وهابیت این خاطرات را ساخت، من نام آن شیخ امامی که آن خاطرات را از زبان همفر ساخت می‌دانم؛ وی مطالبی ذکر کرده که این امکان را فراهم می‌آورد که دلالت بر این دارد که سازنده آن خاطرات، همان شیخ شیعی است...».

دشمنان به حقیقت گواهی می‌دهند!

اما نام سازنده خاطرات، مشهور شده است که وی مرجع شیعه «محمد مهدی شیرازی»^۱ است که اخیراً از بین رفت. آنچه این مطلب را تقویت می‌کند، مطلبی است که در کتاب معارض معاصر شیعی عادل اللباد به نام «الانقلاب»^۲ آمده، آنجا که در مورد دیدار خود و همراهانش با شیرازی در قم سخن می‌گوید: «در پایان کلام، برایمان چای آوردند، سپس بعضی تألیفات امام شیرازی و خاطرات مستر همفر به همگی اهدا شد!»

۱ - متوفای سال ۱۴۲۲ هـ. در مورد او؛ نک: کتاب شاگردش احمد کاتب به نام «المرجعية الدينية الشيعية و آفاق التطور - محمد الشيرازي نموذجاً». در صفحه ۱۵۰ این کتاب اعتراف کرده است استادش: «در فضای غلو به تا حد زیادی بالا رفته است!»

۲ - ص ۱۷۲. این کتاب به تازگی (۱۴۳۰ هـ) منتشر شد. مولف این کتاب خاطراتش را با شیعیان مخالف با حکومت سعودی نقل می‌کند و بعضی اطلاعات مهم در مورد فعالیت‌هایشان و پشتیبانی ایران از آنان، و در ادامه، دیدگاهش را در مورد برخی رجال شیعه مانند حسن صفار و محفوظ و دیگران که به نظر او مخالفت نکردند و به سوی دنیا رو آوردند! بیان می‌کند.

چرا کسی این خاطرات را با کتابهایش جمع آوری کند، تا در کنار آنها قرار گیرد
و گویی از آنهاست!؟

سخن پایانی

شیخ مالک بن حسین می‌گوید: «پس از بررسی این خاطرات، برایم آشکار شد که این خاطرات نتیجه خیال‌بافی فرد یا مجموعه‌ای به هدف تخریب دعوت امام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله به دروغ و افترا است، دلایل زیادی بر این مطلب دلالت دارند»^۱. این ادله را شناخته‌ایم که همان تدین کاذب خاطرات است که او را در زمره کسانی قرار می‌دهد که الله عز وجل در مورد آنان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا
وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸].

«و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی‌هیچ گناهی که مرتکب شده باشند؛ آزار می‌دهند، به راستی (بار) بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند».

والله الهادی، وصلى الله وسلم على نبينا محمد، وآله وصحبه أجمعين.

تکمله:

چکیده سفرهای علمی شیخ محمد بن عبدالوهاب

چون خاطرات همفر - چنان که گذشت - پیرامون ادعای دیدار همفر با شیخ محمد رحمته در بصره می‌چرخد، مفید است که خلاصه‌ای از سفرهای علمی شیخ که مورخان مورد اعتماد بیان کرده‌اند بیان شود؛ تا خلطی را که دروغ‌پردازان و ترویج‌دهندگان سخنان دروغ از آن بهره‌برداری می‌کنند، دفع شود.

سفر شیخ برای طلب علم:

باورهایی که برای شیخ رحمته در هنگام حج اولش شکل گرفت، هنگامی که قصد کرد برای ادامه تحصیلات عیینه را ترک کند، هنوز هم در ذهنش باقی بود. حلقه‌های علم و موعظه‌ای را که در حرمین شریفین می‌دید، برای قانع کردن او به اینکه گام اول وی در سفرهای علمی‌اش به سوی حجاز باشد، کافی بود. به این ترتیب، به مکه مکرمه مسافرت کرد، وقتی که برای بار دوم به حج رفت. اگر چه این امکان وجود دارد که شیخ محمد، پس از حج، برای تحصیل در آن سرزمین مقدس مانده باشد، اما منابع، تحصیل وی نزد علمای آنجا را ذکر نکرده‌اند. شاید در آنجا مدت زمانی نمانده باشد که قابل توجه و ثبت باشد. بر این اساس دیری نگذشت که از مکه به سوی مدینه که یکی از مراحل مهم تحصیل وی آغاز شد، سفر کرد.

مدینه منوره محل اجتماع علما و طالبان علم از سرزمین‌های مختلف اسلامی بود، برخی از کسانی که به آنجا می‌رفتند، برای همسایگی در آنجا مستقر می‌شدند و برخی دیگر، مدتی در آنجا مانده، سپس به سوی سرزمین‌هایشان بازمی‌گشتند. با اینکه احتمال می‌رود شیخ محمد در کلاس درس تعدادی از علمای مسجد نبوی حضور

۱- با تصرف - به نقل از تاریخ المملكة العربية السعودية، دکتر عبدالله عثیمین، ص ۶۳ - ۶۸ که مختصر سفرهای علمی شیخ را به خوبی بیان کرده است. من نیز برای تکمیل فایده شرح دادم. برای جزئیات بیشتر؛ نک: عقیده الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفية وأثرها في العالم الإسلامي، شیخ صالح العبود، ۱/ ۱۳۳ - ۱۸۲.

یافته باشد^۱؛ زیرا بیش از هر عالم دیگری، رابطه مستحکم و قوی‌ای با شیخ عبدالله بن سیف^۲ و شیخ محمد حیاة سندی^۳ داشت. این دو عالم بزرگوار تاثیر بزرگی بر روی شیخ محمد، نه فقط از لحاظ علمی، بلکه به لحاظ هدف اصلاحی او نیز داشتند؛ بخصوص اینکه رابطه وی با این دو عالم در مرحله‌ای از عمرش بوده که مستعد تأثیرپذیری و راهنمایی است.

این سیف از شهر مجمه نجد و عالم به فقه حنبلی و حدیث شریف بود؛ چنان‌که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته را می‌ستود و بدون تردید، شاگردش را بر خواندن کتاب‌های این عالم بزرگوار تشویق کرده است.

اما محمد حیاة سندی، علامه حدیث و علوم حدیث بود و از دعوتگران به اجتهاد در شریعت و از مخالفان تعصب مذهبی به شمار می‌رفت^۴؛ افزون بر اینکه از سرسخت‌ترین مبارزان در برابر بدعت‌ها در دین و اعمال منجر به شرک بود^۵. تمام این افکار و مواضع،

۱- از جمله: شیخ علی أفندی داغستانی. چنانکه در التوضیح عن توحید الخلاق فی جواب أهل العراق، ص ۲۵ آمده است.

۲- متوفای سال ۱۱۴۰هـ. برای مطالعه زندگی‌نامه وی؛ نک: علماء نجد خلال ثمانية قرون، شیخ عبدالله البسام، ۴/ ۶- ۱۰. ابن بشر در تاریخ خویش، ۱/ ۷ از شیخ محمد چنین می‌نویسد: «روزی نزد او- یعنی ابن سیف- بودم، به من گفت: آیا دوست داری سلاخی به تو نشان دهم که آن را برای مجمه- شهر ابن سیف- ساختم؟ گفتم: آری. آنگاه مرا به یکی از خانه‌هایش برد که کتاب‌های زیادی در آن بود و گفت: این همان چیزی است که برای مجمه ساختم». برای جزئیات بیشتر؛ نک: عقیده الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفية وأثرها فی العالم الإسلامی، شیخ صالح العبود، ۱/ ۱۵۰- ۱۵۶.

۳- متوفای سال ۱۱۶۳هـ. برای مطالعه زندگی‌نامه وی؛ نک: سلك الدرر، مرادی، ۴/ ۳۴؛ عنوان المجد فی تاریخ نجد، ابن بشر، ۱/ ۴۱؛ أبجد العلوم، صديق حسن خان، ۳/ ۱۶۳؛ الأعلام، زرکلی، ۶/ ۱۱۱؛ نیز: مقدمة کتاب خود سندی «فتح الغفور فی وضع الأیدی علی الصدور» تحقیق: محمد أعظمی؛ مقدمة کتاب خود سندی «رسالة فی حکم إعفاء اللّٰحی»، تحقیق شیخ أبو عبدالرحمن عبدالمجید جمعه.

۴- از تألیفات چاپ‌شده‌اش: تحفة الأنام فی العمل بحديث النبی علیه الصلاة والسلام.

۵- ابن بشر در تاریخ خود، ۱/ ۷ بیان می‌کند که شیخ محمد روزی کنار حجره نبوی ایستاد، در حالی که گروهی قبر نبی را می‌خواندند و از آن طلب یاری می‌کردند، چون شیخ محمد حیاة سندی او را دید، نزدش آمد. آنگاه شیخ گفت: در مورد اینان چه می‌گویی؟ شیخ سندی این آیه را

با افکار و مواضعی که شیخ محمد بن عبدالوهاب به سوی آنها فرا می‌خواند و در ادامه، از آنها دفاع کرد، مطابقت دارد. منابعی که از زندگی شیخ محمد سخن گفته‌اند؛ طول مدتی را که وی در مدینه منوره به سر برد، بیان نکرده‌اند.

هنگامی که از آنجا به عیینه بازگشت، اندیشه دعوت به اصلاح برایش روشن شده بود، اما هنوز از نظر علمی، به اندازه کافی صالح و کارشناس نشده بود؛ از این رو، اعتراضش بر بعضی اموری که با دین اسلامی خالص موافق نبود، در سطح خودش و تاثیر وی در دیگران محدود بود. وی از یک جهت فهمید که باید صلاحیت علمی خود را تکمیل کند و از جهتی دیگر، به دلیل عدم تأثیر سخنانش بر مسؤولان شهر، تصمیم گرفت که بار دیگر برای طلب علم مسافرت کند.

محمد بن عبدالوهاب پس از حدود یک سال اقامت در عیینه از زمان بازگشت از مدینه، به سوی شهر بصره روانه شد. وی در بصره، فقه و حدیث را نزد تعدادی از علمای آنجا آموخت. اما بیش از همه، نزد استاد محمد مجموعی^۱ علم آموخت. بر این اساس که شیخ محمد در کنار دو علم مذکور، قواعد زبان عربی را نیز به صورت کامل آموخت. این علم برای کسی که خودش را آماده می‌کند تا رهبر دعوتی شود که نیاز دارد برای تشویق به آن و دفاع از آن مطلب بنویسد، سودمند است.

بصره، چنان‌که مشهور است، بندری تجاری است که گروه‌هایی از جوامع مختلف در آنجا با یکدیگر دیدار می‌کنند. احتمال می‌رود که در آنجا، امور بسیاری وجود داشته که با دیدگاه مردی که از شهر کوچکی چون عیینه و اجتماع محافظه‌کاری مانند اجتماع نجدی آن زمان آمده، تضاد داشته است. هم‌چنین شیعیان زیادی در آنجا بودند و مشهور است که میان اینان و اهل سنت محافظه‌کار، دیدگاه‌های مختلفی در مسائل دینی وجود داشته است.

تلاوت کرد ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۹]؛ «بی‌گمان

اینان عاقبت کارشان نابودی است و آنچه انجام می‌دادند (نیز) باطل است».

۱- ابن بشر در تاریخ خویش، ۷-۸ می‌گوید: «عالم بزرگواری از مردم مجموعه - یکی از محله‌های بصره - است». سپس بیان می‌کند که استادش ابومنصور از یکی از اهالی بصره به او گفت: فرزندان شیخ مجموعی «نیکوکارترین و داناترین افراد به توحید در میان مردم شهرشان هستند، و این امر - والله أعلم - به برکت همنشینی شیخ با پدرشان است».

در سایه این شرایط، شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته آنچه را مخالف حق بود انکار کرد، به این ترتیب، در آن شهر، فقط به عنوان یک دانشجوی علم باقی نماند و دعوتگری سخنران شد و مخاطبانی داشت. آشکار است که در فضای اجتماعی‌ای مانند بصره، به ناچار حامیان شیخ محمد بسیار کمتر از مخالفانش باشند.

گفتگوهای میان شیخ و دشمنانش حاد و جنجال برانگیز شده بود، مباحث اعتقادی و مسأله توحید و شرک بیشترین شدت و جنجال را داشت؛ در نتیجه، مسؤولان آنجا چنین تلقی کردند که احتمال می‌رود شیخ اوضاع را ناآرام کند! از این رو، او را به ترک بصره مجبور ساختند.

منابع مورد اعتماد، مدت اقامت شیخ محمد رحمته در بصره را نیز مشخص نکرده‌اند، اما از مطالب آن‌ها به دست می‌آید که این مسافرت، طولانی‌ترین مدت اقامت وی در خارج از وطن بوده است.

شیخ محمد، پس از خروج از بصره از زبیر گذشت، اما زمانی طولانی در آنجا نماند. احساس، یکی از مناطقی است که شیخ محمد از آن بازدید کرد و مدتی در آنجا اقامت کرد، شاید در بعضی امور شرعی از علمای آنجا بهره جسته باشد. وی با شماری از آن علما در امور توحید و عقیده گفتگو کرده است؛ از جمله: عبدالله بن فیروز^۱، محمد بن عفالق^۲ و عبدالله بن عبداللطیف^۳.

۱- متوفای سال ۱۱۷۵هـ. برای مطالعه زندگی‌نامه وی؛ نک: علماء نجد خلال ثمانية قرون، شیخ عبدالله البسام، ۴/ ۴۸۶-۴۸۹. بیان می‌کند که او پسر عمه شیخ محمد، یعنی پدر محمد بن فیروز یکی از مشهورترین مخالفان دعوت شیخ، است.

۲- متوفای سال ۱۱۶۳هـ. برای مطالعه زندگی‌نامه وی؛ نک: علماء نجد خلال ثمانية قرون، شیخ عبدالله البسام، ۴/ ۳۸-۴۳. در مورد او می‌گوید: «ابتدای دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته را دریافت و با آن دشمنی کرد». برای جزئیات بیشتر از دشمنی او با دعوت سلفیت؛ نک: المعارضة لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب في الأحساء، دکتر محمد بن عبدالله النویصر، ص ۱۸۹-۲۰۸.

۳- متوفای سال ۱۱۸۱هـ. برای مطالعه زندگی‌نامه و رابطه خویشاوندی او با شیخ محمد؛ نک: المعارضة لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب في الأحساء، دکتر محمد بن عبدالله النویصر، ص ۲۰۸-۲۲۳. می‌گوید: «با توجه به جایگاه علمی شیخ عبدالله بن عبداللطیف، شیخ محمد مشتاق بود او را به کنار خود بکشاند»، اما- متأسفانه- راضی شد که از دشمنان باشد! هرچند که نسبت به آنان، انتقاد کمتری از دعوت سلفیت می‌کرد.

شیخ محمد رحمته در پایان به نجد بازگشت و به این ترتیب، سفرهای علمی ایشان پایان یافت. پدرش عبدالوهاب از منصب قضاوت عیینه در سال ۱۱۳۹ هـ برکنار شده و برای ادامه کار قضاوت به حریملاء منتقل شد.

بنابراین، شیخ محمد به این شهر روانه شد تا به پدر و خانواده‌اش ملحق شود. منابع مورد اعتماد نزدیک به شیخ محمد بیان نکرده‌اند که سفرهای علمی وی خارج از نجد از سه مکان - یعنی حجاز، احساء و بصره - تجاوز کرده باشد^۱. اما برخی منابع اشاره کرده‌اند که وی به شهرهای دیگری در عراق و شام و ایران مسافرت کرده است. نتیجه‌ای که پژوهنده از طریق مقایسه تمام منابع بدان دست یافت، صحیح پذیرش روایت مورخان حامی و نزدیک شیخ محمد است؛ به دو سبب:

سبب اول: مورخان حامی و نزدیک به شیخ، جزئیات زندگی وی را بهتر از دیگران می‌شناسند.

سبب دوم: آنان برای تدوین فضایل شیخ اشتیاق کامل داشتند. مشهور است که سفر در طلب علم نیز فضیلت است، اگر شیخ محمد به شهرهایی غیر از موارد مذکور مسافرت کرده بود، برای بیان فضیلت وی، در ثبت و توضیح آن تردیدی به خود راه نمی‌دادند^۲.

۱- در رأس این منابع: تاریخ ابن غنام، ۱/۲۵-۳۳؛ تاریخ ابن بشر، ۱/۶-۸.